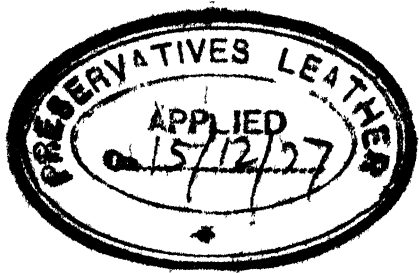


٧٠٦
٥٧٩
٥٧٩
٥٧٩
٥٧٩

٥٧٩

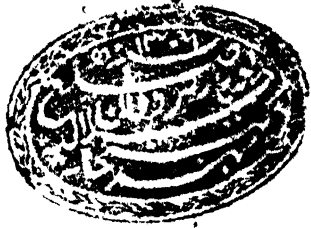
٥٧٩



کتابخانه
الاقصی



کتابخانه
امام علی



اسلامی الیومس فی احوال
شاہ عباسی صفور انارکلیہ



۱۱۶۱
مکتبہ
کتابخانہ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نیایش خاتمی را سزا است که زبان قیامت سگان از کلمات زنگین کلمات
در بر کرده که در فضایی حادثی سخن برایی بل فصاحت گناید و دل معرفت
سیرت را بمصقله قدرت جلا، آینه کبیتی نماداده که شاه درضا و سلیم
درین مرآت آبی جلوه ظهور نماید بساط احتیاج امکان را بدست
بی نیازی در هم چسبده و فلک که سی از اطلس غاشیه بردوش کشیده
از خطوط شعاعی خورشید عالم تاب طنابها، قورق کشیده که یکجا
شوخ چشمان ازان درنگزد و کواکب سیارش یک روان بادیه چاه
وجلال و صحائف لیالی و ایامش یک ورق از دیوان عظمت اجلا
س زهی چاه و زهی شان و زهی فرما؛ تعالی شان الله اکبر؛
زبان بلغای مضبج بیان در توصیفش از بیج و تاب کند انفس را سا
بحون ماهی در دام مانده و دلهای بجز منتان لامکان سیر را چون دانه
درین دام افشاند و چمن برای الفتش یا قوت را از آب و آتش
کسوت کل رعنا پوشانیده خاصیت مشغولی ذکرش زمان رس

برین لاج اعتبار نموده خواب ببلبلان از دیده بیدار بشوق تماشا می
کند در کویان چمن ریخته و نیز تک بدایق قدر ~~قدر~~
و خواب را در هم آمیخته دوست قدرتش از سر و بر غلغله تیغ عاشق ~~و~~
گشاده و ششمه الم کیشم و قش و کافات جا به بر غن لیبان
جیب کلهای چمن از هم و دیده . س ساخته از لطف بی خاکیان ؛
چاره باغی کین مکان ؛ گشته ام این باغ پر از رنگ و لونه ؛ یک گل
رعناست شب و روز لرزه ؛ چون پیش بست بجل در ؛ اول از دماند
بفرست نکما ؛ یک بدق از دفتر اوروز کار ؛ یک گل خود روست ^{بهار} زباغش
قدرتش آورده برون بی تعب ؛ یوسف روزن چه مار یک شب ؛
گوه جو سر بر خط فرمان نهاد ؛ از نوک کانش کله لعل داد ؛ گل بر فراز منبر
شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق اولب گشوده و مهر آسمان مانده کجلا
از پشت بام کردون جمال جهان اولی اورا بر دم نموده خواب عینک
دودنای آرزو دلان ساخته که بان جزئیات انیلم فتادگی و نسیم را
نواهند دید ازین کاستان نموبی بود کلهای بی اعتباری تو اینتجد
شادروای کالبد انسان را بستون استخوان و طباب نفس بر آفرین
وازمرا بای تجلیات ظهور نقاب حجاب هر پیش چهره جهان آرا داشته
یکی را از شعله عشق چون دلخ لاله بر تخت بلند پایه عزت خاکستر نشین
میسازد و دیگری را مانند سیاهی دین از دیده اعتباری اندازد
درین حال اگر فاضل صحرایان با زبان چوبین در معرض هیچ سکالی در آید

عیرب پوشیده خود را با کشت بر دم نموده باشد و ز سحر عین بر شی
این آیه **عَلَّمَهُ خَلْقَهَا** حاصل می شود و در کاه عظم که مرآت حقیقت
همشایست از نظایس محبت چه تخته برم که چون نگاه از آئین باش
من رو نشود ای حیرت صفات تو بند زبان ما انگشت حیرت است
زبان در دمان ما با شوق دل چه سازم که با آنکه چون جانبی نم در آب
کرده بازم سرگشته بجز شکر این آرزوی ساده ها، در زبانم و صفای
چون بوی در برک گل است ای می توان از من شنیدن نام جانان بی سخن
زهی علی نعمت حقیقی که پوسته از روز و شب سفوف او ان کسرا نیده
قننت و در دوزخ از ماده احسان بیک نسبت رسانیده خاک را
و چرخه خانه نعمت طینه آدم میدی از عین صبا که منظر غرایب را
و بدایع آثار کرده انیده از پایه خلقت و خاک کاری با وج سعادت
و صاحب اعتباری رسانیده و اجزای پریشان این غبار فرسوده را
از رک ابر رحمت بترانه جمعیت بت و با اشاره انگشت قلم صنع
اوراق حواس را در یکدیگر پیوست آن طفل چه روزی را که دست پرورد
ید قدرت او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاد و
چار قب خلافت عظمی از عناصر اربعه در روی پوشیده و زلال
نبوت و رسالت را که از مینوع حکمت الهی بپوش آمده بود در جد اول
حروف و اعصاب انسانی مرسلین جاری ساخت و چون نوبت
جرمان این زلال جوان در کلار وجود انسان بدیاری عیب الازهار

بیتی ما شمر رسید شعب مختلفه اش در هم پیوسته صورت و خدا
پذیرفت و از حوض قلب مطهر مطیبه سر بر آورده و ازین حوض
سرشار دو جانب محیط یعنی وجود کرامی روشنی بخش دیدیده بارگین
در آن صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن ملت
ایجاد مفتح ابواب مسدوده قلاع سنجید اطوار بلند پرواز
سدره المنتهی بالا دستی خیمه های سرشت وجود بلندی و سستی آفتاب
وجودش پیش و میدان صبح ایجاد و تکوین در طلوع و شریعت مقدسه اش
سر خیمه انهار مستوعه اصول و فروع شب معراجش را مانند خردوان
از صبح علم آفتاب بیکر بر سر و از نجوم درخشان درج کوهر بخار
فتح فیوزی در بر که قاتران تنگنای حوادث را بوسعت آبا و اجداد
خوش دلیل و در سفر لامکان خیال مستیش باز مانده تر از جناح جبرئیل
سد آنکه چون مر وید رخسار جهان آرازی و در کشت اول در تماشاگاه
ید بیضای او چشم ماه شبگرد که در زندقه فروغ خورشید جهان
افروزت باشاره انکت عدالت آئین چنان ترسانید که هنوز
رنگ ممتابیش از چپن می ریزد بسمله فرقان عرفان و یقین
ثمر پیش رس بوستان گنت نیگا و آدم بین الماء و الطین
بخطاب شورانگیز انا املح نیک پاش مانده است یاز نیت صغرا
و کبراء انجام و آغاز محمد ضیق مرات بینش نظر برای چشم
آفرینش صلوات الله و سلامه علیه و آله و سر لوح مجموعه ولایت

واما استنفكا مل عبار كنجينه الشجاعت وشهامت بكمه تاز مضار فتح ^{الفتح}
لافتي خلوت نشين بيت المعمور انما مدينة العلم وعلی بابها كواهر منبت
تلقم افكني وعدو كذا زي شمع مهر فروع لكن مجلس افروزي و بزوم طرازي
قيمتي كوه خوربايي بي منهتاي وجود عالم جنایاي اسرارش هو درازده و
جمن است مني بمنزله تا رون من موسى سدره المستهی خلد برين جنبا
وارتضا كریكز يد الله فوق ایدیم را التفسیر شهر یاریا سیم ملك بنوت ماسر
ووزیر دهبان مزارع آمال خسلان منظور انظار الطاف حان
زرغام آجام فتح و ظفر نیوع زلال شیر و شیر مادی كم كشكان بیل صلحت
نیخ دقایق صلح كل اسد الله الغالب كل غالب مطلوب كل مطاب
مظهر العجايب و مظهر الغراب س علی آنكه بزوان علم و لیت
دو عالم و كلف كرم و لیت بانو اولاد اطهارا و عليهم الصلاه من الملك
الغفار بغوايي مضمون صدق مشحون انما و علی من نور واحد منصل كرت
و ریاض ایان اصناف امم و كافه بنی آدم ازین ما معین سر سبز و بیا
شد امید که این كم كشته و تید بجا صلی و ایدر سلسله با در ملكا ج را
بیرازین سلسبیل فضی و ازین جبهه سار عیضی نصیب كردد و بجز و علی
و الهما الطیبین الطاهرین بر مرات خواطر مساحان جداول بابك
مینی و رصدندان فلک معنی آفرینی که متوسط مصاقل انوار تجلیات
نایسته قبول تا مثل مختلفه كرده منقوش و منطبق میگرداند که چون بمقتضا
انتظام سلسله آفرینش انوار کائنات را از ذره تا خورشید دست

استیاج و ردایان ارتباط یکدیگر میشد و مستحکم است برهان این حال
و مبین اینمقال آنکه چشمهای صغیر را میل توسل با بنهار علی و ورودای
بزرگ راهوش و حصول محیط پوسته در کشش پیداری و دل و چون بر آن
این نرسد تا آبا و اعمی بسببلی خورامون بجز طوفانی بجز دولت محظوظ
چشمه و در زوئی آن بود که بدانان دولت صاحبش که لقب نام
که بهت مغرور خاک زوبه آستانش را کجی انجوا هر دیده است
و بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار داشتند مالک مسالک با و اطفال
نتوانند شهان ما در هنگام سکا لثان بن مراد دیده بخت بیدار و اعتماد
کنند بود که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع انما تصور می طلب
بر و دشمن کشید و اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک و ارج و
اجازت کو هر بحر دقیقه نابی و آگاهی درقه التاج سلطنت و پادشاهی
همای اوج سعادت آسمان بندگی علاج معالج برتری و در جنت
کل همیشه بهار کاشن خلافت عظیمی حال بر او نرسد بقدر دولت بی
ابرویی که هر روزی در مروت جوهر شمشیر آمد بر لای و شجاعت
نور دیده میناسی قوت با زوی توانایی معلوم درین خوانان علوم
کدایب و طرز دانی حجت قاطع بر مان ساطع صاحبقرانی کبرای دست
ظفر حضرت رویشناپی دیده فتح و فرصت شش خورشید بهار کاش
بر ایندو ایسین او بختی و ملک آرای یکی از مجوسان زنجیر خدا لثان شمشیر
نوشته ای که درین شیوه جانک در پیش همکار می سرده سلیمان

بروی نازترین پایه قدر بلندش سروری اولین ایله معراج قدر در جندش
بمعلمی نظر غوغای سواد جوان صفا کف غیب کجاست بود کجای کاوی
اندیشه عالم جنایای اثر وجود جهان کجای ضمیرش آینه گمان اقلیم
جستی برایش از وصولی بهتر امکان در راه دیدن فطانت کوشش بر او درش
چندی طفلان حوادث را در شمه عدم شنیده مسکین پیشین مرا ای کج
تجلیات ظهور اسرار بر شنیده آتش نرم آردی محفل حضور که هر صدف
ولایت از شمدناج به هدایت بر کنده کا داد در آسمان وزین حاکم مطلق
العیالی وسعت آبا و ما وطنی مغز نای خود بهیم صاحب طبع رسا
بعضل بهیم قوت بال طاقی بلند بر و از تفریح ربع مسکون سایه رحمت خالق
بچون دم جان کجاست مسیح روح بر روی کجاست صیافی موسی اعجاز کسری
بساط شطرنج که در جهان پادشاه فرزین هنر لوای عظمی و اقبال است فتح
مظفر جمیع البحرین شجاعت و کرم منظر استعا و تین ناز و نعم خورد سال بزرگ
فطرت درویش بود و فال است که بفرص صیادق آگاهی حیات جاودا
طالب پادشاهی ناشر الویه سعادت تمامندی خارج معارج باید بلند
منکی و ساد و پشمالی مایه پروردگار است سلا زلالی بودی در آن منقلب
آبروی اموات رویش ندلی سخا که هر ما بشندت بود در پای بر ایت
اعتدال بخش مزاج ایام مدارک در شل فلک تیر کند تو شخام حامل کو کجاست
ظلمتی مایل شیشه دادرسی و مظلوم نوزدی شهرت بلین تیر بال خصم اندازی
صدای کوس بلند از سر نوازی درخشانین مندرج است قلبت در معصوم

دین و دولت شیرازه الفت خلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینه
بسکان نه نبود اگر نیکویش در نظر فاخته بیرون کبش از طوق سزای دیو
خوشید که کمال اوست و بکل بجز غایب کردان اوست و الا که کند حرف
سجایش در مقام و پیش از پنج جو با خن در دم گیر فلک زریه ایش قدرند
سایه ز خورشید پیچید فراز خطش اگر عود بر آتش نهد او و چون بجزیر نهم
بکشد به بس که بود عارض او نور فام با پای بهر جا که نهد در خستام از بی
نظاره جان در بدن به عینک ازان خاک توان ساختن نه در نی
از بس که کند باز خواست به نسبت همچو ظالم اهل استعداده که در کجاست
بصورت چنین رنگ برادر از رخ اهل من ناست که گوییم نه در کجاست
بیشد بس که کرد و دشمن عالم اسرار سفید سیاه به نشانه ملک مرتبه
عیاش شاه بلکه به پیشوایی اندیشه و اسادی فطرت علم آسمان بر افراشته
قامت قابلیت و متولد لعل آوازه بارکان قافله سالار سالکان طریق
ایقان انتخاب مجموعه افضح و آفاق جالس مسند اجتهاد و ارتضا از روی
استحقاق دانای علوم مکنون و ظهور واقف در تعالی طلب و نور حدیقه
دانش نور صدقه بیدیش قوت بازوی علم و عمل اگر کمال عیار دین و عمل
فروردین کلشن مشکبفته روی اردی بهشت از راه همیشه بهار تازه و کوی
حامی بی دست و پایان بقوت دین داری با جی نقوش بیکانه دین مسین
بزرگ خدا شناسی و پریمزکاری سرانگشت خامه شمس که گشتای قلم
در اجای رسوم و اولب بر تری معجزه از بی عیسی ابن مریم با بیان

بعصای خامه واسطی میلاد ظلم را از بیم امکان بیرون کرده بزم آرا ^{مجلس}
عقیدتش بر جاسوس هم راه نبرد سد و ساخته خامه را از انامش بر افتخار
بلند و مرغوله نهاد از حسن خلش چون چو تائب لطف سایه خوبان دل بستن
شسته رقبوب ارباب ظلم از بیم سنگ استنش از طلبیدن هر نفس در انداز
شکستن و جبل المنین امان جایز از تیزی تیغ نه پیش خود بخت چون رشته
در کار کستن نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار و در تحسین عافی نهر
روز و شب مانند دل ارباب شوق بقرار شامه فقر را بقصد الفقر
فردی از لباس مملکت نقاب بر چهره پوشیده و پوسته در کمان این سر المی
بجان کوشید و با آنکه غبار مو کیش برده پوش ماه و نور شب دست بجا
بجروش کلاه تعلق نشسته و هر چند بست و کشاد امور موقوف بخجک
مفتاح خامه است بجز لطف آبی و ولای حضرت شاهنشاهی بجز بی نیسته
ماه بدر در عهدش از بیم کج اصلی در لونه کداز و خامه را از فیض راستی
دست تسلط بر عالم درازیت در معرکه محکم فکری اقلامش از چون سنان
خاصیت جان سحرین و در روشنگری دیده دوست تن بیلی است
پراز سره سلیمانی سه قدرت او چون بلف آرد قلم هر ورق شعله نکاد
نظم اگر نبود خامه او ^{تهدید} شکست و شسته نو در آب معانی ورق ؛ ؛
بالانگشتین کرسی چار پایه آتش جهان مردک دیده بلیغی کردون کوان
قلام قدیم آستانه خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله
العلیاء العالیة ایچاقانیه خلیفه سلطان حفظه الله تعالی من اصابته عین ^{الکمال}

مجدد به پیرایه وزارت اعظم آریاسته چنانچه از افراد ماں امتیاز معنوی
داشتند بمقتضای لفظ این لفظ معنی بسط هر غیر ممتاز فرمودند و این شاق
بقرار خدمت گذاری در سلک جاگردان سده سنیه آنحضرت انتظام
یافت نقدی مقصود باید یکمیلیا و قطره بدریارسید مانند سنگ بی قیمت
که از حسن نظر خورشید کسوت لعل بدخشان و یا قوس رمان می پوشند
ازین اغراض منظور عین حنایت و التفات شد و از حقیقت صفت
فعال که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال است با وجع محالست مجلس
پرواز نمود رفته رفته از نیجانب اخلا و از ان طرف التفات در ترقی
و تزیید بود تا بکنجوری نفوذ سرایز از کفا امتیاز یافت پوسته قلم شکسته
این مجوس سلسله وجود و عدم به پیش کاری خامه عبرتین خامه آن
برگزیده ادوار و زمان در مضامین قسط جولان می نمود در تلقین استعاره
و تمثیل عبارات با وجود رتبه بلند ولی نعمتی خداوند کاری بمقتضای کجاست
و بنده نوازی زادگان طبیعت پیرایه اصلاح می پوشیدند مرا خود
پاک زبان از عهد شکر گذاری افلاک و بنجم بیرون آمدن متعزرت
که باین گردش شایسته ام رهین منت دارد ای کاش در آن حال کنده
بر وفق مامول دور می نمود جهان را از شکایت لبریز نگردانیده راه صلحی
سبک داشتیم که از آن راه اکنون امکان بازگشت می بود مگر با بروی آن خود
اصل رقم مغفور بر زلات و جرائم گذشته کشد سجان الله نوسن خامه که بندگی
ذاتی مانع سراد از وطن میگرد و چه غایت سرکش و سبک خرامت که غمان سخن

از دست این سالک به قرار مطلب بخاری گرفته باین صحابی منتهای رسانید
آن به که به نیروی تابد آهی عطف عنان بودی مطلب سخت نماید چنانکه
این بنده نیز با زار تفقدات و بوزنات که از ان حضرت طوطی میگردید
مانند سایه که عدم انفکاک و از نور امریت لازم و معنی مستخدم خدمت شایسته
برخود از رو اجابت دانسته به وقت در بندگی آنحضرت می بود از آنجا که
حضرت ایران مدبری خداوند کاری در کلیات و جزئیات امور را بر عهده
امری بی عرض اعلی حضرت ظل اللہی می نمودند پیوسته هر درگاه اقبال
که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن جهان ناز و نعیمت می بود در چنانچه
اشباح را به توسط مرات صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگشت
و بسیار بخی بندگی و خدمت آن والائیت صافی طینت مطهر اشعه انظار کیمیا
آثار حضرت ظل اللہی گردید و چون همواره خاطر اشرف بمطالع کتب میرفت
آثار سلف متعلق بود و خواهش آن داشتند که لای واقعات زمان
ابد تو امان برشته انتساق و انتظام در آید امر حسیب الاذعان و فرمان
قضا جویان نفاذ یافت که این ذره بمقدار که از بد و طبع غیر غلط و کامکار
حر با مثال دیده بعینش را اسطلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمات نموده
از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحویر آورد ازین خبر عاجز
مخکان بر اطراف دیده سرانگشت قبول کردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم
آفتاب گشتم عندلیب نامتقد با فضل سکوت از زبان سخن سرایی گشتم پیش
سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مرادشست زنگ تفرقه از آئینه نماند

بر خاست نعل آمل از ما رد لکش آغوش با شمار باز شد از جدا و لقا
آب معانی بکاشن صحائف جریان هست الفاظ در بزم بختا دی
دوش بردوش نشسته کاروان آرزو در منزل مقصود با اقامت کشود
آوازه شهرت کس نه چندان سخن را با ایده الوان معانی صلا در داد
تا سامان بکاشن اوصاف حمیده بیرون از اندازش بهتای حاصل شود
رفت آسمان تکمین کوه فروغ خورشید بیدار دی نماید که یابی آب
دو طرف دی خواب پیش بی خرم درستی نیت خرم سرعت پرواز رنگ
ثبات قدم در نیک و دیدن نشاء می در عروق رسیدن دعای مستجاب
بعیوق راست کوی میزان امتداد بقای دوران از مبداء فیاض شخص
فکرت و خیال انعام شده در کج معانی را کثرت نام زبان تا دل بمعنی
غوطه و ادم چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص کیشان می باشد
با وجود بی مایگی و فرومایگی پذیرای این امر شگرف شد اکنون امری که
جهت انکشاف این مرام تبیین آن ناکزیری نماید آن است که چون پرده
ادب و آداب بازان مانع است که سرانگشت خامه از چهره اسامی سامی
بر کنزیدگان بزم برتری اعنی فرمان روایان این سلسله و جلید در هر
تقریب سخن واجب می سازد بر گیر و انداز بر ذمه مطلب بکار واجب است
که بعباری که تشنه لبان فنا فی خویش از این تشنگی حاصل توانند شد
برده کشای ابهام این معنی کرد و عمدت نکند ای آینه حقیقت نایب
ناسخ آثار چنگیزی و اسکندری فارس نعل همیشه بهار این سلطنت و للاً

معدن کوہ خورشید فروغ دارای کبریٰ حجاب محرکہ اخم اندازی
سرافاز شیره کردن فزونی فاتح مدینه جهان بینی بی نیروی تیغ بلبلان
فوزان کوہ صدف دوار و فزون قلمع بنیان ظلم و طغیان راقع
الریہ عدالت و احسان مہبط فیوضات ربیع جلیل جالب اورنگ برتر
شاه اسمعیل انارکد بر تازہ و اصاحبقران کبریٰ مستمان و اطمینان بخش
سحر طوفان ملک داری اعضا و سلطنت و استظہار عالم مدارج ششم
کلمای دولت اقبال میہ از با رجبین سعادت و اجلال لیبای نفوذ
ارامش و اطمینان شاه ہما علیہ الرحمۃ و الرضوان را نواب جنت حجاب
و جوہر مبارک اقلیم کشائی فارس مضامیر کوی دولت ربای سفید
صبح فتح و ظفر مطلع غرایب و منظر شفق از عالم کلبا ہی و ماجرا
ممتاز شہوہ خسروی و بختیاری صدر نشین صفہ حق طلبی طغرائی نامیر
بزرگی و والائینی مردک دیدہ بیدار دولت آفتاب جہان تاب آسمان
شوکت شیراز کتاب عیش و عشرت سواد خوان ز موز صحیفہ ملک
نقش بدیع کلب غرائب کتب قضا طرغ غریب معجز بدایع ارض و سما جامع
شوکت اسکندری و علم فلاطونی خاف صدق قایل کلہ معجز طراز سلطنتی
کلب آسمان ابر المؤمنین حیدر مزقج مذہب بچی ایوانی حشر شہاد
دانا دل نوی بد سگاہ جناس شاه ماہی طالب شراہ را نواب کبری ستانی
فردوس مکانی شیخ بزم کمالات از غنہ و جہرا خزان چاشنی طراز
نعم الوان خوان سپہر و قلمون دائرہ مرکز سلطنت کبری مرکز داور

احمال رسا را شبه اخزای ادراک فطیفه خواران شعور جامع مباحی مشی
فسق و فجور مجبی مراسم ابراهیم و بهم قسطلس عدل و انصاف
و گرم واقف رموز جلی و خفی شاه و الاجاه شاه صفی را نواب
خاقان رضوان مکانی و اعلی حضرت جهانبانی را ظل اللہی رقم زده
کلمه مطلب نگار میگردد و بانه التوفیق و علیہ التوکل شرح تولد علی حضرت
ظل اللہی درین کارخانه بسبب سازی بمقتضای اتساق و انتظام است
و کثرت امور بر چه مشاهده دیده بصیرت ارباب معرفت شود سر
کاری در دست دارد اگر خاست با فدی حریر گل ممتاز و اگر گل
باغی کلاب سرفراز است چون کتاب نیسان رحمت تر شرح
میکنند بناچار صدف آسمان را هر لحظه حاصل کوه بر شا هواری می
شد ازینجا است که ادوار سپهر منظر غریب آثار و نسیم اردی بهشت
مرآت صلواتی اغصان اشجار است با جندین مسافت که در میان
زمین و آسمان است میشود که در هر جنبش مرکباتی فیضی نازل نشود
و با اینهمه که تا بی بال زمان امکان ندارد که هر نفس عائی بر آسمان
عروج نماید جمعیت حواس هنگامه بر هم زن دخت و رسته شمع
شب افروز شیشه بر زم صحبت است و هرگاه جزئیات منج امور کلی تواند شد
کلیات در نتیجهی اتم و اکمل تواند شد و در صورتی که بناک از بنا افتاده مصدر
الوان ریاحین باشد سپهرین مرتبه بطریق احوال غلت ظهور امور تواند
قران کلمات است و سبب چون اتصال حروف هر ایند منج مطابقت

و اجلال روشنمان عالم بالا بجهت تدبیر آراستن بزم آیشخانی است
در حالتی که این اجتماع در برج مرغوب و قریح یابد که اکسیر سعادت هستند
مانند ارباب کمال که در پیرایه امر شکر فایزای صلیبها عانت هم نمایند
آنچه از ترکیب اجزاء این مفرح روحانی حاصل کرد و مزاج تقسیم الهم را
خواص نوشن در بخشد و کام آرزوهای خشک لبها بر لال بقا رساند
اما بمقتضای بیکانه خوبی این خود بسندان افلاک جزئی را که میباید کنی
مکن این ارتباط اندر میسر گشته باید گشت که این کوهرهای درخشان
در سلک اجتماع انتظام یابند همچو گشته که سنه بنجی بل مطابق هزار چهل و یک
هجری نقش مراد انجم و افلاک که از بدو فطرت در طلب مقصود و در می نمودند
مطابق با مول نشست و کوهر وجود حضرت ظل الهی از صلب مطهر زانسان
رضوان اشیا یانی بصدر رحم حضرت مریم مکانی بعزبت آراستن تاج
و دیهیم نقل مکان نمود و در آن دبستان کیمین صورت بعلی نفوس
قدسیه منازل موالید را طی نموده قامت قابلیتش بر آید و لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم پوشید و در همین سال فرخنده فال بطالع
مسعود قدم بسند ظهور گذاشت عاملان دار اختلافه ناموست مبارکباد
هم گرم نشناختند و منشور جهانگشایی آن خدا بویستی پرور را بمر قبول
موشخ ساختند قوت نامیه که اوقات خود را صرف شیوه تربیت نموده
درین علم علم است از در بار الهی بخدمت پرورشش آن مطرح لمعات
قدس معین گردید چون هر اندامی را با سبب خاص می باشد بجای عقل بود

کسوت عقل استفاد بآن واقف ذقاین آگاهي عنایت شد و در سایه
خان مهران که عبارت از وجود حقانیت سرشت نواب خاقان
رضوان مکانی بوده با هم در آن خوش آید و کی می بود ما آنکه در هوش
مسافت اقلیم ضیاع را طی نمود، و در کاشش صبی استنمام رواج عطف
از کلام گوهر نظام نواب خاقان رضوان مکانی می نمود و بشقتهای
کوناگون از حد و حصر افزون اختصاص می یافت و چون بارقه عنایت ازلی
از ناصیه احوال این ضد و خداینا سس ظاهر بود بوسه نواب خاقان را
بشاره طلم غیبی بر زبان الهام ترجمان میگذشت که عنقریب امور سلطنت
و تاجداری را بپا نهاده و الالباب را تفویض نموده خود بشغل عبادت
که عادت دل خدایناست اشتغال خواهیم نمود و جمعی از طرز دانان
مخضلتش و مجتهدان مسائل آداب مقرر فرمودند که همواره ملتمز رکاب
اقبال اعلی حضرت ظل اللّٰهی بوده هم بچنانی آن مردم دیده ملک و ملت
قیام نمایند و هم در نفاذ امر و حصول مرام آنحضرت سعی موفور بقدیم
از آنجا که منتیان را در بدایت حال ممارست اموری که بآن فایز
می کردند از لوازم است طبع همایون اعلی حضرت ظل اللّٰهی راغب بر شکار
می بود چه در نظر کار آگاهان عوالم ملک و ملت صحیفه صحرا می شکار لوطیم
استوار پادشاهی و کیفیت بست و کشاد آن بعنوان جزئی منظور
دیده آگاه است حکم بر اطلاق جنایات شکاری کردن نشانیست از زنا
کردن آنان مبتلا و مید نمودن طبع علامتی از تسخیر سرکشان با دبیبا

همگی هست و الا باین طریق مصروف تخصیص غوامض علوم باو نتایج
میشود باین عنوان مدارج ترقیات طی میکند دنیا هنگامی که بریزد
دولت از مه امور در کف اختیار و اقتدار آن خرد و حایثان گذاشته اند
سه الهی در جهان چندان بانی ^۱ که بسطاک فلک تجریدانی بیان نسب
والای اعجز مثل کبر و دشمنان مرآت قلوب حقایق سرشت پوشیدنیست
که تیز سبج امری بی تخصیص اسباب آن صورت نمی نهد تا شغف است
نیاید سخن گوهر آبدار امکان ندارد و از زرش اربنای نباشد
خواص از صدف در بر نمی آرد کمان به پشتبانی مدزه روی عدو
از قبال بر نمی آید و مبارز بجراخ تیغ درخشان نغمه مراد خویش
می باید که بکن بدستاری قینه معشوق تراش است و شیرین به بر روی
جنبش مرثکان دل گوهر خراش کاتب ربانی و سکری قلم خاتم
انامل فضل مطلب بخاری و شمع ربانی پشتبانی فانوس نخل و جو کسب با خور
مر مر بوزاریست تا آتش کلهای نغز و زدم صیف عذیب هنوز اگر
سویای بی آب روان باغضان اشجار ز سر رنگ کلهای بهار
شکسته بر آید و اگر باغبان ریخ نبرد غنچه گل دانه بعد از خواهی کتاید
اگر آفتاب نباشد روز را بچراغ نتوان دید بی گرم روی آتش
پسند را لب خاموشی برانه دار باب وجد کتوده نشود اگر مناقشه
سک و آهن از تفاع با بد شمع و پروانه را با هم صحبت در نبرد آتش
آرزو مانده هوس ترک تعلقات بختن محال است و تا طبع دقیقه با

نباشد استماع کلمات ارباب حکمت هم کسوت ترانه ناطق بال بی ساغر
شکسته دلی باده معرفت نتوان کشد و بی سببایی دیده بینا
جمال جهان آرای بدوزخ روشن نتوان دید تا کلید و جان باشد درهای
اجابت کشنده کرد تا نکست کل نهانها شی نخند صوت بلبلان مباح
خوش نشیمان چمن نرسد لکلاب زانها لکستان عصای دست نشود
باز خاک مذلت برنجیزد و اگر طباخچه ادیب نسیم بهاری نباشد چه کلهما
در تک نمیدو چون بل مقصود در نشأ حاجتمندی باین طریق میسرست
مرا که آرزوی نگارشش احوال فرخنده مال اعلی حضرت ظل الهی منظور نظر
و هوس عروج آسمان معنی در نظرست باید نخت بسم بلند بایه تعداد
نسب و الای انحضرت نسبت نموده مگر باین طریق ارتقایی مرآه
آرزو میسر کرد این نورس طبع الهی که روزگارش بجهت انصارت
بزم امکان از مشکوه نبوت و رسالت اقتباس نموده نسب بشعلا بد
فروغ وادی این امامت طور سببایی ظهور کشف و کرامت واسطه
ابلق اقلیم وجود صدر نشین بزم آراسته عرفان و شهود مخزن
جواهر زواجر علوم قوت بازوی افلاک و روشنی دیده سخنوم محوم
خلوتیان حجب بر مطاق بقیر ابران لیل و نهار شرازه ارتباط
وجوب و امکان خلاصه مضمون آیات رحمت قرآن سایه کسرت
مفارق آفتاب نشینان عالم سوت قوت بال بلند پروازان کلشن
لا هویت توفیق فاتح عهده تدقیق ستون خیمه زنگار کون اخلاک

لنگر نگین با بر جای مرکز خاک طوبی اما مستاشا نچه بار در عقد لالی
مکونات را هفتین کو هر کلام ماطق ربانی منظر آیات سبحان پرده کشاد
عرا سخن بجا و سفت آباد انجام و آغاز کتاب لوح محفوظ را شرح
مبسوط استخراج معانی مغفرت فاعده مضبوط در چنان کوک
صبح ازل آفتاب تا یسد حضرت عزوجل شمس صبحی او بدر و جوی و نام مغفرت
الطاعه امام موسی الرضا علیه السلام میرساند تقصیل بن اجمال انکه سخا
ینسانی وجود وافر وجود نواب خاقان رضوان مکانی شاه صفی نور محمد
مضجوعه حامل این کو هر بوده و آن ابر کو هر بار از بحر وجود شاهزاده مغفور
صفی میرزا عروج نموده زلال هستی شاهزاده مزبور را بنوع ذات اقدس
نواب کیتی ستانی شاه عباس ماضی علیه الرحمه بوده و این چشمه رشک
افزای هذاعذب فرات است منبعث از ارض مطهر نواب سکندر شاه
خدا بنده طاب ثراه است و ارض مطهر قلعه از گلشن هویت نواب خجسته
شاه طهاسب نور الله مضجعه و آن گلشن همیشه بهار از نسیم بار دی بهشت
ذات مقدس اعلی حضرت صاحبقران شاه اسمعیل ماضی عطر الله مشهد است
و آن نسیم روح افزا را ظهور بهبوب از بحر متلاطم معرفت و شوریده
دوستی حضرت حکیم سلطان جید بن سلطان چندین شیخ ابراهیم
بن سلطان خواجہ علی بن سلطان صدر الدین بن قطب فلک تجرید
قطره بند در بای تفرید شعله خرمن تعلقات اوست نجات سردار مجاهدان
نفس مغرور در حلقه بینندگان غیبت در حضور شعله آتش فروق نکست

گلشن ثبوت معترف کوی بیقراری مقیم کیسجا مطلب شکر ری دم کمرای تیر
 کندر سای ثبوت همته صنیای چرخ دل افروختگی پروانه محفل
 عشق بازی و سوختگی الف سینه صد چاک چاک لریبان بی باک
 کف در بای شور محبت جویش بیقراری باده حقیقت شمشیر جوهر
 قطع غلابی رشته پیوند و صوابان باده نوشن مصطفی عرفان
 در روی کشن میخانه ایقان پشوا یی از باب وفاق شیخ صفی الله
^{عقی} بن قطب الاو لیا سید جبریل بن قطب الدین صالح بن حسن بن محمد
 بن غوص بن شاه فیروز بن مهدی بن علی بن ابوالقاسم بن یاز
 بن حسین بن احمد بن داود بن علی بن ابراهیم امام همام موسی الکاظم
 علیه السلام است سبحان الله ما عین انتهای سیر سخنی بن اسم سیم القدر
 صحیفه کف بجان و دل در بر اندیشه طبلان بود که آیا خانه را با این
 خشک کامی عروج بان بایه والا چه سان روی نماید نه احمد کد این
 مطلب بدینی توفیق با سمان رسید و بر کرسی نشست چشم سواد
 جوانان روشن که صحیفه گلشن کردید و در خانه تاریک نقوش چراغ
 معنی شد اگر خانه بنور چندین چراغ جو یای وصال نکار کش
 بلوس بیمنت مانوس باشد چون سامان این کار بجهول بوسه
 ناهست که از مشاهده جمال مقصود دیده سکلور روشنی حاصل کرد
 خدا یا جو بر بنیتم اگر گئی خسر در ادین آرزو دل صبی با
 مرج جلوس علی حضرت ظل اللہی بر او رنگ جهان ستانی

دو کتاب سال اول جلوس خانی مهتاب که معمار کاخ ابداع و جوی انسان
خاک بنیانست بمقتضی عجب به کاری حکمت مانع در هر ناگواری که مذاق
عرفان لذت شناسان اندر آنکس حاکمست تعبیه نموده در صرف
هر ناپسندی که غرض فکر است انسانی را از نیل آن دست مراد کوتاه آ
کوهر حکمتی که قبول خاطر مشکل پسندی تواند بود و دعوت بنماده
میر مرارت آنم در این بی صحت علیل مزاجان دارا اشفای امکان چنانچه
اعتدال داده بیدختک لبها در تن کنای شیشه که دار الملک بی
آبجیات فرستاده از بستن فضل ظاهری که عبارت از دیده بیدار
ابواب این روحانی بختگان بتر راحت باز کرده از فرو بستن این
جسمانی عینک بیانی جهت مشاهده شاهدان عالم غیبی تب داده
هر نشیمن نمودن نوشتگی کشت هدایت علم دارد و هر شعله لذتی را
بکنز جاذبه جانب کتاب تخته درون می آرد شب تاریک بیابان
رموز انفس و آفاق سوادش هر نورانی روز روشن میدانند و کیسوی
کشوده سنبل آراش جمال زیبای شاهد نو بهار مینهارند شکست
و فتح را ما در دهر سوسسته توام زاده و سیاه و سفید لیلی و ایام
شیراز پستان اتحاد داده برک نیزان شکوفه بهر شار قدوم اثمار
و خاک کمر نشینی آینه برای ادراک صفای رخسار است هر شرمی در آغاز
عقد عاطفاتی بنظر می آید و هر غنچه دل در خون سرشته می نماید
عالمین معانی روشن چوین از مداد نیره بر لبه اظهار در بردارند و کالی

دستان کن رسم قبضات بر اواح شبهای تاریک نازندگاه این
امر شگرفت که بیرون از وسعت کنجایی حرفت بعضی نواب چنانچه
از چهره سبک شد که عموم خلایق را که از تفاوت ادراک در پست و بلند
رسانی و نارسایی مانند آنچه از افاضه نورش دیده جان افروز
بیک نسبت معنی مفصوح حسوده گری نمی نماید یکی از انجمنه جلوس حضرت
نظیر الهی بر تخت بلند پایه جهانگیری و کشورگشایی است که بعد از وقوع حلت
نواب خاقان رضوان مکانی در شب جمعه مازدهم ماه صفر سنه
هزار و پنجاه و دو که چهار روز از آن واقعه جاگند از گذشته بود در
مسعود که رصد بند فلک دقیقه شناسی و نکته دانی مساجد اول آسمان
محرم سرای سلطانی مقرب حضرت خاقانی مولانا محمد شفیع بنجم تعیین
نموده بود اتفاق افتاد و احق غریب حالتی بود که عموم خلایق را
مانند لاله با وجود تازی دماغ درون لبر از خنده شادی فراهم نمی آمد
و جاگهای سینه و مجروح بغض با لبدن دلهای طربناک گشوده بود اگر نه
تقریب دعای بقای دولت موز افزون آن خرد عدالت مشحون
بودی مردم را دست از جاک گریبان برداشتن امری بود مجال
قصیه بیرون از وسعت آباد احتمال چنانچه اهل محضر از عالم رحمت
برات نجات ابر رسد شوریدگان سرای سیمه دلدوران شب از غرزه جلوس
اطمینان خاطر پذیرده و دلایوس روزی کردید مانند آوازه روح صلح
که پیش از طلوع مهر نیز صفحه سپهر آینه مزاج را از زنگ طلیت شبها آواز

می برد از روی زمین را نور عدالت آن خروبی قوزن قبل از آنکه طلوع نیر
دولت واقع شود از تیرگی انقلاب و اختلاف محافظت مستبد
حوادث را با وجود چنان غوغای عامی دیده از خواب راحت باز نشد
و پنجه تفرقه خاطر با نواز زردون حواس کسی در اندک نگرهید بغیر از دعای دو
آن شهر بار که با ملکو نین از شوق بر سرعت صعود و جدل داشت صدا
بمندی می شد در آن لیل القدر دولت که جهان را آغاز خوشدلی و ابتهاج
و معنی پادشاهی و فرمان روائی را شب معراج بود در غمی که سنین عمر
گرامی آنحضرت در زمین پایه مسلم عمر طبعی بر کرم اعتقاد بود عرض را ساین
کرسی بلند پایه صاحبقرانی کرد انبیا و نخستین بر آید که از پادشاهی پوشیده
لباس اسنم سامی است که اکنون چون سکه هیچ دمانی ازان خالی نیست
اول چیزی که از آنما رطف و غضب نهانخانه مگون به پیشکاه ظهور است
نواختن کوس دولت جاویدان و زدن سیلی سکه بر رخسار زردگان
بحر و کان بود پیش از شروع در بست و کشاد امور شمشیر جهانگشا سی
جد امجد اعلیٰ اعنی اعلیٰ حضرت خاقان صاحبقران بر میان بست و دست
نوازل بدادن نفوذ و اجناس کشود جمعی از ارکان دولت اعیان
حضرت که جلسین بارگاه فریب و حضور بودند بوسیده تقصیر مایه اوزنک
سلطنت پایی اعتبار بر پایه افلاک نهادند و چون هر سری را آن
سعادت نیست که بی انتظار بدولت جبهه سائی خاک آن آستان
که جوهر سرمد دیده آنگاه آن است سرفرازی باید بهنگام صبح پائینی

که فرمان فرمای فلک چهارم بر چهار باش عناصر تجیه زن کرد و در ایوان
فوقانی عمارت دو تخته دار المومنین کاشان بر سر رکشون نظر جلوس
نموده مطاوعت امام از خواص عوام و اهل بچیان خسروان ذوی اعتدال کور
دهار اقبال نظر بودند با قمر سجود سر بلند ی یافتند اصناف امم و افزای بی
هر یک بقدر مرتبه بر تبه استمان بوس فایز گشتند و در همان روز
خطبه بلخ بنام نامی آنحضرت خوانده شد و بقایای ممالک محروسه که
قریب به پانصد هزار تومان میشد تجعیف و تصدق مقرر گردید و اهل بچیان
ندر محمد خان نام مشتمل بر استعداده تفقه نسبت با امام قلیجان والی
سابق ترکستان که چشم از سلطنت پوشیده روی نیاز باین استان
عرش نشان آورده بود بمنظر کیمیا اثر رسانیدند و ارقام و ذرایب
و احکام و مناسبت با اسم ملوک و امرا و حکام و عمال و ولایات
محروسه مبتنی بر استمال و حسن سلوک با رعایا و موازی داشتن
کفین موازین عدل و انصاف صادر گردید رقی که درین ابوابک
رستم خان پهسالار که در آن وقت بقصد تسخیر قندمار و استخلاص
ملک دلپذیر از تصرف گروه چغای باطلک سلک و امرا و
ظفر توامان در آنکجا خراسان توقف داشت شرف صدور یافت
بود مصحوب طما سب قلی بیک چغای حاکم سابق شوشتر و قور
ارسال یافت و در آن چند روز که در المومنین فرمود مقرر ایت است
و اعلام اقبال بود هر روز بهنگام عصر با خاصان بقصد شکار می

گیرانند صید و افکندن شکار را مشرق علیه اعدای تعالی بعت استند
و چون در نظر حقیقه شناسان عالم امکان هر جزوی از جزئیات
آئینه منظر امور کلیت بعد از شکار متوجه تماشای وقت و ساعت
سکانشان که انموذج است و گشاد عالم ما سوت گشته آن تماشای جهان را
از قبض نظر اعجاز اثر سرشته احکامات طبیعی بدست داده بیک کیفیت
قبض و بسط بهر عالم آتش جهان می نمودند بعد از فروغ از همام قوا
ملک داری و فرمان روائی دارالمومنین فرور بسبب فرط حرارت
از منبع اعتدال منحرف بود در ساعت ساعت که بقصد نهضت بصواب
دارالسلطنت قزوین بحد ترخص رفته مراجعت فرمودند و بعد از
چند روز الوید دولت بجانب دارالسلطنت مزبور صلک بجا کردید
و در دارالمومنین تا بلد طیبه قسم بسد روز طی شد روز چهارم داخل
بلده مزبور شده از کرد راه بطواف آستانه مقدسه منوره محصور
و مسجده منظر نواب خاقان رضوان مکان مشرف گردیدند هر چند
مأمده الوان هر روزه آنحضرت زیاده از آنست که حرص آزار از ملک
آن علاج کرسنه چشمی ذاتی نشود اما بخصوا طعام فقرا و مساکین
که نواب آن روز کار روح مقدس حضرت خاقانی فرودس مکان
رسد اقوام مطعومات طبع فرموده در آن روضه مینو نظام مضمون
صدق مشغون و لحم طرب مایه تهون صلابی عام در دادند و بجهت
این خیراتم و قاعده احسان اکمل باشد بواسطه بزه هوش احوال

آن ملک دلبند بردار و غلبی آنجا بحسین قلی بیک قورچی شمشیر تو فیض آید
امر فرمودند که چون این ارض مقدس منظر مضجیح آن خاقان عدالت
پرور است و رعایای این خطه حال صید حرام دارند ایادی ارباب حج
و اعتساف را از کیمیا نضعفا و ملهوفین کوتاه و کشیده داشته
در امور و اداری و خداترسی دقیقه فوت و فرود گذشت نماید و بنا بر
رایات نصرت آیات روانه دار السلطنه قزوین بود البجیان و ابی
ترکسان را نیز در همان روز با نعامات و خلایع سر بلند فرموده رخت
انصراف از زانی داشتند و ساروفان بیک آنجا را بر افتاد
برسم حجاب روانه فرموده خود بر وقت دولت و همکارانی تأیید
حضرت عزت روانه دار السلطنه قزوین گردیدند همان طبع موزون
که مشاطگان ابقار و فکاران و درین کارگاه صنعتگری که رشکهای نقش
در زینت آینه بی غبار اند از ابیات دلکش به تاریخ این دولت
عظمی حجابهای مشک اند و ترتیب دادند یکی از آنجمله ظل معبود است
که ملک المنجمین مزبور را بجهت ضبط درجات طلوع این نیر ابد فروغ
بخاطر رسیدن خامه کوتاه زبان را شعنی عظیم که عبارت از نکارش
احوال فرخنده مال اعلی حضرت ظل الهی است پیش آمده و آن مجال نداد
که در هر لعلی چنانچه خاطر خواهد است خوض نماید لهذا بنگاشتن یکی از آنها
الکفا کرده و نمینویسید و اختیاری نموده روانه شدن ربابات نصرت
بجای قزوین چون درین سال غلط آمدن سلسله از شغل زیارت استانه مقدسه

منوره مطهره معصومه و مزار کثیره لا نور نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آستان فارغ گردید روز دوشنبه از دارالمومنین رقم روانه
دارالسلطنه قزوین شدند و در اثنا بطهره طیبه ساوه که تمویل ^{سلطنت} ^{ایشان}
رستم محمدخان ولد مرحوم ولی محمدخان والی ترکستان مقرر است
وارد گردید خبر توجه اعلام نصرت فرجام بدانصوب بسلطنت پناه
مومی الیه رسید با فوجی از بهب دران اوزبک که در ملازمت
آن سلسله چکنیزی بودند و جمعی کثیر از مردم بلخ مذکور که مانند ماه نو
خوانان رویت بقای خورشید ضیای اعلیٰ حضرت ظل آلی بودند با استقبال
شما فند و آن سلطان و الاثان بتقبیل رکاب نصرت انساب
استعداد یافته داخل بلخ طیبه مزبور گشتند و روز چهارشنبه بمقام
صبح از بلخ مزبور عثمان خرمیت بصوب صواب دارالسلطنه قزوین که
مرکز داوره جهان گیری پادشاهان عظیم الشان سلسله جلایه صفویه
معطوف داشتند و چون خاطر همایون متعلق آن بود که در مسعود
داخل ارسلطنت مذکور گردند نه روز آن مسافت را طی نموده روزگاه
وقت عصری با پنج صغری آباد نزول جلال واقع شد سلطان بلاقی
نواده پادشاه مرحوم نورالدین جهانگیر پادشاه هند و ستان که بعد
از فوت پادشاه مرحوم مزبور متقلد امر پادشاهی سواد اعظم
هند و ستان گشته بود و عاقبت بکار برداری اصفهان برگشته
آن امر شرف را از دست داده و در زمان سلطنت نواب خاقان

رضوان مکان روی نیازباین آستان فلک توامان آورده بود و از
خوان احسان آنحضرت استنذ اومی نمود و در آن وقت در در السلطنه
فرموده بانه وافی داشت با سادات و فضلا و اعیان و نجبا و عمال رعایا
آن ملک پذیر با استقبال بیرون آمد با آنکه جناب الهی بخشنده بی عوض
آن خلق کثیر را تمامی ارزوی ضمیر و داعیه خاطر آن بود که حیات
ایشان اضافه عمر عزیز پادشاه اسلامیان پناه شود آن روز
سلاله سلاطین فرمود در بندگی اعلیحضرت خدیو زمان گذر آید
روز دیگر فرمان واجب الاذعان بصدور پوست که ارکان دولت
و سادات و علما و فضلا و صلحا و اعیان دار السلطنه فرودین
در ایوان چهل ستون اجلاس نمود جهت ترویج روح مطهره و اخلاق
رضوان مکان حفاظ و قرا بملکات کلام ربانی اشتغال نمایند
و انواع مطعومات و حلویات در آن روز که جلوه نواب خاقان
رضوان مکان بود طبع کنند و صبح روز دیگر با بکان دولت
و حضرت و مقربان بارگاه و بندگان درگاه از صفی آباد داخل شهر
گردیدند و بدولتخانه مبارک نزول اجلاس فرمودند و هر یک از بزرگان
و اعمرا و مقربان و وزرا و عمال و حکام و ملازمان و منوبان آستان
عش نشان را خواه جمعی که در بار اقبال حاضر بودند و خواه جمعی که در ممالک
و مقهور ولایات بحکومت اشتغال داشته بخلع فاخره از جینها و شبر
و خمر مرغ و لباسهای فاخره از زر زلف و سمور و اجناس قیمتی

و سپان نازی نژاد با زین و لجام مکلن بجا بکران بهاسرا فرود
هرگاه جانان را از فرود جلوس آنحضرت لباس حیات تازه عنایت
شده باشد هر آینه باید که بمقتضای تطابق صورت و چینی کسوت ظاهر تجرد
یابد احاصل بعد از طعام دادن خلایع و انعام نوازش جمعی از زندگان که
متکفل شغلی از اشغال نبودند پیشنها و همت و الا نعمت علیا کرد پشاه بود
سلطان حاکم باب الابواب در بندرتنه بیاول صحیحی سرافرازی یافت
و حکومت الکاخواف بزبان سلطان مفوض شد میرزا مقیم ولد مرحوم
میرزا قواما دستوفی الممالک مستنصب گنبداری ممتاز گردید و چون میرزا
اعتماد الله ولد وجانی خان قورچی باشی بر اینک فریب کلامی مشهور
باقا بنی ولد مرحوم امیر کوه خان قاجار که در زمان خاقان رضوان کجا
بخدست بیاول صحیحی قیام داشت و بنا بر شیطنت و بد ذاتی و بداند
با خلایق نواب خاقان خلد مکان او را از نظر انداخته بودند
از راه برده بود از خدمت اعلیحضرت ظل الهی التماس تقصیر و تلافی
نموده مستعی آن گشته که خدمتی که با و مفوض و مروج بوده بدستور
شود چون طبع معلی و دریافت والای نواب هایون اعلی را از کجا بازی
آن پیاده سپاه صدق اندیشی و سوار کیت خدعه و سردر پیشی
اطلاع تمام حاصل بود فرزین طبیعت را به جانبی جولان مبدادند که
شاید از فیل بند الحاح و التماس ایشان بیرون آیند چون از دو جانب
رخ بر خاک بجز نهاد مطالب این مرام بودند مسؤل ایشان را بعز

انجلی مفردون فرمودند و منصب بیاول صحبتی بشا را لیه رعایت شد و در
حین اشغاف این مامول حکم فرمودند که این خدمت بشرطی با و مرجع
کشته که بعد الیوم سالک طایق قدر و مکرم نامی و سخن چینی نبوده
بحال خود باشد و اگر مضمون آنچه بر زبان وحی ترجمان حریان یافته
تخلف نماید قرن سخط و غضب پادشاهی خواهد کردید سمعاً و طاعتاً گویا
امثال حرا شرف نمودند و مومی الیه نیز در روزی که جماعت مزبور
بر تبه با بوس مشرف گشتند بر تبه زمین بوس سرفراز کردید امید که
پوسته موافق و مخالف را چینه نیاز برین استان فلک انان بوه
دولت و اقبال قرچال این خسرو بهال باد بابت نشستن اعلی حضرت ظل
اللدی و مشق نمودن سواد خوانان خطوط سچیده صحیفه امکان و روز
دانان الواج بر نقش و نگار آخشیجان سلم عقل انسانی را که مردقات
عروج قصره لنگره کردند است چهار پله قرار داده هر پله را نامی نهاده
نخستین را سیولانی و دوم را مستفاد سوم را ملکه و چهارم را بافضل
که و بی که بمنزله انسانیت رسیده مستعد عروج این معراج گردیده اند
احوال مختلف میدارند از آنجمله بعضی بزوق اقامت بر پله نخست
دل بسته ازان با نیازل افتاده اند قیمت کوهرستی شکسته اند
و جمعی این منزل ابایی سعی طی نموده در مرحله دوم دوچار رهنرمان گیل
گردیده مقید بر بنجر حیرانی و اسیر سلسله گردانی گشته اند و جماعتی
بدستگیری یوفیق ربانی به پله ثالث و رابع این معراج برآمده

از آن پایه بلند تماشای عالم ناسوت نموده اند زهی پلهای بلند پایه که
بال طبر سبک بر از نظی هر یک رشته پر و از کوناه و دیده پیش
از دو اجرت سیاهت و چون هر پروازی بجانجی اختصاص دارد بان -
افتائی هوای این مرتبه بلند بشهر خاصه و بال کاغذی نام میسر میکرد
اگر قلم و قرطاس نباشد اساس این نمئی استوار نمئی شود و اگر زبان دان
این واسطی میلاد خوش بیان با در میان نگذارد مخزنات ضمیر
اصناف انسان در قلعه بندرول در حصن دوام بماند تعالی اللہ این
چه متعلق است که بدو دزدان شونج قفل کتایبی حکایات سر سبز جہان
می نماید و گزوه مخزنات خاطر عالمی بدو انگشت بی حس می کشاید که این خورشید
را بنمای سالکان بجز آبا و معنی بشهرستان کتب می کند و زمانق مشاط
از تالیف حروف پریشان چهره بایض با بزللف مرغوله دار خطی می آراید
اگر چه اول اقلام نباشد از زمین بایض صحیفه دمیدن بزه خطوط
میسرنیت و اگر دوام خط نبود صید مرغان طاوس رنگ الوان بی مقدور
نون و اقلام اشاره است که جزو اخیر علت نامه ایجاد ممکنات که از ترکیب
کاف و نون مزاج هستی گرفته فاعله مشکین قسم و اقیاب ایجاد را
مطلب نهر کاف کاغذ که م کاغذی شیم است آری قلم است که آشت
بر هر حرفی از تصانیف نکته سخنان مطلب بخار میگذارد و کاغذ است
که تاب نگیرد آستن اسرار حیده نقوش می آرد که هر مائی معانی را مخزن
سیمه از باب الباب و صحیفه کتاب است و کابین این نوز و سنان

مفخ نقد هوش خردمندان و قیقه مایب چون اقتباس انوار دانش بو ساطت
شمع قلم مبرمیکرود بناچار فیض یافتگان مبداء فیاض خصوصاً بادشاهان
سخت این القافات بلید بخود که کوهری چند که از حساب فیضان رحمت بصد
قلب پاکیزه سرشت ایشان نزول نماید کجور آن اسرار سبارند که فرامین
و در قام بر طبق آن صدور یابد و اگر از محرمان سرای شخصی را بعضی مطلب حاجت
افتد بی وساطت زبان اطهار آن مطلب بر صمیر انور آسان باشد لهذا آنحضرت
ظلّ اللهی که بمن فطرت ذاتی از بادشاهان است باز دارنده خوانان حصول این
مقام گشته بنا بر پنج چهارشنبه روز چهارم شهر ربیع الاول سنه انوار و پنجاه
بونت ایل که ملک المبین میرزا محمد شفیع تعیین نموده بود در دار السلطنته
قرین شروع در خواندن نمودند و سیادت و فضیلت پناه میر مرتضی
اصفهانئی که بصفت صلاح و سداد و برهنگاری آراسته بود بر تبه معلمی
آنحضرت از اقران است یاز یافت اگر چه بطاهر معلوم بود اما در حقیقت
در سلک ابجد خوانان دبستان دانش آن خرد و قیقه شناسان نظام
داشت در همان روز قلم را از زبان آن شهر یار و دانش پرور و سر افتخار
بلند کردید و از پیرایه خط آن ممتاز از ان سلیم سجدی چهره صفا آرایش
پذیرفت انظر کردش قلم و جویان سدا و چون صبح که از لباس شب بر
برمی آمد مطاهر بود که روی زمین صفحه قلم و این خرد و بی قرین خواهر کردید
و از تشنگی که اندیش صدای تشنگت مخالف بلوش می رسید میر قلم او از
بلند بلوش ارباب هوش مبرسانید که عنقریب در اقل کفایتی عامه را با پنج با

یکی میکرد و در پنج نشستن نقاط بر سر صوفیه کواهی میداد که چهار بار با لبش
سلطنت سرج مسکون بجهت گاه اقبال این خدیو زمان کشور کشامی شود
پیش ازین سواد از خواندن خطوط روشن میشد امر و زانرو فریخ او را که
او سواد روشن میشود در اندک روزی که عبارت از شش ماه باشد
علمی که صاحب شعرت برآید نهایی بیرون از اندازه بهم رسد آنحضرت را
بمحصول هوست و نقوش مشکین لباس در دیده بصیرت آن خسر و اقلیم
دانش سره سلیمانی رویت پری چهرگان معانی مکتوبم کردید و از
تعلیم سادت و فضیلت عینا مژبور مستغنی گشته ز بده مجرمان راز و
مخاطبان دمساز مغرب اخاقانی سخن نظریک غلام خاصه
شریفه که بزبور دانش و فهمیدی آراستگی در نظرف گفت و کوی
علوم کردیدند امر و ز که چهار سال از ایام تحصیل این مطلب گذشته
در شبهه نسخ تعلیق که مشکلم بن خطوط است دست استادان را
مانند خط تعلیق در حجبده اند بی شامه اخواق جمعی که اوقات
صرف خطاطی نموده درین امر نام برآورده اند خط بشا کردی می نویسد
کویا این ابیات را شاعر باشاره ملهم عیبی در وصف ابن سایه حضرت
لایزال که منجم صفت کمال است گفته تا کلاک نور در نوشتن
اعجاز ناست بر معنی الزنا ز کسند لفظ رواها هر دایره ترا فلک
خلفه بکوشش هر مدترامت ایام بهات با امید که نادت قصا
خط فرمان بر ناصیه پیر جوان می بخار و روی زمین مانند نگین در زیر خط

زمان روایی این شهر با کردون احتشام باد مشق بجا ندرت
آعلی حضرت ظل اللهی قدر اندازا ما جگه ابدان که رشته انتظام عالم اسباب
چون زه بر کمان افلاک بسته در هر دوری از ادوار قبضه این کمان را
بصورت اقدار صاحب شوکتی مسیده که بنا و ک عدالت و دوستی اند
دیده که کج میان ما فرمان را در دوز و با فروضتن آتش مکافات اعمال
از پیکان سهام عدالت خرمین همی اثر را رسوزد هم چشم خیره نگاهان
از فروغ شهاب ثاقب خدنگ دل دوزمیل حیرت کند و هم ترازو
ساختن خدنگ بیخطا تدابیر بکنه او زان سبک سمران کم مغرب
محبوبه ملک و سلطنت را در آغوش دارد و خضم سهریز بلندی پر از باد چهار
چون ناوک از زه دست از رشته آمال جدا سازد و بنهیب شوکت
بوست را بر اندام مبارزان قوی زور چون کمان خشک نماید
و بگوش خدنگ اندیشه رک اکی بر اندام شاخ ارغوان کشاید
دیده زره را از تماشای عروس فتح و نصرت روشن کند و صفیه میدانی
کارزار را از ریختن خون عدو کاش نماید بقلم ناوک نکارند آیات
فتح باشد و به تیغ نظاره رنگ از چهره عدو تراشد هدف
از شوق خوردن تیرش در جذب پیکان خاصیت مفاطیس کرد
و جویخ زندگانی دشمن از که از برق بی امان شمشیر مشرب آب
میرد هنگام کمانداری اگر بطائر وحشی سطر بندد از پر و از ماندور
صید افکنی بخص کشیدن کمان پیش از انداختن ناوک جان ستان

صید را در خون گشادام و ز لاله رشتمه این مرام را در قبضه اختیار و اقدار
 اعلم حضرت پادشاه جمجاه سکندر احشام گذاشته اند هر چند بی معاصرت
 سعی و کوشش انصافی را تا بنام یعنی به نیروی جبر و دانی حاصل است اما
 بمقتضای طبیعت انسانی و طبیعت بشری اگر بپذیرد اعمال شیوه بهر جهت
 بفعل آید مجمل بر خرق عادت میشود بنا برین خاطر اشرف را خوااهش
 کما نداری و قین اندازی حاصل شد و صبح روز
 در تالار عمارت میدان دار السلطنت قزوین بزم آراس بنامی
 از بندگان که بنا و ک موسیقی تار نظاره مور را مانند نگاه احوال
 از هم جدا می ساختند نمودند که با نداشتن قین اسب امتیاز در میدان
 جولان دهند که وی را که قوت باز و وجرات دل معاضد یکدیگر
 بودند قدم در میدان امثال فرمان گذاشتند و به نیروی آتش بخت
 و گرم جولانی از روی سهام بر سطح هوا خط شهاب دنیا رک نمایان
 ساختن طبق زر که نشان کمانداران حکم انداز بود از کثرت سهام
 متوالی بطریق قوس خورشید و خطوط شعاعی مینمود عاقبت صفی قانی
 بگلرنگی ولد مرحوم ساروس سلطان نورمضار امتیاز بر اقران سقت
 جسته از آن چوب خشک مسوده حصول مراد چید اعلم حضرت ظل اللای
 بجایزه آن چابک دستی و قدر اندازی بر تبه یسا ولی صحت و خلایع
 فاخره سرفراز فرمودند و بعد از انقضای آن هنگام آن حضرت را
 نیز هوس انیمینی بر آینه ضمیر بر تو افکن گشته امر فرمودند که در باغ جنت

دار السلطنت فزودین که بحسب طراوت سبزه در باغین و موزونیت
اشجار و لطف هوا اسمش با سستی است خیابانی طرح نموده قبعی نصب
نمایند که اعلی حضرت ظل رحمن در آن مکان نزهت بنیان بناختن
یکران و باختن چوکان و قیق اندازی و جرید بازی استغالی نماید
و مطلوب از نبعی آن بود که اگر بدون مشق مهارت درین شیوه بدطوبی
بکار رود از آسیب نظاره نامحرمان تماشایی که حاسدان نغمی مبتدا
خرق عادتند و اصحابه عین الکمال محفوظ باشند تا آنکه در اندک فتنی
و کم روزی بتعلیم راست اندیش درست کردار غلام با خلاص بعصرت
پادشاه جمافت در موشکاف غوامض مراتب تیر اندازی دانای
مراتب فغانی و سر بازی مقرب اخا قانی احمد بیک غلام خاصه شریف
مهارت بجای رسد که طهر را در روی هوا هنگام بال فغانی تبره بوسی
آتش در خرمن هستی می زدند که با این بیت را شاعر در وصف صافی
شخصیت آن خرد واقف کما گفته است بنوعی کرم و سوزان میرود و از دل
برون تیرش که از بوی کباب افتد بفرز تخم چرخش او در انداختن تیر
که در حقیقت بونه کلهای شهرت بی اندازه است آن مقدار قدرت
بر تخصیص فرمودند که جوزا بالوان مختلف رنگ کرده بطریق دایره
بر روی خاک آماج در پهلوئی یکدیگر بطرح نصب مینمودند و از دست قدم
مسافت حکمی فرمودند که نخت جوزا سرخ رنگ را که مثلاً به عدد با
باجوب تیر شکسته بعد از آن زرد را و بعد از آن زنجاری و غیره را بهین

نسبت از لباس قنبر برآند و بنوعی که می‌گفتند در عالم کردار ظهور می‌یافتند
آری چه عجب تحصیل این امر را دو چیز در کار است نخست اصابت به بنیادی
دوم قدرت توانائی و این یعنی از روزی که مردم دیده مهر و ماه کسوت
به پیش پوشیده اند و بازوی گردون را تاب و توان داده اند
ابا عجب خاص این نیکوئی و الایست لله الحمد و المنه که همچنانکه تحصیل این مهر
محالات بی ارتکاب تعب و مشقت حاصل میگردد فتوحات بی اندک
نیز بی آنکه لشکر فیزی از او سپاه نصرت پناه از مقر سلطنت در حرکت
آید بلکه برچم اعلام اقبال از هبوب نسیم متحرک گردد میسر میشود و تفصیل این
اجمال آنست که در زمان دارائی ملک آرای نواب خاقان رضوان
مکان علیرداغان و لکنجه خانی که بمابین تربیت نواب کبیریستان
فردوس مکان با علی مدارج ایالت و حکمرانی ارتقا یافته در آنوقت
بر تبه امیر الامرائی خطه قندهار از بهکمان امتیاز داشت بعض
هراس بی اصل است اساس که در عالم خیال تصور نموده بود روی خطا
ازین آستان سعادت نشان که قبله آمال جهانیان است تا فتنه
نوشجات نرد منسوبان پادشاه هندوستان فرستاده اظهار سربرد
قدما نمود پادشاه هندوستان صفدرخان را با گروهی ابنوه
بخطه فرور فرستاد و آن ملک را متصرف گشت نواب خاقان رضوان
مکان را از وقوع این امر آتش غضب در اشتعال آمده خواهین و مناشیر
بهر قطری از اقطار و مصری از امصار و قری و احشامات صادر گردید

که ملازمان خاصه شریفه و بکلر بکبان احوال با برها بطان از مه اموره
بسر کرد یکی رستم خان سپهسالار در خراسان جمعیت نموده مهیا باشند
و در پند برای اسباب سفر سعی موفور بنظر رسانند که بعد از ورود موکب
مسعود که عرض لشکر قیامت اثر ملاحظه می شود آثار رحمت و غضب و رحمت
و عفو نسبت به کس در خور امثال فرمان و فرد لطیفان منظم و خوار بر سپه
و پیمان نمایند که مورد شفقت بوده باشند نه مهبط غضب و سخط عالم عالم
سپاه و جهان جهان لشکر در خراسان حاضر آمده انتظار ورود اعلام
نصرت فرجام داشتند تا مصلحت سنج نظام کل در بلده کاشان عنایت
غزیت آن خاقان کیستمان را بتسخیر ولایت بقای جاوید این
معطوف داشت پادشاه هندوستان وقت یافته دارا شکوه بیگانه
خود را با سپاه کران بکو کما صفر خان فرستاد و دارا شکوه خود در
غزنین توقف نمود خان دوزان را که از عمد نای لشکر او بود با بیت
و دوتن از امر او یکصد و پنجاه هزار سوار بقندهار روان نمود کیفیت
این نهضت و حقیقت این غزیت روز بیت و دوم جمادی الاولی
بمساح بار یا فککان مرادق جاه و جلال رسید فرمان قضا جرایان
نفاذ یافت که پیشخانه بجانب خراسان بیرون زده عساکر ظفر تواما
آماده فرمان باشند و رقم اشرف با سیم امراء عظام و رستم جانان
سپهسالار بصدور پیوست که جنود مسخوردار که لذت ابتیاح قضیه نامله نواب
خاقان رضوان مکان کمان کرده اند که سفر قندهار در عقده تعویق

خواهد ماند و بدینجهت هر یک بمنزل خود روان گشته اند جمع نماید که راده
والا چنانست که سخت بهت مصروف استخلاص قندهار از آتش
شود چون اخفای این قسم راده ممکن نیست نهضت اعلی حضرت علیهم السلام
بوساطت سنیان معلوم دارا شکوه کردید فخط غلات را دست آورید
خود نموده بهند وستان برگشت و هنوز لوائی سعادت تمام از دار السلطنه
قزوین نهضت نموده بود که خبر مراجعت لشکر بهند وستان معروض ایالت
بارگاه فلاکت پیشگاه کردید زهی قبال روز افزون چون امواج دریا کاروان
فتح و نصرت از دنبال هم می آیند و روی کار بعالم و عالمیان می نمایند
موسید این معنی آنکه بعد از وقوع این چنین فتنی که با وجود غنودن سیوف خون
دیزبستر نیام روی نمود خبر التجار اعلی حضرت سلطنت و شوکت پناه زبیره
و خلاصه دودمان چنگیزخان امام قلیخان و ایلی ترکستان بعضی مقدس
رسید و ظهورش و ایلی حسان و تبعه او بموعی که بعد ازین زبیر بیان
می پوشد مقهور گشته اند امید که همیشه این درگاه مامن و معاذ و ملجاء
و ملاذت و خوب طوائف نام و اصناف بنی آدم باد
نفقش ندان هیچ پیش فریب کارگان کاهیکاه امکان آن روی برده
غیب را بصفا و یرد پذیر آراسته اند و خلوتیان این سر برده را
بنیاد روزیت هر هفت پیراسته در پنجاهی که عروس ملک محضند
صاحب شوکتی در می آید مانند بزم آریلیان محافل عیش و نشاط این
نقوش در غریب و لعبان قدسی نژاد را که دیده در در میان از استقصا

کماهی آن بگو تابی و نارسایی اعتراف دارد و بجهل ظهور جلوه کر می‌آیند
و حجاب کرده آن را از جلوه آن دو شیرکان حجب غیب رشک کارستان
و انموج روضات چنان می‌نمایند و بر و نای این حور نژادان از
یکجهت آن اخلاص این که محرم تماشای این بزم و لغزبند آید اول
خواهش قرین و از اعلاوی نفاق این روش نمایی دیده جان بین
می‌ستاند چنانچه غیر الگین ساختن هوای اروپست لازم شگفتن از اهر
بتا نیست اعتدال سخی مزاج فاسد ایام خاصیت شمیم نور صدیق صاف
بدان طریقی که اشراق لازم آفتاب هرامری از امور غریبه منتج اثری
از آثار عظیم می‌باشد طلوع مهر منیر را علامتی روششن است که صادق
نتیجه اجبار آن روشفید دارد و آمدن بهادر را علامتی که سبیل اموش
از خلوت مکنون به پیشگاه ظهور می‌آورد و همان سخت زمین چمن را
مستعد شگفتانیدن نموده تخم ریاحین الوان می‌کارد و ثمر اول از شکوفه
قیمت باحت کلز ارزده بعد از آن از شهر بند عدم پرو می‌آید کعبین
روز و شب قاعده سجان رموز آفرینش ترازوی اوزان بادشاه
عظیم ایشان قرار داده اند چون یکی از کشور خدایان که بکار نمایکی اقبال
روز آفرین ممتاز باشد بر او رنگ قلبی کثای نشینده مغان جلوس
آن خسرو بهجالی فرمان روایی از تحت اعتبار بر میخیزد و از اینجا است
که مغان طلوع خورشید جهان آرای وجود و انوار الوجود حضرت
عجیبی بنیاد صلوات الله و علیه و آله دیده دور بین اقبال مستعد

عجم بسیل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس مینایی عریان کردید
و بدوق جبهه سایی خاک آن آستان عرش نشان کنکره ایوان کسری
روی نیاز بر خاک عجز و انکسار بنهاد چراغ شهرت آتش پرست تبارک
زبان گویای کوتاه گشت و اصناف ارباب کفر و طغیان را که گوای
نمات بروج اعتبار بودند میرا و ج عزت بخصیض و بال و نخال منتهی شد
و چون حضرت ظل الهی نور آن چراغ و ضیای آن آفتاب نبی مضمون
صدق مشون الولد سترابه مقارن امتراق نور عالمات بولت این برین
رحمن مردم دیده فرمان روای ممالک ترکستان که بدین روی بازوی شوی
و اعتدال بهت و وفور جرات قدوه مسندارایان توران بود از خیرگان
نور ساطع و حیرت آن شمعته لامع سر رشته بدیش را از دست داد و برد
مینایی را نقاب نواری و حجاب خود نمود و چون خاک این آستان
بنور کجی دیده محتاجان ضرب المثلی بر وجوانت چشم نیاز برین گل
اجو اهرابصار جهانیان دوخته سلطنت آن ملک بنذر محمد خان
برادر خود تفویض نمود و خود با یکهنزار نفر از خاصان و یکهت ان که با وجود
عربی آن خان ذی شان از لباس سلطنت همان دست انخلاص
بدامن دولت آن اقبال مین داشتند و جمعی کثیر از تجار و روزوار
بتقریب زیارت مکه معظمه زادگاه الله شرفاً و تعظیماً روی نیاز باین قبله
آمال که مامن شوریدگان مضطرب احوال است آورد قبل از ورود
پادشاه بسمرقند ولایت بیکران که ملجا ابوبی دست و پایان است نذر محمد خان

حکایت احوال یوسف علیه السلام را سرخط تعلیم خود دانسته جمعی را
از دنبال آن سرور مفقود انجیر و البصر فرستاد آن گروه بیجای آنها را
نیغایب نمود از نفوذ و اجتناس آن بچه یافتند غارت کردند امام قلیجان
بارتقا با سپ و تلزیانه فرار بر سر راه را اختیار کرده داخل الکای و
کردیدند کیفیت این جواهره بجنب و حقیقت این سانحه را سر ترضی قلیجان
قاجار که در آن وقت بر تبه امارت مرو سرافراز بود معروض سده و الا و پایه
سر بر علی کرد این بد مقتضای شمه کریمه همان نوازی خاندان قلی بیگ
بسا اول صحبت با هم اندازی تعیین فرموده فرمان قضا جرایان باسم بکریگان
و امرای عظام و حکام و وزرا و عمال و کارکنان ممالک محمود
از سرحد و آبی پایه سر بر حلافت میر شرف نهاد یافت که بهر کسب
که پادشاه مغرب و ملتیمان و منوبانش و ارد گردند در لوازم میزبانی و شرايط
مهمانی و تکلف و انعام و دادن لباس و ظروف و فرش و ما بحتاج
و سامان مطعم و مشروب و ارسال نذورو ارمان و تحف و هدایا
و تحصیل مکنونات خاطر و مرغوبات ضمیر آن خسرو افراسیاب نظیر
دقیقه فوت و فرود گذشت نمایند و نوعی نمایند که در صحن ورود
بر کاه خلایق پناه اظهار رضا و خوشنودی کنند ترضی قلیجان بضمون
مسطور عمل نموده در بدل نفوذ و اجتناس و تکلفات و تواضعات
آنچه شایان است لیکان باشد تقصیر نموده و جمعی از طرز دانایمان مست
اندوز را در کباب آن خسرو ذی شان روان نمود که در الکای می جلفه او

باشند بهمان دستور عمل نموده در پرتو پیش احوال و اسباب بخت
هر روز آنجا حجت سچی نمایند و تا دخول مشهد مقدس که در آن وقت
حکومت آن محال بفرج جایی خان ولد مرحوم منوچهر خان مفوض بود
مضامین فرامین که در آن ابواب صادر شده عمل نمایند و وجهای غایب
نیز موافق مضامین فرامین و ارقام مطاعه با کروهی از حیز بغداد و آذربایجان
بیرون با استقبال رفت و بعد از مراعات لوازم اعوان و خراج
و تجبیل و اکرام منزلی مناسب جهت سکنی او تعیین نموده در آن مکان
مرغوب فرود آورد و هر روز یکی از اعیان آن بلده طیبه که از افراد ائمه
امتبار صورتی و معنوی داشته متکفل شغل میر باقی پادشاه مزبور
و تبعه او گردیده تکلفات و تواضعات می نمود با آنکه ولایت
ترکستان و طوائف اوزبک را بجهت تراکم غبار عباد و مرآت قلوب
صورت نمایی حق و یقین نیت و از شعله طورایه هدی اقتباس
صیا و هدایت نمی نمایند آن پادشاه و الاجاه را از فیض همت
ذاتی و کرم جلی و احسانات که در حین تکمیل بر سریر سلطنت
نسبت بفقرا و فقیح یافته بود و غنای منافسه و مذہب فی الجمله از
پیش دیده بصیرت برخاسته طالب کبارت استان ملائک شیان
امام مفترض الطاعه ثامن ضامن علیه التَّحِیَّة و التَّسْلِیْمُ گردید زهی خارق
عادت که مانند آب که هر در نقاب خفا آشکارا شد و نهال آلال
تشنه لبان با دیده آشکارا از منهل عدت نسلی سرسبز وریان کردید.

پیش ازین مقلح اعجاز آنحضرت قفل بسته جستم طاهر با بیابان را
میگشود درین مرتبه دین اعتقاد آن و سوره زبده که چنگیزی را که
گور مادر زاد بود بقالیه معجزه باز نمود کیفیت زیارت بنوعی بود
که از خادمان روضه سینه استدعا نمود که ریسما نی در کردن
آن ممتاز سلسله چنگیزی که از غایت غرور قلده قلاده سلطنت
و داریایی را بر خود دشوار میدانت افکنده کنان کنان بان است
عرش نشان می بردند بعد از استفاده فیوضات ازان مقام
مینو نظام روانه پایه سر ریخ سلافت میگردید رستم خان بهسالار
که با بکر بلیان و امراء عظام در خراسان بود با استقبال خان ایشان
در حرکت آمده روی زمین از نشان سُم کباب زره پوشش گردید
و نسیم را از ازدحام و کثرت خلق ضیق النفس حاصل شد طولی مان را از عرض
آن شکر رشته امتداد کو ماه و دیده آفتاب از سواد آن سبزه پناه
گذشتن روز از ازان نمکنا بنوعی دشوار شد که بعد از خوب خوشید
روشنمای برجای خود بود و تو را کم غبار بجایی رسید که از آمد و رفت
انفاس بر سطح هوا چا و ما می نمود سه اگر سیاه بارید یکی چو باران
بماندی بر سمان نیزه داران با چنان از جوشش شکر قطجا بود
که نفس سایه بردوش هوا بود اما اسپان تازی را که وسعت کرد
از شونجی رفتار مانند پیشخان نه بر نگاه تنگ بود مبتلایه دل عشاق
بر یک مکان جولان واقع می شد از صفوف آراسته چنانها

که مبدأ و منتهای نمودار ازل و ابد تواند بود بهم میرسد نفیر کرنا و خرد
کوس چون امواج دریا از ان معرکه قیامت اثر راه بیرون شد می یافت
از تنگه وزی سوار و پیاده اسم را جای صدق بر مسمی مانده بود طبع
در فضایی هوایی آن صحرا از تراکم خبار چون تیر در ترکش مال کشوده پرت
مقام آرام داشتند اعداد اول نگران و خاطر پریشان که اگر کار سباه
بشمار رسد بچه عنوان از عهد و تعداد بیرون آید زمین از تهیج خبار خرد
میبالید که جابران از دحاکم شایده خال از کثرت سنان درختان سواران
نمود از قوس غورشید جهان افزود گشت ما بنیایان را از شوق تماشا
آن هنگامه بیانی رفته بچشم خانه رجعت مینمود آن سلاله در دمان ^{چنگ} _{نجان}
با وجود فقدان بصر کیفیت تماشای آن هنگامه حاصل میکردید بعد از وقوع
ملاقات آن پادشاه و الاجاه و تقدیم اموری که لازم همان نوازی
باشد بجهت آن عالی جاه ترتیب یافته بود نزول نمود و جشن عظیم را
مطعمات و مشروبات حاضر ساختند و مبلغهای خطیر و اتمه کثیر تسلط
منزور و در فقا تکلف نمود شکر قدم تقدیم رسانیدند و چند نفر از ملازمان
کاروان را تعیین نمود که در رکاب خان مذکور روانه باید سریر خلافت ^{محمود}
امرا و حکام هر محل این آیین استقبال کرده تکلفات می نمودند تا بحوالی
بلده طیب طهران رسید اعلی حضرت ظل البقی بجهت فرید اعزاز و احترام آن
خسر و عالی مقام بجهت اخلاص منش آنک نهادنیکو روش عارف غویض
طرزدانی مطرح اشتراقت الطاف خاقانی مرتضی قلیخان انکافا

حاکم طهران را بجهانداري تعين فرموده با استقبال فرستادند آن دقیقه
شناس سوم و آداب با استعداد تمام روان گردیده در منزل الوان
کیفیت ملاقات دست داد از آنها این جناس و ظرافت امتعه تقدیر آنچه
غز او را رباب کرم باشد بارمغان گذرانید و با تفاق روانه دار السلطنه
فرودین گردیده حقیقت بعضی اشرف رسانید فرمان قضا جویمان نهاد
بصدور پوست که بر کنار شهر سراق عظمیت و احبال بر پای بود
جینی عظیم که روزگار را مشکلی است بین نعیم سازد و سامان نمایند
خدا شکنداران فرمان پذیر بهتیه آن بزم خلد نظیر مبادرت نمودند نعیم بود
بوی بچمن در دیده کل تحصیل کلاب میان تنگ بر بست آوازه آن بزم
سرور رشک دل همد را نکسو کرد ایند غنچه از کلین انکار فروخته در
بیرون آمد بهار و خزان مانند کل رعنا بطراحی و رنگ آمیزی الوان
غایت پشت بهم دادند و قوی بچکان را مانند اوراق چنار که از نیک
شاخ بر آید تحصیل آن کار دست با هم یکی شد نقش اقدام بطریق بر کل
که سابل نعیم با شمیم هم پرواز است در راه طلب زین راه روان باز نمی ماند
در اندک فرصتی سایا بنهای اطلس زین رخسار که در طول و عرض
با فلک ثوابت لاف برابری می زند و دعوی مساوات می نمود
بستونهای مذاهب کویزه زرین بر پای شد و قالیهایی که اینها
که از جادوکاری استادان صنعتگر شمیم ریابین از کل برک آن است تمام
میشد مفروش گردید و بساط پادشاهان گسترده گشت نظاره رسا

از حیرت آن بزم و سبوح که از اندازه پیش بیرون بود بر خویش
می پیچید و نسیم بهاری شمیم ریاحین در بغل بشک آمو ساختن هوا
آن محفل میکردید اعلحضرت ظل اللہی بمقتضی تفقد ذاتی که شامل حال خرد
و بزرگت بعزم استقبال پادشاه مزبور دیده رکاب را بنور اقدام مینامند
بخشیدند و مرکبان مرمر شعار موکتب یون چون باد بهاری در حرکت
آمدند غنچهای پرچم اعلام شکفتن آغاز نهاد تا آنکه اعلحضرت
خدیو زمان با محضوصان و یلزمان رکاب سعادت در مقر سلطنت
نزول جلال داشتند از کثرت سپاه دیده روزگار حیران و رنگ از
هره تماشا بیان کریزان کردید در حوالی بنیستان من اعمال ابر
السلطنة قزوین امام قلیخان را سعادت دریافت خدمت اشرف
دو زبیدی شد و بجلالت شاهان سرافرازی رکاب یون رسانید
و معارف آن حال از اسب فرود آمد اعلحضرت ظل الهی نیز ساد شده
تا یکدیگر معانقه نمودند آن پادشاه صاحب در یافت بدیده بصیرت
ادراک ملاحظه شان و شوکت و جلال و بزرگی آن ممبر حق الزور
بر تری و ینبوع زلال هر می نمود و قرن خیرت بی اندازه میکردید
چون چشم آن کار دیده امور سلطنت در ایام سلطنت به پیش رسید
ایچنین امری ندیده بود در حسین فقیدان بنیای توفیق او را کسین
عطیه یافت و بفرج ای زهی برانست خوالی که بدین بیداری است
شکر موهبت ایزدی بتقدیم میرسانند و با آنکه یک تن بر سر سلطنت

تسکین بوجه ذوالقرنین را بنظر در نمی آورد و متحرک عواصف حوادث
از جانبی رفت از صدمه شکوه آن دست پرورد رحمت بزدان
چون با بند وحشی چشم بسته از صدای طبلش دل شرح اضطراب خاطر می
و چون از طرفین نوازند سحر و آداب بفضله آید سوار دولت آفتاب
نشان بغان و بر کباب بر کبابی که ریاس کردون آسایشند
و معارن هم در بزم شادی و انبساط نشسته مطعومات و مشروبات
بیرون از قیاس کشیده شد و تقلید و حلویات از صد و صحرافزون
حاضر گردید و بعد از بر خاستن سفره ارباب طرب پیش نشستند
و در رشته مایه طنبور و عود و ام بصید تدر و نغمات الوان کتر آیند
و مطربان خوشن نوا بر آیدین طبل برانده صد بلند کردند نای بیجان
از اعجاز نفس سستاد این سراسر زبان کرده و دستان سراسر ای آغاز
نماه و بربند آوازی نشاط لب خاموش کشاد بعد از استیفاء
این امر عزیمت رکوب بخاطر اشرف تصییم منت بمقتضی فرمان
از پیشگاه تادرد و تلخانه مبارک که قریب یک فرسخ بود و بای
ز سبقت به اطللس و دیا کترده باین تمام روانه گردیده بعد از ورود
به دولتخانه مبارک با دوشاه مزبور را تکلیف فرود آمدن نمودند چون خا
والاشان نهایت ضعف بصر داشت و مانند کی سواری علاوه
آن شده بود و مرخص گشته که انگلی که بایشان اختصاص یافته بود
روانه کرد و صدور اعتماد الدوله و توجیحی باشی و اشک انجمنی باشی

و نظر به آنست بمشایب منزل مزبور رفتند و در آنجا در پیامده شدند
سوای صد ریا یارگان و ولایت دررگان با آن خان و الا نشان
بقایوان عمارت برقتند و خان را از اسب فرود آورده مراجعت نمودند
روز دیگر در عمارت هشت بهشت بستور و روش حنبلی عظیم ترتیب
خان و الا نشان را طلب فرمودند و درین روز با پیش ایوان هشت بهشت
خود بنفس نفیس استقبال فرموده باریکه معانقه نمودند و بدست مبارک
دست آن خان عالی شان را گرفته بدرون عمارت آوردند و دلجویی
بیرون از اندازه کرده بنوازشات بیکران ممتاز فرمودند و روز دیگر
امرای فوق را با میرشکار باشی بدیدن سلطنت سپاه مذکور مأمور
ساختند و چون خان را خواہش زیارت کعبه معظمه در ضمیر بود و کعبه
زیارت میکند رضیت طواف ارزانی داشتند در آن چند روز
که در پایہ سیر خلافت مہر بود و ہر روز با انعامات و خلائع فاخره ممتاز
میکردند حاصل کہ بیت ہزار تومان از نفوس و اجناس بکلف آن خان
عالیشان در فقا و ملازمان او مقرر کردید و بدستور احکام و فرامین
باسم امر و احکام بصدور پیوست کہ نزل از مغان در ہر منزل حاضر
در خدمت و رعایت ایشان الوازم سعی بتقدیم رسانند و تا در در سلطنت
قرین توقف داشتند ہر چہ مرتب ہر چہ عظیم آمد اسب سلطان
طلب فرمودند و در مجلس اخیر کہ بخصت بلغیہ روانہ میکردید فاتحہ ہمت
بغای مجرور دولت با علحضرت ظل آبی خواندہ روانہ شد بعد از ورود

بغزیه ششین قزوین با علی حضرت جهانانی بقصد سخا سوار شده بلاد دیگر
آن پادشاه و الاجاه را در قریه فرور ملاقات نمودند و روانه شد
کردند و بنام او عموم خلایق ازین شیوه ستوده بریز شکر گذازی و
جهانیان بهترین سپاسداری کردید امید که پوسته این درگاه اقبال
بهار پادشاهان دی شان و معاذ سلاطین عالی مکان بوده این
آستان قبله آمال و مطاف سعادت اجلال باد و متوجه شدن حضرت
نظر الهی بشمار کنگک بال کتایان هوای بلند پروازی و صدر نشینان
محفل سرفرازی یعنی سلاطین ذی شان لا که همای دولت بر
مفارق با قبال اعتبار سایه کنده از صدمه سیمخ آتشین بال قبال
حوادث محافظت می نماید و مشا هین اقبال به بر وقت در بصیرت نروان
مطالعات رب می کشاید خاطرها بون پوسته جو یابی آنت که در هر جا
که باشند کیفیت اوضاع سلطنت و قبض و بسط امورها بنداری و قلم
کشایی و حقیقت پنی امور معاینه بصیرت بوده باشند که کساج
هر چه چشم کشاید از هر خطی سطر ی از تا پنج سیلیمان خوانند و اگر
طریق قسری ملو ط دیده اعتبار شان کرد و آن را زودن کلستان
همیشه بسیار حکم ازل و اندا که عقل از نابد و بانی کنک آبا و کشتی
استماع باشد بای بطور از لوح این طلسم شربت به شما رسد
و بگر لک تخمین نقاط شکوک و شبهات در از لوح اندیشه ترا شستنی
طوطی رابک بنری از شجره وادی ایمن که بتعلیم کلیمه نیا از درجه

نصرت فرماید و از یقین نغمات غنایب مشاهده کسوت طراوس می نماید
مردمان دیده تراغ را که در عین روز روشن شکردی میکند قلب
خواست آثار غیبکارند از شیرستان عزیزته الا انما مررت غدوان
تخم الوان ریاضین حیرت در گلستان دل خداتناس کارند و آئینه
جهان نهای است در ری را که جرن شهرت آن تا وقت دمیدن نغم
مستطاب نمی پذیرد و در نظر دانشم نشان کار عبارت از آن است
که هر جزئی از جزئیات را مراتب ظهور را هر کلی دانسته از قطره ادراک
حقیقت دریا و از زره فروغ میضای و از برک کلی سیر کاستان و از جزایر
شامشای چراغان توانند نمود هر گاه در نیمه یعنی رسوخ حاصل شود جوارح را
مانند مبارزی دانند که سلاح مادر زاد در سر و بر دارد و در تحصیل روز
هر روزه روی نیاز بجایون نمی آید تبارک الله ازین بوالعجب شیخ کان
که هر یک در دیده ارباب ذوق بسج حال در پر و از ندرت خنثین
از شاه شاه باز است که با آنکه بخطابش بی از سایر بطور ممتاز است از مرقع
بال و بر خرس قدر و نشان در بر دارد و هر چند معشوق شهر یاران آن
الغهای عاشقانه بر سین می بخار و عروج دولتش بحدت که مانند
سپهیان بسند بر هوای گستراند و قناعتش بر تبه که سالی بیک لایس می شود
در حالت گرفتاری سر بر خزش روی دست شهر یاران است و سایبان
دولتش بسایه های تلج سعادت پادشاهان عمر چشم دور برین نذر
شاید برین می دود که شیوه سلوک با ملوک آموزد و با بیداری پادشاهان

در آن پایه که بعد از نوزدیدن بساط وحشت اگر در آسمان باشد روی تیا
بزخاک الفت میکند و بانگ ز قودی علی الدوام در غربت بسر برده بلین
در خاطر نمی آرد زهی مردان کارزار که یک تنه بر سپاه خصم می بازند و از هر چه
در صین پرور از عالم تصرف می افزایند و دیگر سپاه چشمان موزون حرکتند
که بشوئه بال فغانی ادای جلوه خوبان می نمایند و بنشر هر سوی چون شوق
از رک و لها می کشایند بجز یک جناح هم دامن زن تمشق شوق و هم در
چنان نسیم شوقند مانند پری هر کجا ن فرنگی تاجی بنا قوس نوازی مشهور
و همگی چون لعلبان خندان جلوه سازی معروف صبا دانند که از نقوش
بال و پر بقصد شکار مدام دام برد و شمشیرند و سالکان تیر و مشاعر که
پای در دامن سیر جهان می مانند از زمین سبک و جی پستیها و بلند بهادره شایسته
هموار است و بمعلمی وحشت فطری از جنبش حرکتگان صیاد خبر و از کلبه اعتبار
شان چون کسوت ادبی حجاب خیره نگاهت و بیستن در دیده نگاهت
سرمایه دیده آگاه از غایت پختگی بخوردن غذای خام از منت طبع آتش
فارغ نشده اند و بتکلیف توکل از ذخیره کردن رزق مقدر چشم بسته
بمقتضای این صفات اگر طبع همایون با دشامان و الاشان تماشا می
ایشان راغب باشد از مقوله هوای خاطر نخواهد بود و اگر نیز شایان
بشیر و هوش عالیشان مایل که در هیچ نخواهد نمود اندک اهل حضرت صلوات
که در شیوه و قیضیابی و با یک بینی سرد فریاد تا مانع است بجهت سخن
راغب کردیدند و اراده شکار کلک و ضلالت فرس پدید آمدن این مرغ کلان

که نافه کسکه چهار آسمان است ز نام اختیار در قبضه اقدار شاهین که
سحب ترکیب حیرت و صغیر است می باشد و کابجی بعد از سرخچه قوی زور
نعلاب زین بیانش کلنگان می شود و با باشد که از غلوی حرص
و شدت غضبی بر بخت خون کی از آنها نایره قاریش منطفی ناکشته
بدگر بی از آنها پر و از دوانرا نیز در حوصله شکافی هم پیشه سختین سازد
و عموماً سنگار شمال بوعیت که در هر مکان که خیل کلنگ جمع باشند
کارگانان خبردار و اثره کردار ایشان را احاطه نموده سر کرده و پیشوا
آن گروه بانداختن شده این چه سرخ سادرت می نماید اگر صیدی اراده
بیرون شدن کند ملازمان از اطراف فریاد و فغان می نمایند و آن ساده
لوحان به صورتی که مبادا دانی در راه باشد مراحت نموده بجانب دیگر
مشوجه می شوند و باین عموماً در آن دایره هجرت سرگردان می گردند
در آن آفتاب است از آنکه جلال سلطانی بطریق قضای استسما می نزول
نموده ایشان را در تمام مخالجه آرزو علیهم نطل له بعد از ملاقات
سلطنت پناه امام قلخان از فریشتین دار السلطنه قزوین بشکار
جهال بروان گردیدند و به نیروی اقبال مایون فال مرکزوار آن جانوران
و حتی از زمینان گرفتند و بانداختن بنا بهین و جرج دست اقدار کشود
طیله پیشه را هرگز چنان تما سست نمی مشاهده نشده بود و نه طارنده
اندر دوزخ که چهره بر دانه قضای بال وجود بقدرت کشود چنین سیر
نویسند کرده اند که پیوسته بالهای سعادت سالیان خسروایان

مکان بود مخلص جوار حسن مانند لاله از خون حید و در پیش این باغ
ذکر فتنه ظهورت در کربستان با برکت جان و فرار نمودن او و این اشک
چون حرکات کرده آن و نیز یک بهر بوقلمون منتهج حوادث می باشد چنانکه
خاطر اندیش و ضمیر مقدس از میزبانی و تفقد سلطنت پناه امام علی
فواخت یافت و لذت شکار قبال استیفا و حمله میمنتها کرده معلوم
نمودند مقارن اجماع عراض سلطنت و شوکت پناه رستم خان
والی کربستان کاربیل متعاقب و متوالی بدرگاه فلک شهبه
رسید که ظهورت والی کربستان که بخت که نواب خاقان رضوان
مکان علیین آشیان او را بر تبه سلطنت آن ملک و لکش از
ساخته همواره به نیروی الطاف آن خضر و خلدیگان ملاقه استیلا
و استقلال میزد درین وقت بنا بر وسوسه نفس آلوده که در کشور
وجود راه زنی قوت علقه می نماید به پختن خیالات فاسد آتش سودا
افروخته چشم هواشن بحال کاربیل که حکومت آن از دربار اعلی
و درگاه علی بشار الیه مفوض گردید و وحشته و جمعی از خود را بیان
بیناقت بشکار قومازی که ملک مورد و فی سلطنت پناه مزبور
و داخل ولایت کاربیل است آمده و باین حرکت ناشایسته
اکتفا کرده تا زایل اوسطا و فراقی آن و بود در نوموم استلاخورد
که نادرین عهد کربستان کاربیله زبان یکی نموده که در توضیح
سلطنت پناه مزبور بقدر امکان که شمشیر نمایند و در سطره و امثال

مژبور شخصی را بقصد تضییع سلطنت پناه مومی الی غیرست تا بوفند
کشکچیان از جمیع منی مطلع گردیده انشخص فراری نماید و چون
هنر چیزی در بر رخ صدق و کذب می باشد رقم مرتبت ششم با هم
طهرت مشتمل تقاعد از امور مژبور شرف ضد و یا فتنه مضروب
نفعی بیک با در کارها ارسال یافت که اگر بمقتضی سهو و بیگانه که
لازم مرث انسانیت مصدر این امر شده باشد چهره اعتقاد را
بزالال انابت و استغفار از کرد عصیان شسته من بعد مر
این قسم فعلی نشود که اگر بعضی مقدس رسد که باید دیگر از کتاب
اینچنین ناشایستی نموده مورد سخط و غضب شاهانه خواهد گردید
و آن و خیم العاقبه از غایت جهل و نادانی بظاهر لوازم اطاعت
و انقیاد نفعی بیک تقدیم رسانند و تعد نمود که اگر من بعد بر خلاف
شاهانه باشد در باطن همان بسغل فتنه انگیزی اشتغال نموده باز
و بود و کلبه کور کارش که مختار و پیشوای کفره مژبوری باشند فرود
که رستم خان با بقتل رسانند و ملک فور جنس ولد ملک انا بیک الکاد
سمنخط را درین امر با خود همداستان نموده بودند چون ملک مژبور
از یکجهت آن استمان خلافت مکان است رستم خان را از کیفیت قدر
کفره اخبار نمود رستم خان درین باب عریضه نوشته مصحوب ملک مژبور
بدرگاه خلافت پناه فرستاد از معنی آنش غضب با دشاهی در دست
آمده فولان همایون شرف نهاد یافت که عمارت پناه آدم سلطان

عالم صوفی که همیشه زنده سلطنت تبار در ستم خان و بشیوه کاروانی هوش
یا اتفاق بکار بجان آذیر یا بجان دشروان و قوامی و ایرودان
و جمعی از یوزباشیان و قوچیلین و غلامان و تفنگچیان که
منزل ایشان در آذربایجان دشروان می باشد بقلع وقوع و قتل و آبر
و نهب و غارت کفره طایغی که نافرمانی فرمان روادای طاهر را علاوه
نامستبای و ضد انسانی نموده اند روانه کردند امارت پناه محبوب
بناسنج بشف باوش مشرف و سرافرازی یافته گردیده
روانگه کرستان گردید و قبل از آنکه وارد کرستان شود در ستم خان
مردم دین کج بین کله کور را از وطن باوشت چشمانه جلا فرمود و در
مجلس قلعه نفیس مقید ساخت و با جمعی از یاوران که بزور اخلاص و کجستی
آرامشته بودند بقصد تسخیر قلعه نودز که در مرات و رسات و درواز
طرق و تراکم اشجار ضرب المثل آن دیار است روانه گردید و اندک
فرستی به نیروی اقبال بیزوال اعلی حضرت ظل اللهی آن قلعه مرصوه
البنیان را بنجاک تیره یکسان نموده از واج و اطلاق آن کم گشته
تیره عقلت را دستگیر کرد آن مدبر عدوت سگال با نهایت پریشا
حال فرار نموده خود را بقلعه اجیفه رسانید بعد از وقوع این فوج فینین
و تسخیر آن قلعه بنین آدم سلطان بالشکر ظفر انوار و الکاکا گشت
که دید از آنجا که همولاغ مطالب و مآرب این بر کزیده اله به قری مجاز
حشم صورت می بند طهر رشت بعضی توجه عا کز فیوزی ما اثر مضطر شسته

از آن سبب سلطنت همین جبرداشتن دل گفتا نموده فرار برزید
انست یا کرد و آن ملک بی آنکه تیغ بجایدین معرکه خشمی
جیش نماید مفتوح شد و در سبب بقضوف او لیا بی دولت زمین
در آمدن و زوال ارسطو و لوسم املا خور او در اناست و استغفار
به سبب الامان این خسرو علمایان شان در آمدند و سایر تا مرادان و از
ماوردان سکنه که چنان کاشین که در کاخت ساکت طریق خرد و مکر بود
از کرده پشیمان گشته بمیانجی رسم خان التماس عفو از زلات خود
نمودند و مامول ایشان بعزایج اقران یافته امر فرمودند که سپاه
نصرت پناه مراجعت نموده متعرض آن گروه معذرت پژوه نکردند
و قضیه قتل رسم خان سپهسالار در اثنای رفتن آدم سلطان
بکرهستان وقوع یافت و چون تمید رفتن آدم سلطان قبل از
وقوع قضیه فرورده بود خانه مطلب بکله تجر آن مطلب بعد از تمام
و سرانجام امور کرهستان قیام نمود و بقتل رسیدن رسم خان اندر
انزله کله فرمای مویب حضرت عنت سر وجود انسانی را بقدرت بالغه
ربانی از چهارضد که اسطقس عالم آخشی جانی اند فرام آورده از پاک
تحت بی نیازی که دلدار احلافه تجرد نام دارد و عقل برابر باست و محکم
این مدینه الهی تعیین فرموده از جو اسطی هری و باطنی که بوسیدین
و لایست اند پیشکاران چاکس برادر باره اقبال این خسرو بی حال
داشته که به شیر و حی تن فرمان پذیران خدمت اند و در شهر بند وجود است

و بیای حصار هستی پایدار بشند هرگاه تدبیر این سلطان و الهی
در پذیرایی ملک با عدالت گرداید و سپاه جوارح را با شرف
مقره خد بازدارد و پوسته از خوف تجا و یف و قاع منبرت
حاجت روایی نموده با الواسبت قلاع مشیده قلوب بر روی
و دست اقتدارش بر حصول آرب دراز میگردد با و از حد اللش
ذولت که خازن کنجینه نعمت صورت است بخود را با این امن آید
سایده مقامد کنوز مطالب را تعلیم می نمایند و این فرمان فرما
کشور وجود قوی بر پایه حسن سلوک می باشد که کفین ترا بر روی دیده
شما بین راست بیج میبایست خسته خلوت دل خدا ششاس التذ
خیال اسوا بر داخته باشد زبان را بزرگ نعمتها در وجود صوفیان شریف
مهر حال دارد و گوش ما نند دل را با یب کمال با قضا که هر نصایح کجلا
بعلاز او ای شکر موابب بزدان در اطاعت با شاه زمان که سایه
رحمانت گوشش کند و در بندگی این پرده دار نو امین الهی بکاشناید
ازینجا است که تا شیوه اطاعت و انقیاد و فرمان برداری مضبوط است
بوسیله ترتیب این مفرح روحانی که از خزاین رضای خدای حقیقی و کجا
نکسب یافته و مع انتقامی نشا که جیادی رسای است و اگر از با سگ
فرمان مبدی با جزای شش طبعین نفوس بر ویله غفلت و بر زود ما در کم
رجوع فبا و راه انابت و استغفار مکن و بمقیاس اطاعت بی فرمان
روایی بی تکلم و کاست باشد بیای بی خوف و مغررت با او شش کفواست

چندی در عهده ناخبر میماند تا زمانی که آئینه خانه دول از از لکم غم ظلم
اقبال شناسیت بر او جل بر تو آئی مسدود کرد که در آن حال سیات عمال
در مراتب مکافات جلوه ظهور می نماید مبین اینمقال صورت احوال است
سپهسالار است که در زمان نواب کیتی استان فرودس مکان بندر اوجس
و بندی و کار دانی بر نوب بسیار وی صحبت در روش مسمی و بله منتصاب
یافته بود و بعد از صلح نواب کیتی استان خلد ایشان بمرای جاو
وز خدمت نواب خاقان رضوان مکان بزایدی اعتبار از اکفاو
اقوان که می سمیت و در جهان ربوده بمضبت امارت دیوان و سرکردگی
تعلیمی آن ممتاز شد و در اندک مدتی از آن مرتبه نیز فراتر شده بخطاب سه ساله
مخاطب گردید و حکومت ایسکا، تبریز و بکلرگی گوی اذربایجان با و عشا
شد و علیقلی بیگ و عبسی بیگ برادران او بمضبت امارت دیوان
و نسا و بی صحبت و از دیا و قرب و منزلت محمود جهانیان بودند از آنجا
که منتهی ای هر بلندی بوی بیست در اول جلوس هیئت مانوس بیساره
بیکران چنانچه بمن ذکر یافت در خراسان تو صفت اشته فرمان اثر
با سیم نموی لبه بنفاد بپوست که چون اقبال بی زوال بی بار کما قبال
و جدال کفایت شرافتادی نموده لشکر فزونی اثر را مخص سازد
که بنادیل و اعطای خود را صحبت نماید همان ایالت پناه با طارمان
خواهد بر شد و تقدیرش قضا نماید که هرگاه صلح دولت روز از طرف
نیست و اگر در و گاه حکمت پینجا بود و باشد و رفت از طرف صادر کرد

روانده است و الا در کاره جعلی شود رستم خان بهوس آنکه هرگاه در پناه
سر بر خلافت بود و باشد راتق فائق کلیات و جزئیات امور خلیفه
بود بعضی رسانید که توقف او در شهید مقدس مقرون بصلاح بود
روز افزون نیت و اگر در درگاه فلک پیشگاه باشد بصواب نزدیکتر نماید
و عیینه را مصحوب نظام الملک و زید خود بدگاه جهان پناه فرستاد
نظام الملک در اثناء راه شخصی که بر او شرفت را بشخص خود نزد
رستم خان می برد بخورد چا پاور امر اجماع فرموده باحق خود بدگاه
معلی آورد چون جرأت زیاده از قدر و وسع اطاعت پیشچنین فرمان
پذیر بود و جمع بودن زای صواب نای بیضا ضیا عرض
این مطلب مفهوم میگردد بنا بر انتظام امور سلطنت و جهان بینی مقرر
فرمودند که سر آن کردگمش را از تن جدا ساخته در شهید مقدس حفره
لنای ظمین بگردانند و منادی نمایند که هر کس بر و آمال و امانی خود بود
سالک طریق خلاف رضای اعلی حضرت ظل اللهی باشد با این طریق
بنیاد استیصال اعمال گرفتار میگردد و علی قلی بیگ دیوان بیگ او بود
درگاه معلی محبوس نموده مقرر شد که بقلمه کلمات برده در آنجا محبوس
نمایند و ذوالفقار بیگ نوزاد شاهی فورچیان اجر او را بحبس بر او زدند و
حسی بیگ که بنیابت سه ساله در دراز سلطنته بر نوبت تعیین
نمودند و مقرر شد که ذوالفقار او را از تبریز بقلمه الموت برده
بگو تو ال آنجا سپارد و روزی که علی قلی بیگ محبوس میگردد ایگان است

تا هر قبل از آنکه قتل رستم خان و قرح یابد بنا بر معتمد بن کور ساخته
که سپهسالار بقتل رسید و این معنی بین الامام شهرت یافت
و بعد از آنکه چهار روز خلاصم رستم خان خولیفه اموی الیریا بکره
جهان پناه آورد و جمعی از طرفه و دیان را که پوسته جو بای تقیر
ساختن اراجیفی با شدند در سگاه سخن در بست افتاده افتادند
که رستم خان بجزم سنگها بجال درون رفته بود در اینجا از کیفیت فرما
پادشاهی بطالع یافته فراری نماید و ثانی الحال خولیفه قرح جانی خان
بکله یکی شدند مقدس پاپا سر بر خلافت میر رسید که رستم خان
ر و زعید قربانک بسا و منت بهرام غلیخان حاکم نسا بود مقتضای
امثال فرمان مقتول ساخته اعلی حضرت ظل اللهی قرح جانی خان
بجایع و انعامات پادشاهانه متمسک و سرافراز فرمودند و حکومت
دار السلطنت تبریز را به پیر بوزاق خان پراک ترکمان که با عجز
بکله یکی دار السلطنت تبریز بود و در محنت فرمودند و منصب امارت
تبریز را به علاءه خدمت مرتضی قلیخان سمرقند و شاکت قاسمی
و آنکارا دشمنان که با پیر بوزاق خان بود به او و دیگر غلام
خاصه شیرازی قورچی رکاب بس معوض شده چون از قام قتل رستم خان
و در مجلس بیگ فراگور لوان شیک افاغنی خواجه محمد قاسم نظری
اداره نویسنده خراسان و رشید بیگ کشاکش تومان بختوان بطریق
نیای و توالی برده بودند رشید بیگ بیورغال و مومی الیریا

با نغام وشفقتی تمامی تمام را فرزند کردید ندورین سال بسفند یا خان
والی اور کج از دست ساقی کل نفس ذایقه الموت باوه اجل تو بشد
پدر و جهان فانی نمود و عیسی ارسطو و کزجی را ورین سال با براده
که جی ولد امبلا خور در دار است مطنه قزوين بقتل رسانید ذکر تجدید
اعلی حضرت ظل اللہی با خود کار روم موجب صلح نامه قدیم و سوادان و مقب
چون در سینه پارس بل فجا بین نوابان رضوان مکان و سلطان مراد
خو اند کار روم را ایط صلیح و صلح بجهت بخلج و فلاح بعباد الله مشید
و مستحکم گردیده صلح نامه باین شرح نوشته شد که الحمد لله العزیز الحکیم اللیم
الفتح الذی افتح ابواب المصلح و الفلاح و ارتفع ظلام
المصاف و الکفاح بمصلح صباح الفوز و الفلاح و المصلح و المسلم
علی رسولہ الذی اظهر و اوضح الدین کمال لا یضاح و انشرح صدره لاسلام
بطلیعة السعدیة ای انشرح و علی آله و اولاده و اصحابه الذین هم
الاشباح الذی ارواح فاح انشر الضیاء و لاج نور الصباح المابعد
مشیت و ارادت رافع التمار بغیر عما و قدرت مبع المکبات
عن الاضداد جل شانہ عن مشکاة اللنداد الیہ مدار نظام احوال العباد
و مشارکات و دوایم عالم ایجاد پادشاهان یا عدل و اولاد شہزاد
مکارم عدل حسن اخلاق و احوال کونیہ منوط و امر و نواهی الیہ سینه
انبع و انقیاد لرسمه مر لوط در که فانقوا الله و اصلوا ذات بکلم فی انشع
نورده سلطانین شوکت آیین بهت اصلاح مسبوحة العالم کفریت

وجانب خصومت وكفاحين عوذت سور وقلوه وفتح خلافتين
ورخلاف وازباب مصاف جانين سر رزيه صاف اول اول كن ذلك
فضل بقية تير من بشاؤ الله ذوالفضل العظيم بنا وعلى ذلك صنعت
عباد الله جناب جلالتك بپناه دين پناه ذات سعادتك
سليمان باركاه خليفة الله في العالمين باصدق مصداق السلطان
نظير الله في الارضين ملاذ حاكم السلطين معا ذاك اكرم اخوانين
ناصر الاسلام والمسلمين قاهرة الكفره والمشرئين سلطان سلطان
الدين والبحرين خاقان المشرقين المغربين خادم الحرمين الشريفين
عين الانبان والسائق العين المويديت است الملك المستعان
والمرقى بتوفيق الغفرين الانان لازالت سلسله خلافة محمد علي
آخر الزمان وما حيت المطلب خيام سلطنة مشدود في المنابر الكبر
حضر تلك طرف اهلاد جلالت مقرون وجانب سبل سجاد شجران
كزيه في صل وعقد امور ملك وملت هاموز وما زون واختيار صلح وحب
خضوعه فوفين باينه اجازت بهادون اول مطلة وكالت مطلة و
نيابتك محققه مر حلا عاكر نصرت انجاني بغداد دن فالدر وپس
على الله تعالى عزم الانية عزيت مس اطلب منازل ومر اصل الهكيت
واظهار البوسب بارون نام منزله نزول الله قد زنت افوز
تختكم بعينم روشناي محالكم جم خورشيد علم دارا حشم خيلام
خداوندكم در يكايي بحر ناهدي ذكايي استمان شهر بارك

بزرگ عرصه شوکت پناهی گزیده سفیرها ز لعل شاهی فالجی جانان
دستگاه خسته و فلک بارگاه ستاره سپاه اهل تمدن علام قدر
من الممکت الی التماک و فرخ عثمان مجده الی قبه الما فلاک
جانب شرقی نیک سعادت بود عظمت تو پادشاه مرخص تو بر ما
لری و بوجزه مکتوب ملاطفت ختامه لری ابلا عمده المامه و قدوة الکبر
شمس الذین فلک شک افاسی المیک طرفی بکله کوشا حضرت لری اصلاح
ذات المسلمین و صلح جانین مخصوصین اراده ابد و است
تسکین آتش جنگ و جدل و دفع و دفع غبار حرب و قتل
التاس طلب تکمین نرد اخی و ان نحو المسلم قاصح لها نص سر بعلیه عمل کله
با حد مجمل و مفصل ز الواس من و استراحت عباد و الله ابخون صلوة
و یرب لایق دولت طرفین و موافق عوض ناموس حسن جانین اولاد
وجه و جیه گو رده احوال صلح فیصل و یراکت مانند شاه و الماه
حضرت ناک طرف قرن الشرف یدین بر مخته علیه کتبه تو کین پور طریک
افزایم جان حضرت و نجای مکتوب گو ندر مثنوی بحاله نه ایا صلح
و صلح و ربط و ارتباط مصالح موجب افلح و استوار
موراثین و عهد و تعین احوال سوز و حد و احون بصلح و صلح
الی التمام منج شرح قویم معر و روزه طرف اشرف ساهان
و کین معتمد علیه اولوب اتفاق و مصالحه و معاہده مانور و مانور و موفض
اولیه و مقدر و الا آن جانب امارت ماب ایا لری نصایب

مصداق عزان ساروفان دام ساهما لصالح الامان ذمما
نام خزننده كلوبه دي هيايون خداوندكاره داخل اولد قده مراسم
مجان نوازي رعایت آيت لسكره هجرت نبوت عليه افضل الصلوة
والتهنئة مكسدك فرق طغور سنده سنده واقع اولان و زراكم اعظم
و ميرميران عالمقام و امراي كرام و اقاي فوي الاحترام و كوجي
اقاي نوا اولان بلوك ناطق لاري و ساير كبراي عكرو عظيمان لشكر طغور
نيله ديوان عالی اوله سبب مشارا ايه و كين معنده ايه سار و خان ايجي
محرقل بيب ديوان محمود كنور لوس بالمشا فهد نظام احوال فقراي عايات
و نظام حال و دايخ خالق الملائحة من طرفين ترتيب اولان
مقدسات صحو معاينه بو جهله مشو نجاتي شكل حسن قبول باشني دن
ايراز و لسان صحو و براين قضا بايي مصلحه بو بو عليه مضاي قلم اجاب
شمول اولو المشركه بخدا و اولاسدن و مرده و سدلين و در شكردن
سعاد تو با پشاه مرده متعلق اوب منديلين دن در سكره وار سحر اولو
محل لر بطرف دن ضبط اه ليه سبب و ليغ شاه طرفيه متعلق اوله و در سكره ليغ
در سكره مرسل نام محل نعين اوله بشتر و حافك ضيا و الهوني و مار و نيكي
پادشاه كردون و قار حصر لر نيه متعلق اولوب سره در دوي شاه
طرفيه قاله در سكره سكه كه دعا عكف سنده واقع اولمش در مقلو طرف
غزبنده واقع اولان كويلر جانب خداوندكارون طرف شرقيه
اولان قربه جانب شاه دن ضبط اولنه و شهر برور فر بنده ظالم

قلعه دسک بالاسنده اولان داعک قلعه نر نور نماز اولان طرفی جا
پادشاهی دن و قلعه اورمان توابعی اولان قریه لر ایله طرف شاهین
ضبط اولنه و شهر روز و جهان کدی و کی ستورا و لوس طرف قلعه و توابعی
جانب اشرف شهنشاهی و مهربان و توابعی طرف شریف شاهین
تصرف اولنه و آن سرحدده نو تو بر ما کتو قارص و دانی و شهر روز
و بغداد بصره حاجنده معاذ برد نام قلعه لر طرفین معده و مله مواد مرزوبور
معتبره دن ماعدا احفه و قارص و دان و شهر روز و بغداد بصره
بدستور لر نه داخل اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و صحار
و برآری و قلال و جبال و دام که شاه حضرت لرنک طرف دن دخل
و تعرض اولیبو ایضا فیه باعث و الاتق بر جالت موخض صد و اولیه
بو جانب ال اخی سعادتو و عظیمتو پادشاه مزه بوصلی مقبول تو تو ب
طرف هایلون لر دن خلاف عهد و میثاق اول طرفیک سوره لر ی
داخلنده اولان محل لر بو جانب دن تعرض اولیبو طرف لر بندن تجار
و ابناء السبیل کلوب کندوب و دستاق اولم ایحوان او شنب
و ثبته ائمه مشتمله بحقیقه و کالت عامه و سابت محققه حاضر موختر کیند
سلکت نخری اولنوب ای سال حضور شوکت پناه شاهنشاهی و ابلاغ
مجلس شام ایوان دولت پناهی قلندر که بو شروط و عود و مرقوم مبر
نوبوت طرف شریف لر دن و لاتفقوا الا بیان بعد بو کیند نص شریفین
مفوهی رعایت اولنوب و دولت سلو و عظیمتو پادشاه همزه حضرت لرنک

و انچه جانب اشرف لمزندنگ و لوغوا با لهدان الله مدكان مسؤلا
امر شريفه متابعت اولتوب باذن الله الملك العلام بوصول
انجام الى يوم القيام ثابت و دوام لولا فمن بدله بعد ما سمع فانما
انتم على الذين يسبدونه احمد لله وحده والصلوة على النبي من عباده اولاً
و آخراً و طاهر و باطناً ثواب حاقان رضوان مكان در سالي كه بهر اي
جا و داني اشغال مي نمود مقصود سلطان خلفا بر رسم رسالت نژد
سلطان ابراهيم خواند كار روم كه بعد از فوت سلطان مراد متقلد قلاؤ
سلطنت و لايت روم شده فساد بودند و در صيني كه ساده سلطنت
و دارايي بوج و اعلي مرتبت ظل الذي زيب و بها پذيرفت سلطان
ابراهيم اصغار صيت جهانگشايي و بلند اقبالي انحضرت نموده بنا بر عا
حزم كه مسابو از برق بي امان تيج در حشان اين خديو زمان خرمن
اسودكي كه روه عثمانى سوخته كرد در يوسف آقارا بانام مودت ختاه
مشتعل بر مبارك باد و تا سيس مباني مصادقت بر افقت مقصود سلطان
روانده پايه سر چيست لافتم مير نمود ايلچي مزبور در دار السلطنة فروين
بشرف پاپوس سرافرازي هفت و حسب فرمان قضاجرمان در تالاه
باغ سعادت آباد در دار السلطنة مزبور جشني كه ساكنان باغ نعيم
از ملاحظه آن قرين حيرت كردند آراسته شد و بعد از چند روز ايلچي
مزبور را طلب فرمودند ايلچي مذكور بحالست محفل هشت مشاكل سراقا كيو ا
رسانيد و بنويد است تفراق مباني مصالحو استبقا بخط الابنائه
المنوار

نمودنواب اعلی حضرت ظل اللهی امر فرمودند که ارکان دولت قاهره
 نیز ایلی را طلب نموده لوازم هماننداری بعمل آرند سخت میرزا تقی اعتماد
 الدوله متکفل این امر شده انواع ماکول و اصناف مشروبات کباب
 گردانیده و بعد از وجانی خان قوری باشی و بعد از همانی مشارالیه
 مرتضی قلیخان اشک آقاسی و دیوان بیگی لوازم ضیافت
 بتقدیم رسانیدند و بعد از وقوع امر فرمود مومی الید را با نعانات
 و ضلع فاخره سرلو از فرمودند و جواب نامه مشتمل بر استحکام میانی
 صلح قلمی نموده ایلی را رخصت الضراف ارزانی داشتند و ایلیان
 پادشاه و الاجاه اردوس را نیز که درین سال بجهت مبارک باد جلوس
 هایلون مدبرگاه جهان پناه آمده بودند بنوازشات شاهانه بمنوازشت
 آقا حسن حکرودی را برداشت مومی الیهما برسم ایلیگیری روانه فرمودند

چون مبعث اشیا و خالق مایشا که مشاطه چهره عرایس منایح و زلیو برپا
 شاهان بدایعت رکب آئین کپکانش از ازل علی آتش و ملاجور و آب
 و سفید آب هوا و ماد خاک نموده هر لحظه از تقاضای الوان مزبور
 طبیعت را رنگی و بر نفس بهیمی را نیز رنگی حاصل میکرد و اگر عنصر آتشی سایر
 عناصر را بمشهور و مغلوب گرداند انسان را مینسب سرکشی و جباری در خط
 قرین کرد و اگر آبنما هوا می غالب گردد چرخ بردباری بچهره دست
 نمر صر ما و پهای انطفا پذیرد و اگر مینسب بجانب آب و خاک که بر آید

متجلی بطلیم بر دباری و افتادگی شود از آنجا که اعتبار و اقتدار نشانی
و امتیاز آن آتش استیازی باشد هر یک از بارها همتان محض عزت
همت معروف بر آنست که مانند آتش آنچه بدست نماز و هم کسوت
خود سازد و میسند در امری بکنان را تابع رای در دست خود را
بنابر این آنچه معنی بجا بین خدیو یک اشک افاسی باشی حرم علیه السلام
و میرزا تقی القمقلی در غبار وحشت و کدورت بالا گرفت و زلال
آشنایی تهیج کرد فراق غبار آلود کردید باعث بر اقدام این امر
انظرفین آن بود که جماعت اهل الواداعلی که جمع و نتیجه ایشان بیو
حاکم ایورد مقررت متوسل بحیدر بیگ شده ادعای نمودند که
داخل الواداعلی اند و چون جماعت الواداعلی معاف و مسلمند ایشان نیز
می باید معاف و مسلم باشند و حیدر بیگ در معاف ساختن جماعت
مزبور سعی نمود و چون معافی جماعت مزبوره متمسکی نداشت اعتماد الله
جرات بر اقدام امر مزبور میکرد تا آنکه رفته رفته با فساد و مفیدان کار
بجانبی رسید که مکالمه غایبانه بکام و حجت حاضرانه قرار گرفت و از
طرفین مکالمات کدورت آمیز و حشت انگیز که هر یک به تنهایی
و سبیل دشمنی چندین ساله تواند بود و مذکور شد و حقیقت سخنان مزبور
بعرض بر یافتگان سردقات جاه و جلالت رسید و چون بعد از وقوع
این امر رفع مناقشه با وجود استقلال طرفین از مقوله محال است بود
لذا نتیجه انتظام امور جهان داری مقررت که حیدر بیگ در

مبادعت مشیخ نظیر و مرقد مشهور نواب خان رضوان مکان
اختیار نمود و بعد از ورود به دارالسلطنه اصفهان راست اندیش
درست کرد و صایب تدبیر صادق گفتار مقرب اخاقانی
علی قباد بیگ و ولد میرزا علی سلطان جوید جغای که والد مرحوم
موجی الیه در زمان نواب کتبی سان فردوس مکان مدتها باین
شغل معزز و ممتاز بود بخدست مزبور مفتخر و مباهی گردید

چون سررشته انتظام عالم اسباب در دست کارکنان کارگاه
ابداع و دست و گشاده جزئیات امور موقوف بر رضای کلش آریا
حدایق اختراعت بسا باشد که گره باز کردن این سررشته در دم
باعث چندین عقده مشکل که کفایش هر یک ازان از حوصله حسن
تدبیر بیرون باشد بمقتضای اینجی میرفتخ تفکلی افا سی که موسوم
بآقاها هر در سلک تفکیان منظم بود و بینر فنی بلطف بیکران
نواب خاقان رضوان مکان از نا ازل حرمه کفای پای نخستین
پایه روشناسی گذاشته از اینجا نیز مساعدت بخت بلند فزاتر
شده منیکله شئی تفکیان چگونگی که دید درین مرتبه باین اندازه
بندگی و خدمت اندوزی داشته منظور نظر التفات می بود
تا در چینی که در عرض بر او خورد که تفکلی افا سی تو در قلمه تعداد بلوانیم
حفظ و مراست مشغول بود بشرحی که در وقایع زمان نواب خاقان

رضوان مکان مسطور است بعنايت مرحوم ميرزا تقی اعتماد الدوله
تفکلی افا سي کردید و بعد از استقلال در شغل خزن بود از سکران
بهوش بردار دولت همان کت خوشخرام اندازه شناسی را
از دست داد و مانند تنگ حوصلگان تنگ ظرف نسبت با اعتماد
الدوله مذکور مصدر ظهور امری که شایان خردمندان به شمار نبوده
باشند کردید و اظهار دوستی که مانند اوراق گل تحریک نسیمی پراکنده
کرد و بصیرت را در پراکنده گشت و از طرفین با یکدیگر در مقام گذشت
می بودند تا هنگامی که روح مطهر نواب خاقان رضوان مکان
ترک علایق جسمانی نموده بتسخیر اقلیم بقا منصف فرمود میر فلاح را
درین وقت بخاطر رسید که تخم اندوخته جزین ساله را در مزرع
انتقام سرسبز سازد بپوسته با جمعی که کمان معاشرت با ایشان
داشت در تبریز نصب بیخ میرزا تقی می بود و مصلحت این مرام می اند
تا بفرمای *الحمد لله* و ایستد بقدر را بطه بندگی میرزا تقی در خدمت
اعظم حضرت ظل آبی زلفه از آنچه در خدمت نواب خاقان رضوان
مکان بود شنید و مسکرم کردید میر فلاح بغیر سلوک نا بهنجار نموده
در اصلاح مفاسد میگوئید و بقدر مقدور حفظ ظاهر می نمود
چون حال دل با پرده داری تعلقات ظاهری مخفی داشتند
از مستغبات به در حین دوستیهای رسمی بان معلوم بقدر این
ابایت را ببلوغ ظهور و بروز تحریری نمود و این مانده کی باقی

قدم نهدند و در جهان منتشر شده بگو از مردم زنند از جوان سنکس
و این نقش سوزان شود چندان این بوسه نفاق که بر روی نم زند
تا زمانی که در اسطنت اصفهان که منتخب هر بقعه اجماع است
مقر ایامت دولت و اعلام اقبال گردید جمعی از تفکیکیان از سلوک
نا ملایم میر قلی آغاز شکایت داد خواهی نمودند و عجزی که فرموده
تفکیکی قاسمی دو پسر او را بقتل رسانیده بودند سر مای آن در مظلوم را
مدرکاه معلی آورده فرماید و نفر کبره ^{فلت} تلخیص ساینده و روز بروز افتخار
مظلومان از یاد می پذیرفت تا رفته رفت کوش زد بار یا بختگان
سرا دقات جاه و جلال گردید فرمان واجب لادغان که مانند
انجیران در حد اول شریان ارباب ایقان جریان دارد بچشمه سا
نفاذ تراوش نمود که اعتماد الدوله و جانی خان قورچی باشی
و مرتضی قلیخان اشک قاسمی باشی و دیوان بیگی و سایر ارکان دولت
و اعیان حضرت بحقیقت رسیده حقیقت شکایت جمیع مزبوره
معروض شده و الا در کاه معلی نمایند جماعت مزبوره در کشان
برد و تاجه مبارک که احضار داد خوانان نمودند و از روی ^{اسناد} ^{بیت} ^{تخت}
ثبوت پیوست که مبلغی خطیر از مواجب و انعام تفکیکیان و درجه
از مال مرکب خاصه شریفه باشد و تحصیل تفکک بیان مقور شده
حرف نموده شمر این مطلب کرده بنظر کنیا اثر رسانیدند آن شوی
بخت بمان اینک اجتمع و از دعای باعث استخلاص و وسیله خلاص

می تواند شد با عنایه و هو اخوان خود که یکی از بچه های محمد رسول است با شکی
 برادر زاده او بود و سایر جماعت که چشم غمخیز و کرده انبوه بودند بر سر خانه
 مبارک آمدند بمضمون اذاجا بالقضاء عمی البصر سخنی چند که خلاف
 رسوم و آداب یکیشان اغلاص کثیر شدند کوری ساخت و در بر شد
 ساختن پانته حیات خود سعی می نمود تا زمانی که ناره غضب حضرت
 ظل الهی مشغول گردید بجاوش خان فولد اقا سی را مقرر فرمودند که گفتند ای
 با محمد سعید مقید و مجوس ساخته ممرض فرمان واجب الاذعان باشد و بعد
 از چند روز فرمودند که سر آن سرشان را بچون آن مظلومان آرتن
 جدا ساخته بنظر کیمیا اثر رسانند و بارقت دعا و ایشان شش
 ناله آن عجز منظمی کردید و امارت پناه قلندر سلطان چوله چختا
 در عرض باین منصب جلیل القدر سزاوار شد امید که سایه این
 خسر و عدالت آیین نال فقر اض رشته دشو و سنین بر مفارق اعیان
 دولت و دین پاینده باد

درین سال جماعت بختیاری بنا بر سلوک
 نا بهنجاری خلیل خان که حاکم جماعت مذکور بود با متارالیه سرکشی آغاز نمود
 و بنا بر سوس و دیار چیم که در بواطن اشخاص فطانی مقیم است بمطاهرت
 نجبال با سیات و اعلام شامحات و دشواری طرق و صعوبت آنکه
 خواستند که قضای الهی را که بمضمون صدق مشون اینها ملو نواید رگم الموت
 ولو کتم فی همیشه منصح است بتدبیر خام و اندیش نامام بشری و دفع

نمانند غافل ازین که در جنب فومان قضا تو امان اعلم حضرت ظل رحمان
جبال و قلال و یزار و بجا کلا بکمانت لاجرم بالآخره از گرداناست
و اعمال با بایت خود خایب و خاکرشته سیر سر پنجه خواری و بسته
فترک بی اعتباری گردیدند مفصل این مجل آنکه بعد از اصغای این خبر
که باعث تهیج غبار شور و شرست فومان روایی نوع بشر سخت مقتضا
عدالت که مباد بعد از التهاب تاثره بی امان غضب نخل و جو و کنا همکا
و بیکناه با تشککات اعمال سوخته کرد و وجهه اطمینان خاطر آن
جرت بزره در قام مشغلی بر اینمالت فرستاده قید فرمودند که شیخ
دریعدالت هیچ یک از افراد الناس را بدون ثبوت جرم در قفس
بازخواست نمیدارد چون منشاء این حرکت ناشایست بد سلوکی حاکم
انجا بوده بار کتاب این امر که بناچار از ایشان صدور یافته از
الطاف بیکران نوسید نبوده بدر بار اقبال حاضر کردند تا مقرر فرمایند
که منسوبان درگاه جهان پناه تشخیص گفت و کوی طرفین ننموده اگر
علی خان بدر از دستنی تطاول کلچین عرض و نامحس خوارترین
نخصی از ایشان پیشده باشد مقرر فرمایم که بکفر این امر شیخ غنچه سا
دست از اندام آن پیشان دماغ بیرون آرند و اگر بموجبی مصدر
بن امر شیخ شده باشند هرستور بزال عفو و صغ شسته کرد
آن قوم بر کشته بخت از غایت ضعفه ملاح تخریب اساس است
بیان تو است او همی ننموده سالک طریق ماکامی گردیدند که جلا در کجا

شجاعت آثار قلندر سلطان حوله تفکیک افاسی بانوجی از ملازمان
خاصه شریفه بگلر بجان کوه کلهوند و لرستان و حکام شوشتر
و زرقول و سایر محال فارس به منبیه و نادیب آن گروه بیجا قضا مور
گردیدند و آن کوه رفسنج منبج را بغواهی این ابیات که ۹
سنگی که ز قلعه اشمن فنا دی با ما جرخ زر رفتن ایستاد و بی ابر پشت
و بی آسمان نمودی با جون بر شتری جل کبودی با با جرخ اخضر لا
مسا بهمت می زد و دعوی مساوات می نمود در میان گرفتند و مردوخ
و خروج بر ایشان بسته شروع در تسخیر آن کوه کردند و شکوه نمود
حسن بصر را بر نفس نا طقه که مصدر اثر و میز خوب و زشت و نفع و ضرر
اختیار نموده از ملاحظه این حال قرین اضطراب و چپاگی گشته
چند نفر از ریش سفیدان خود را نزد تفکیک افاسی فرستادند و بقیه
استخفار و اغذار سالک سالک طریق بندگی گردیدند قلندر سلطان
حقیقت جو و انظار دلان قوم پریشان روزگار را معروض درگاه
معلی گردیدند امر اشرف نفاذ یافت که چند نفر از ان طاعیان را که
با جیش این جبارت شده اند مقید و مجوس ساخته درگاه جهان پناه
آورد و تتمه آنجاعت را مقرر دارد که بوطن اصلی خود آمده از زنده متوجه
دیوانی بیرون آید و بر حمت بیکران شاهنشاهی مستوفی بوده باشد
قلندر سلطان بمقتضای فرمان عمل نمود و جمعی از ایشان که کاسم و کرم
تمام و نقایحند آهسته درگاه خلایق پناه حاضر گردانید اهل حضرت خلایق

خود بنفس نفس کفایت رسیدند و چون از خلیل خان بعضی امور که خلاف
قانون عدالت باشد با نجات بطور رسیده بود حکم باطلان
کرفاران نموده خلیل خان را از ایالت معزول فرموده جماعت فرزوره را
بخالصه شریفه مشورت ختمه و دار و فکلی ایشان بومان بیک بوزن
علامان تفویض یافت

خازن مکانات و کنجور هستی مکتوبات
در هر زمانی کنجی از اسرار عجیبه در پیچه مخزون است که بمیانجی حکمت بالغه در وقت
که هنگام ظهور آن تجلیه الهی باشد بعالم ظهور جلوه گرمیازد و بخواهی
الامور مهیونه با وفاتها تواند بود که بسیاری از خود مضامین امور که با
مشبهه آن بقابلد سیوف اقلیم کشایان صیانت رای قوی باز در کف
مکر در درصین توجه اعلام نظیر قس خجام لیالی و ایام که موقوف است
آن مرام است مانند غنچه کل که از نفس نفاس نسیم سحر و ریش قطرات مطر
بناچار این بیت رسد چه وقت که از کوه کشود شود
لیل قطره باران و غنچه گل بس بر آن لعل تبت ترین شکفتگی میکردی
رنیب اسباب و الات تحصیل آن مطلب صورت انجام می یابد از شواهد
نظاره بر استقرا و بمعنی که بر لایه استلالی در بردارد آنست که فرمان
و آیان ربیع مسکون بحیثیت آراء و شکر و اتفاق سپاه و حشر سحری نماید
لور هنگام شتا و شدت سرما شاه کلر کی با هر دین غنچه لاله چهار دستار
خلوتخانه اسرار قدم بجایگاه لعلها رکذارد صورت اسکان نمی بیند

و یکی از بنیات این معنی آنکه زان ارسطو و الکاتر و اقلینان که دست تعرف
هیچ یک از فرمان روابان ظاهر بدامن فتح آن دیار نرسیده بود و تیغ
اقلیم شای تو آب کبتهی ستان فردوس مکان که در شیوه کشودن قلع خفا
اشاره انگشت بوسنی داشت از عهد کشودن ابواب بسته شده آن
بر نیامدنی نجرک بالک ملعن و ضرب و ادوات کوشش و حرب قویا و
در صفت کند طاعت و فرمان برداری در آورد و بهدایت قاید تو فین
ساک طریقی انقباض کردید و با قافق موتمن استلاخور که او نیز در سرکشی
یا زبال ارسطو و در پله مساوات بود روی اخلاص ابن درگاه فلک شکیب
آورد و با وجود وقوع و سنج بعضی امور فیما بین ایشان در رسم ستان
و ابلی کار نیل کس با صورت تحریر یافت نزد ابلی مرز پور آمد ^{ابلی}
شقیج جرایم و زلات خود نموده طالب تعقیب ستان کردون توانان
کو دیدند و سلطنت بنایه مشارالیه حقیقت مامول ایشان حاضر نموده
بمصول مقرون گشته از قام مطاعه صادر شد که بدل قوی و خاطر
جمع روانه درگاه و الا که دند و در صینی که در سلطنت اصفهان
مقررات جاه و جلال و اعلام دولت و اقبال بود مشارالیه و پوتم نزل
روی ارادت باین مرکز امن و امان که طبل و معافه جایان بسته آورده
هشرف با بوس و مجالست مجلسین هشت آهین سرافراز گشتند و بش
مطالبی که در حوصله آن روزی ایشان نیکوچیر میرمابات یکدیگر
رسانیدند و بعد از استیفا و خطوط کونلون و انعامات و نوازش

رضیت انصاف حاصل کرده با وطان خود مراجعت نمودند از

درین حال طاهر کجاول ایلیچی نزد محمد خان والی ترکستان بجهت تشییع جنازه
مصالحه بدرگاه جهان پناه آمد و بنوازشات کوناگون اختصا
یافته و ایالت الکا، مشهد مقدس بجهت آنکه مردم محال فرکر از فرجیاب
خان سکا بت منموذ تغییر یافته با ایالت پناه مرتضی قلیخان که در سکا
غلامان خاصه شریفه منظم بود تفویض یافت و امارت الکا
سلطانیه و زرخان رود بصفتی قلی بیگ ولد سار و سلطان ساول
صحبت در عرض که بمبازاری طاهر کجاول ایلیچی و والی ترکستان
نعین شده بود و شفقت شد و خاندان قلی سلطان نیا و صحبت در عرض
مهدیقلی سلطان حاکم در رق شد و چون رستم خان اوسمی والی قبطاق
سالک ساک غدر و کرمی بود امیر خان سلطان قبطاقی در عرض شاز
اوسمی حاکم الکا، قبطاق و عباس قلیخان موسوم کردید آثار غریبه که در
سال از کرم غیب به پیشکا ظهور و بروز جلوه کردند و قوی زلزله بندر سبک
عباسی و قلعه او ان بود شدت امر زلزله برتر بود که اکثر ابنیه و عمارات
بفوار عالیها سافلها منهدم و متلاشی گشت و جبل موسوم بلاصین ما
که تا برین قلعه دان بر قلعه آن ساخته شده شی گشت و خلق کثیر و جمعی
از ساکنان آن مکان سزجیب عدم کشیدند قرخان سلطان حاکم
بندر عباسی را بجهت آن زلزله زلزله در ارکان بنا و بهیچ راه یافته

مسافر و ادبی بنیعی شد و الکاتب مشایخ را به بیرون حمال سلطان تفویض فرمود
درین سال سید منصور خان والی عربستان بسبب قتل و ناسازی
مشایخ اعراب با جوار فرودوزه در مقام معاینه در آمد مشایخ اعراب که خان
ولد مشایخ را به بدرکاه جهان پناه آورده است دعای نمودند که در عرض
سیادت پناه مشایخ را به تکفل شخص حکومت آن محال شود حسب حکم جهان
سید منصور خان با تسلیت نامه از مقدمه تا مع ضامن رفته در اینجا
عبادت و عبادت و دولت پرور از فزون قیام نماید

شرح این وقایع آنست که هر یک از افراد الناس را از نیک و بد و درست
که سلاطین ذی شان منظور نظر گویا میباشند نموده از بندگان ممتاز میسازند
آن شخص را بمقتضای حق نعمت مستجابی ممکن و مقدر باشد در ضبط
تالیات و استخلاف مطالب است دیوانی سعی موفور نیل می نماید
رسانند بعضی از آن کرده برهنه می دانند و معطلی خلوت با وجود ضبط
دقایق امور با یکدیگر بی و رعیت بی نوعی سلوک می نمایند که عموم خلایق
از ایشان راضی و خوششوند بوده نام مهمام بخشا گشت مناقات
خرینه از نام نمیکند و جمعی دیگر سخت گیری عباد الله را قایل کار می
و ایزد ای خدایان را ضبط و نسق نام کرده غافل ازین معنی که شاهین
ترازوی عدالت بکفین لطف و عنف راست میگرد و غافل ماند
مرحمت پناه میرزا تقی اعتماد الدوله بزمیر و بهای شکرانه و نقد آ

خسروانده استیاز با فته کوس انا ولا غیر می بیزد بستی کس با دوه هوش
پرواز ویر سالی و تخت قوی دستی و بلند آقبالی بر سر شسته
خوش ملوکی را از دست داده امرا و سپاهی و رعایا برین رفتن
و مدارا ملوک نمیداشت تا آنکه بتدریج فیما بین مردم مزبور و حاجی خان
که پوسته با اتفاق یکدیگر فضل مهمات و معاملات کلی و جزئی
میدادند بخبار رفتار و کدورت بالا گرفت و اهل زردیر که پوسته
زردکین گاه مکر شسته منتظر فرصت می باشند وسیله اینچنین
سبب فتنه انگیزی بدست آورده سرگرم بر افروختن آتش
فنا و گردیدن و جان بستگان تورچی باشی نمودند که اعتمادالدوله
بقتل تو تصمیم عزیمت نموده آن سفینه بمحض سخنان دروغ
ارباب عناد از راه رفته با عفا و خود چاره کار منحصر در آن بود
که اعتمادالدوله را بقتل رساند و از نیم معنی غافل گشته بیکس را
بیرضای اعلیحضرت ظل الهی قدرت افشاندن قطره آبی نیت
چه حاجی ریختن خون شخصی که در زمره ملترمان رکاب سعادت
انتساب منتظم باشد با اتفاق نقدی خان بکلرگی حاجی کلبه پیر
و عوب خان بکلرگی سابق شروران و ابوالفتح سبک حمد دار بانی
و عباس قلی سبک اسجله تورچی ترکمان و علی میرزا بیک سجان
که از عاقبت نادانی چنانچه بوزاری پیش بینی را در طاعت آباد جهل
بصحرایی پرورده می منتظمی ساخته بودند بتاسخ روز چهارشنبه

بسته شهر شعبان بسند هزار و پنجاه و پنج، پنجاهم صبح بمنزل مرحوم
مربور گرفته از سیاست اعلی حضرت ظل الهی که بیگناگان شکستن
پای موری ناخن از پنجه شیران برمی آوردند همیشه نکردند آن
مرحوم را بقتل رسانیدند و بعد از آن کتاب این جرات از کرده
پشیمان گشته شمشیر در کردن و جان بر کف برد و تلخانه آمده اظهار
ندامت و پشیمانی نمودند حقیقت این واقعه ایستادگان در بار
اقبال معروض با پی سر سلطنت میسر گردانیدند اعلی حضرت شایسته
بنا بر مصلحت وقت که مبادا آن گروه نافرمان که بخون مرحوم مزبور
دست از جان شسته اند در آن مستی باده عصیان و مرتکب فساداتی
گردند با فراوانی پندار از اینکلمات تحسین آمیز مطهرین گردانیدند بلفظ
که بار فرمودند که حقیقت سدک نالایم او بر مراتب خاطر قدسی برادر
پر تو ظهور نمیکنند بود هرگاه مومی الی صاحب این اعمال بوده قضیه
مربوره موافق مصلحت روز افزون واقع شد خاطر جمع دارد که بجایزه
این عمل مورد توجهات شایسته گردید انجاعت را از مزین شفقت
جمعیت حواس و آسودگی خاطر بهم رسیده فارغ البال بمنزل خود
مراجعت نمودند و روز دیگر بر گاه فلک اشتباه آمده انواع توجهات
مشاهده کردند و بجهت مهمام نام اعلی حضرت شایسته ظل الهی منصب الی
وزارت اعظم را ببردند و اقصان علوم طرز آموزش و ایاستان و
و در موم جمع البرین حسب و نسب مطلع النورین دانش و ادب منبوع

مبتدع معلومات الهیة سلالة خاندان سيد المرسلین ابراهيم واداره
سلطان العلمیه که در زمان نواب کبیرتی ستان فردوس مکان ولایت
خاقان رضوان آشیان نیز در تمام این شغل عظیم مبتدع شدند
و با وجود فضایل کمالات حسی و نسبی بر تبه مصاهره نواب کبیرتی ستان
ممتاز بودند تفویض فرمودند و چون در عرض اهلی که ترک اشغال نیویک
نموده بودند پیوسته با فاضله انوار فاده قلوب طلبه علوم راز
ظلمت شک و شبهه می پرداختند و بنوشتن حواشی و تالیفات
برکت معتبره مثل شرح مختصر اصول و غیره اوقات کرامی مصرف می
و با وجود موانع و عوائق توفیق زیارت بیت الله الحرام یافته
بودند همیشه مکرور خاطر ایشان آن بود که بغیر از مطالعه و مباحثه
و دعا و دولت روز افزون اعلی حضرت ظل آبی بشغل دیگر اشتغال
نموده اوقات عمر عزیز را در مضامین الهی صرف نمایند باین مقصد
منصب عظیم القدر و وزارت راضی بنیکر دیدند تا آنکه با لاف و استیلا
اشرف اعظم عبادات و اشرف سعادات دانسته میباشند مگر نور
کردیدند تورچی پاشی و تبعه او و سه روز یا استقلال تمام از روی
جمیعت خاطر بدولتخانه مبارک آمده با اتفاق نواب ابراهیم
برقی و فتح امور قیام و استقامت رواج حمایت از کلشن تمیز
اعلی حضرت جهان پناهی نمودند تا آنکه صبح روز یکشنبه شب ۱۳
شهر مذکور که چهار روز از آن قضیه گذشته بود چهار ابراهیم

سلطنت و خلافت تیغ خورشید فروغ انتظام از نیام مدارا بر آمد
و بصواب و ید اخلاص کیش دانش منش راست اندیش نیکو روش
منج زلال تدابیر صائب اجماعی سهام افکار ثاقب مقرب بحاقانی علی
تباد و بیک جود بخجای اشک افاسی شاهی حرم علیه عالم که اقبال نشان
بر درگاه فلک پیشگاه ساکن بود در قام مطاعه با سم صوفی صافی
نهاد روشن ضمیر پاک اعتقاد امیر الامراء و مفضل قلینان اشک
افاسی و دیوان بیکی و غلام با اخلاص این آستان خلافت نشان
سیاه نشان قولکر افاسی و فدوی اخلاص فرمان قلندر سلطان
جود و تفنگچی افاسی که شایستگی انجام این خدمت و اشتهار صادر کرده
و مقرر شد که حلیقه با و بیک گسان بطلد جامعه فرزند فرستاد
قدغن نماید که با آستان خلافت مکان حاضر شده در انتظار آستان
قرمان باشند و بنا بر زیادتی اتهام جانبا جزات آنها رفوی ل
تهور شعار و واقف دقایق جلادوت فارس مضار شجاعست
و بسالت محرم خلوت انس طمس محفل قدس مقرب حضرت داد
مهر رکاب خانه خاصه شریفه و پیشرو سر بان سپاه صافی بنام
شازب رحیق پاک اعتقاد یی برق خرمن سوز حسنی جزات
کیشان سحاب نیان آمال مزارع خیزندیشان محور رضا جوئی
ظل آتھی مستغرق بجار بکنی جان پستان بی حق نظر یک که بمعانی مکان
اشرف ممتاز بود و با فوجی از جزات نشان کارگاه که در فنون مبارک

تمام و شاکردان خلف نواح کبیتیستان بودند و هر یک در روز پنجشنبه
دستان و سام نربان را باز میخیزد و میزند مسلح و مکمل در دست
اعلیحضرت خدیو زمان حاضر گشتند که اگر امر اشرف صادر گردد
در امتثال فرمان کوشش نمایند بعد از فهمیدن این امر فرمان قضاوت
با حصار جانی خان نفاذ یافت و یکی از چاکران باین امر مامور گردید
مشارالیه را حاضر گردانید آن تیره روز را غرور دولت علاوه خوب
غفلت کرده داشت که بر اوقات سلطان العلماء بدست
در کشیکخانه حرم علیعالیه برجای مقرر گشته مصلحت این پیش بود
جزئی و کلی باشد مرنضی قلیخان از قهای مشارالیه آمده بیکضرب خنجر
سر رشته حیات آن مغرور را از هم گسخت و بعد از تدار
ایالت پناه مشارالیه باین امر چند نفر از غازیان مثل امام و بردی
حوله و غیره کار آن نامم را با تمام رسانیدند نقدی بجان بعد از قتل
تورچی باشی آغاز ناسف و سوگواری نمود ابدال حوله و چند نفر
دیگر از غازیان متوجه شده شمع حیات او را با ب تیغ در خشان
خاموش ساختند و جمعی از عساکر منصوره مامور گردیدند که سایر
شکاکه جانی خان بقتل رسانیده سرهای ایشان را بدرگاه فلک
پیشگاه حاضر گردانند عثمان و عباس قلی بیک و علی میرزا بیک
در اصل شهر اصفهان بیاسا رسانیدند و ابوالفتح بیک در حین
قتل تورچی باشی در میدان در دولتخانه مبارک حاضر بود و بعد از

استماع این اخبار بامید آنکه شاید جانی بیرون بردوار برقرار اختیار نمود
عاقلاً و زینمی که هر کس بیادین آستان فلک شان کرد
بر سازگشت نماید بالاخره جمعی که از دنبال او رفته بودند آن مخدول را
در قریه بزرگ آباد که از آنجا تا اصل شهر چهار فرسخ است در یافته بقتل رسانیدند
در شش یا هفت روزگی او را در نزد خان بگلرکی کوه کیلوه ولد نقدی
با سواد آنکه از مقدمات فروره اطلاع یافته تحقیق را بعضی از
نرسانید مفید و مجرب کردید مهد یغلی بیگ ولد مرحوم اخور لو خان
اشبک اقا سبب باشی سابق بگرفتن فرخان برادر تورجی باشی که
در آن درخسان سردار بود ما مورشد و قلع بیگانه کلو بقتل کلانی
مشهور با قاسی ولد مرحوم امیر کوه خان قاجار که در شیوه و در بنام
و مفتی نانی نداشت مقرر گشت صفی قلی بیگ نواده مرحوم حسان
استجاب و ضبط اموال تورجی باشی که در قریه علوی همان بود اختتام
یافت و شاه نظر بیگ تورجی تفنگ جهت ضبط اسباب و اموال که
واقع کرمان موی الیه گذشت الخ خان برادر او معین شد و اسکنند
قاجار بفقید ساجن موسی قلی بیگ ولد عزیز خان دوانه شروان
کردید و ضبط اموال شروان عزیز خان نریان بیگ پوزباشی
توشچیان مرجع کردید و در آن روز ایران مدارای سلطان العلماء
بارکان دولت قاهره تاشب هنگام بفضل ممام کلی و خرنی و قتی
و قتی معاملات و تنظیم و تمشیق ممالک اشتغال نموده ارقام

و احکام و فراین مطاعه بهر محل از ممالک محروسه صدر می یافت
وراقسم این حدود نیز در آن روز با در خدمت گزاران مستظم و
منسک بود بعد از چند روز مرضی قلیخان بجایزه این خدمت پسندیده
بر تبه بلند قورچی باشیکری و تولیت هزار کثیر الاوار خاقان
رضوان مکان سرافازی یافت و منصب اشک قاسمی باشیکر
بایالت پناه مهد علیخان و امارت دیوان بعالیجاه بعربو
غلام خاصه شریفه مرجع گشت و ایالت کوه کلبوره بقولکر قاسمی
شفقت شد و موجب مقرب انخاقانی علیقا و بیک مبلغ سبصد
تومان قرار یافت و الکاد ابرقوه به تفنگچی قاسمی مفوض گردید
و داروغلی دار السلطنه قزوین کبرجاسی بیک و سپس بصفتی قلی بیک
شهره باشی و بزوبامام یردی بیک و شیراز با داده بیک از سطا
دیوزباشی غلامان که در آن روز خدمت شایسته نموده بودند تقویض
یافت و سایر جماعت از قورچیان و غلامان و غیرهم که فدویت
و اخلاص از ایشان بطور رسیده بود بانعامات و خلایق فخره
سر بلند گردیدند و این فضیله عظمی که جرج در سال بان غرابت حاکم
مشاهده نموده بود به نیروی اقبال نیز و ال اعلی حضرت ظل اللهی علیهم
و آسانی گذشت و آنجنان خیارفتند که بهر صری پروائی با دیلمای
در بیجان آمده بود بشیر سیاست خدیو جهان فروختند امید که سپه
و ساده سلطنت و سرپرعت بود و فایض انجودان بر نیزه خاق

مرآن تمناست باده درگاه این منقر نایح و در بهیم طیار و ملاذ بادشاهان
هفت قلم باد

زوق بکاش محمدت حضرت عفت کاروان حروف و نقوش را که
ز جاده خام روانه کشور شهو دندمانند فوج مور که بر شهبه عبور نماید
ای رفتار بسته محولت و مجوس صلاوت صحبت مبارز و فخر اله تم حمزه
له پس از اعطای شریعت محمدی و ملت احمدی پیوسته این کوهر الارا
مخارست با سببان هشیا ر مغز بیدار دل عقل کامل از ناراج سارق شک
و لخص مهم حافظ بوده بشه دون ابواب پنا راه دخول بیت المعمول
خدا شناس برین درزان قوی بازوی سپهر اساس مسدود نموده ولای
حضرت مرتضوی و اولاد اطهار را خط اجازت بر گرفتار این دره التاج
ایمان ساخته و از فروغ این آفتاب بی کسوف جان ارباب شکوک
و شبهات را که اخته ثانی اشین بیت احرام را از فیض تعبیر خدیو
آن خدا شناس ز لید آبادی گرامت نموده و بصیقل سحی فرمان دهان
حق بین کنایه ازین مرآت خدا شناسی زدوده و بهره صدق
و حق را از نجوم نامحرمان در ترقی تقیه محقق و محبوب بدور باشندان
جانسان برگزیدگان این سلسله جلیلی چون مهر جهان تاب طلوع
ظهور داده و از جوهر تیغ درخشان ز روشناسان این دودمان
والا بجان و دم و رراه اقیست در لیل لطیفان نهاده مرآت شهن
این عرام آنکه از بر فطن و از ما در دولت همیشه بهار اعلی حضرت ظل اللہ

همواره طبع این حدیقه طراز حسن اعتقاد بد پر استن کفنان شریعت
مجرب علیّه آله افضل الصلوات و التحیات سرمایه مشککی کرامت
نموده چنانچه گردش سجد را در مذاق رغبتان دوران جام زلال
شریعت مطهره را کیفیت افلاح مدامت همت بلند و نیت ارجمند
پوسته در ایام سلطنت و الامموگادین ایام که مسد وزارت
وجود نواب سلطان العلماء آراسته است حضوراً معطوف
بر آنست که دارالملک شرح از دست اندازر هزمان لا ابایی مصون
بوده زلال طاعت باری و پر بهیزکاری خبار آرایشند پر درین
ایام که این بیت علیا مانند ترک باهستی کسب حلاوت می نماید چو
کمال پوشیده فرمان هایون شرف نفاذ یافت که دختر رز که از
بی پدیری و خود را بی بانیک و بد و خوب و زشت رابطه احتلاط در
بای در دامن کشیده از جمله بی پروزن قدم جرات بعشرت آباد
و آینه خانه و سینا و هو دج بیاله و خیابان کردن صراحی نگذار
و بسر که جبین و ترش روی دندان آرزوی و اسع شربان بی تکلف
گند سازد مینا را لدا صفای انیمینی قالب تهی کردید و بهانه را بای کرد
از کار مانند سو بد و دست بسر سپیده بمیختن اشک خونین ندان
عذر خواه گناه شد بطک در لجه بی پایان حیرت چون کشتی طوفان
زده قرن اضطراب و بیقراری کردید پسته را که رفیق شهاب وزی
بده است ازین وخت خنده انتعاشش برب خشک نمید بخر خار

رود که گشتی عیش میکشان بران جریان دست اف سموم این حکم نافذ
هم آواز موج شراب ساخت نوع و سدف که از تطابق ضرب و انطق
سر حلقه ارباب اصول بود گوش از گوشواره جلاجل برداخت کجا بچه
هرف تیر تغافل و پمانه از خجالت نپی دتی مهر نیک ساغر گل ست زاده
تا که بنک مغنی قسم خورده که گردستی نگرود و کباب باشک خون آلود
الزام نوشته که داخل بزم میکساران نشود از بسیاری ریزه شیشه و پیمان
بیک خیال مدتها بتو هم آنکه مبادا انکار شود از سیر و سعادت باد اصفهان
باز مانده و در زوایای تجا و لیف دماغ انزوا کرده بود دل عاشق از
طلب معشوق در تنگنای سینه آرمیده هو از ترا کم شمیم با ده لعلی که بجای
بی اعتباری ریخته مانند سحاب شفق پوش و سنگریزه را بر دیوانی
حقیق بر دوشش بود نسیم آلود می بلزیم آنکه مبادا تهمت مستی گرفتار شسته
احتسابش هفتای شود از قلعه بی در حجاب سر بر نمی آرد و انبار
با حسیاط اشتباه صوری آب فراغت نمی خورد با لجه موده بی التفات
شاهنشاهی خاطرهایون از نسق این امر که در زمان هیچ یک از پادشاهان
صورت وقوع نیافته بود با لکلیه فارغ کردید و چون پیوسته موده
کساران و میکساران را سلسله عیش بدست بلدی زلفین
شاهدان بازاری و بهنگامه آریان محفل پرکاری و ما برهنه کار
آراسته می باشد ازین رکندر فواشش را نیز رولج و رونق تمام هم
بود و در جزایر بنا تیات و محلات بشغل مقرر و معاضدت ابالسه

کردنشان جلیبی نمی آید و مندر علانیه استعمال استند و از اینجا که نفس
بهیمی یا برفوت عاقله چیره و سستی حاصل است و بتحرک سلطان از تنوع
مستقیم عدول می نماید جمعی کثیر کرده آمده مسلمان خیر لبر کار دیوان بصرف
مال بعنوان نرجان میرسانیده اند و امت و الای اعلم حضرت علی
وجه مذکورند که مبلغهای کلی میشود سهل انگاشته ام فرمودند که آن کار را
از امر فروری نموده گذارند که منی بعد از کتب افعال همیشه کرده اند
و بجهت لزوم در وراج شریعت مطهره و مقصد آرامت و ازین از شغل
پوستین دوزی و فروختن به قسم اجناس که شایع شده بود و بسلامت
میفر و خند من فرمودند و با آنکه بجهت ممانعت مبلغها بجا صفت شریفه
میرسانید بشراف اسعاف مقرون نگردید امید که پوسته ارگان
شرح مبین و ملت مستقیم بقویست رای منین این خسرو مقربن مشایخ

چون از روزی که در همان قضایا نهال بلبل را در بوستان قدرت
کامله غرس نمود هر نهال منبتی ثمری و هر شاخه پذیرای بری است
و شمول بی معنی و عموم این امر بر حسب است که هر گیاه این زبان بی نهایت
آن کشته و در آن هر یک بجزی صورت و قوع آن را بنماشایان
المشرب ایجا بدو در هرگاه محسوسات ظاهری که جز از آب و گلند نشان این
و انچه شد تخم اصلاص را اعتقاد را که نیست آن زمین بلکه ان انش زینت است
قوع ان معنی بزوجهاتم واکل تواند بود و کند و این امر محسوسات فرجهای

اخلاص این بهمدار به بیرونی خلوص عقیدت و صفای طوبیت و زینت
سجی بالطف خروانه لباس حضرت و نصارت پوشیده بر تمب
مجلس نوبی برافرازی یافت و نویسه علاقه بندگی این استان
عزیز نشان سرافتخار آسمان رسانید به سینه مامل و ممول کنت
که بر نهایی نمایند و پیشوایی توفیق سبب سالیک طریق مستقیم
رضای جوی اعلی حضرت ظل الهی بود بقدر جان را بر و سفیدی صرف
خدمات لایق و بی نعمت که صلاح و فلاح فقائین بندگان
در ضمن آن مندرج است که جوهر واقعات ترمان ابد تو امل
در صلک تخریک شد مانند صدق با وجود بیزبانی سر ابادست
و فاشده از سیحاب فیضان و محبت حضرت عزت است
در آری و لالی منطوم و منشور چی نماید که با وجود کم بصاعتی از
این امر شکر ف بیرون نواند آمد امید که چون تویی دبی بصاعت
تخذه مبارکاه که بر جان است از در بار الهی بصورت آرب متبایی کرد

چون موجود ممکنات بمقتضای حکمت بقصاحب و بی بر از ارضا
بی فوج انسان که بهترین نتیجه کن فکان است بر کرده مستوح نتایج
امتیاز ساز و هر روز امری که موجب آرزو یا ظهور این مطلب بود
مشاهده دیده از نایب بصیرت میکرد اند که در اوقات این بعضی فردی
از خرد و محال عمل نماید و یکی از علامات دولت بیرونی علی بن

طل الملی التجار سلطنت پناه مذم محمد خان والی ترکستان است که بعد از
برادر خود امام قلیخان که آمدن مشارالیه بترکاه معالی سبق ذکر پذیرفت
روی نیاز باستان خلافت نشان آورد قاضی ابن جمال آنکه سلطنت
پناه مشارالیه بعد از امام قلیخان برسد سلطنت آن مجال از روی استقلال
ممکن گردیده کوس اختیار و وقت را بر بند آوازه گردانید و چون در
همان ایام اسفندیار خان والی اورکچ پدر و جهان گذران کرده
بعالم بقا رحلت نموده بود از و طفلی که شایسته تقلد سلطنت
باشند نبودند محمد خان محمد قاسم سلطان نواده خود را باکره وانی پناه
آن حدود فرستاد بی ارتکاب نعت آنحال را بحیطه تصرف آورد
و قوع این امر موجب ازدیاد شان و شوکت او گردید بنا بر حسن
براد خارقود و اجناس همگی بهمت مصروف بران میشد که انظار
استغ و اجناس آنچه هر یک از امرای سپاهی و رعایا را با شد نقل
سرکار خود نموده در ضبط این اهتمام نماید باین از اسب و شتر و املاک
و غیر ذلک آنچه نزد هر کس میدید بجا صکی خود منسوب میکرد انب
مانند امرای بخارا که همواره با بین ایشان و جماعت باغ بنا بر هم چشمی غبار
مدورت و نفاق ارتفاع داشت تحمل سلوک سلطنت پناه مذکور نیاید
باقی بوزر الکیل از امرای معتبر او ذبکیست بر اینکه نتند که در حدود پناه
مر از ربقه اطاعت کشیده سالک طریق ناهمائی کردد و باقی پور حسب
نویسه و تمهید پلنتوش و سایر امر اعمل نمودند محمد خان چون در او زبک

بسرکردگی و لد خود عبد العزیز خان بدیع باقی بور نامزد کرد امر اہلین خود است
چند منزل چمپودہ در سکہ منزلی بجا راقوقف نمودند و مافی الضمیر خود را
با عبد العزیز خان در مقام اعلان آوردند سخت عبد العزیز خان از شیخ
ابا نمود و بالآخر بوساوس شیطان و جبت جاہ و ریاست کہ محبوب
انسان است بتقلد امور سلطنت راضی گردید و الامان او فیک
و اجارہ بخارا کہ اخس ناسب بمحض اصغار این خبر شروع در تاراج اموال
و اسباب نذر محمد خان نمودند کہ سلطنت پناہ خان و دیگر مجال توقف
در بخارا نماند و بر جناح استعجال روانہ بلخ گردید و عبد العزیز خان
بایلتوش و امر داخل بخارا شد و در اندیشہ آن بود کہ نذر محمد خان را
انہ بلخ نیز بیرون کردہ و ولایت ترکستان را بلا مانع و مشارکی امر
و نذر محمد خان بعد از دخول بلخ با معدودی چند از امر کہ بر فاقہ
آمدہ بودند در تدبیر استخلاص ملک مسبود ناچار ابواب داد و دوش
بر لشکر کی کشودہ در تالیف قلب و استرضای خاطر ایشان سعی می نمود
چون رشتہ اتمام احوال و از ہم گسستہ بود ہر یک نے ملازمان
کہ استعجال حطی نمودند بلا توقف نزد عبد العزیز خان میرفتند
و چون سلطنت پناہ مزبور را وثوق بر افعال و اعمال ایشان نماند
بودار کتاب تردد کنہ می نمود و بدین سبب عبد العزیز خان
و تبعہ او چہرہ دستی آغاز نہادہ ہر روز محلی از محال بلخ را تاخت
می نمودند بعد از وقوع این امر سلطنت پناہ نذر محمد خان را رای

برین قرار گرفت که از پادشاهان هندوستان استمداد نماید غافل از آنکه
ورود آنجا تحت ازدیاد پریشانی مشارالیه خواهد شد تا اینکه پادشاه هندوستان
مرا در بخش و لده خود را با علیم در آن خان و جمعی از اهل بصورت بلخ فرستاد چنانچه
مزبور بهر محلی از محال که وارد میکردیدند ضابطان لغور و مستحفظان قلع
بنابر آنکه معاون و معاضد ایشان خواهند بود ایشان را در قلع راه
میدادند و نذر محمد خان بسبب احتلاط اوضاع از حقیقت کار پیش از آنکه
جماعت مزبوره داخل بلخ کردند مطلع نگردید بعد از ورود بلخ از کیفیت
اطلاع حاصل نمود دیگر توقف را مجال نشیم آستان عرش نشان را
وجهی هست گردانیده با اتفاق قتل محمد سلطان و لده محمد قاسم سلطان
بنیره خود که حاکم اورکنج بود بعد از اختلال احوال نذر محمد خان از اورکنج
بلخ آمده زرفخان مزبوری بود روانه درگاه جهان پناه گردید

چون نذر محمد خان از لشکر هندوستان فرار نموده ما ولد و پسر نذاره خود
و محدودی چند از او بجان بکوالی الکاء مرور سیدند علیقلی خان
بکلر یکی مر و غلام خاصه شریفیه از ورود مشارالیه اطلاع حاصل نموده
جمعی را بجهان داری تعیین کرده تحقیقت معروضی باین سر بر خلافت صیر
گردانید و اعلیحضرت ظل اللہی که مرحمت و کرم مردی و غریب توان
ابا عنجد شیوه کریمه ایشان است محمد بیگ ساول صحبت را با مبلغ
یکهزار لوتان تبریزی اشرفی با استقبال سلطنت پناه مزبور فرستادند

وارقام و احکام با سم بکل بجان و امر و عظام و کارکنان ممالک محروسه
صادر کردید که بهر منزلی از منازل که سلطنت پناه مزبور وارد کرد و آنها
تعظیم و تکریم و توقیر و تجلیل بقصدیم رسانیده در لوازم خدمت که از یک
و نهاننداری دقیقه فوت و فرود داشت نمایند و نامه محبت خاصه با
پادشاهت پناه مزبور مشتمل بر تفقدات کوناگون عرصه و بوقت
و نظارت و اقبال پادشاه محمد علی بیگ نظر میوات است که همه تهای مرید
مرزبان نواب کیتیستان فرودس مکان غلین آشیان و ملا خاقان
رضوان مکان از بار یا فتحان بساط قرب و رائق و فائق امور بود
بخدمت هماننداری سلطنت پناه تعیین فرموده مقرر داشتند که با
نقود و اجناس بقیاس متعاقب محمد بیگ روانه شود ایالت
دشوکت پناه مهدی قلی خان اشک قاسمی پیشی حاکم الکابریز
مقرر شد که بعد از نظارت پناه مزبور روانه شده در صحنی که سلطنت
مزبور وارد الکابری می شود لوازم خدمت و میربانی بقصدیم رسانیده
مشا را لیه را بدرگاه معالی آورد و چون سلطنت پناه مزبور بر سبیل استیجا
روانده نظر گاه معالی بود در الکابری و دو ستم روزی پیش توقف
نموده بر سبیل اریخان روانه مشهد مقدس معالی شده بود و محمد بیگ
در مشهد احرار ملاقات خان مزبور نمود. با اتفاق روانه درگاه
جهان بنده کردید و نمودند مرصعی علیجان بگلرکی مشهد مقدس و بهرلم
علیخان حاکم نیشابور و محراب خان بگلرکی استرآباد در حین ورود

مخبرین مزبور با کما متعلقه باینسان هر یک با قشون و لشکر انصار و فرزندان
استقبال نموده پیشکش و هدایا، لایحه گذراننده و نظارت پناه
که بممانداری تعیین شده بود در کار بنظام اوراک ملاقات
سلطنت پناه مزبور نموده نفوذ و اجناس مشپار که از دربار اقبال
ارسال یافته بود با جیدن را اسلیمپ دزین برین و لجام مرصع بجا بر
قیمتی به قدر محمدخان مزبور رسانید و مشارالیه را از مشاهده ایصال سلطنت
مالا کلام بهم رسیده در آمدن مسرعت می نمود تا وارد الکاداشک
اقاسی باشی گردید و ایالت پناه مزبور نیز منزل و ارمنخان بسید
وتحف و هدایای بیشتر از نقد و جنس و اسب و شتر و غیره ملک گذرانید
و ازم جد و اجنتها و بتقدیم رسانید و با تفاق روانه درگاه فلک
پشگاه کشته حقیقت بموقف عرض رسانیدند فرمان همایون
بقا و پیوسته که طوایف اعم و اصناف بنی آدم از سادات و فضلا
و سب پاهای و رعایا و اهل اصول و نعمات و ارباب معارک فوج و
بمستقبال خان در لورستان تاخته ابواب عیش و طرب بر روی آن خان
گرامی نسب منقوح سازند و تهیه چراغان اطراف میدان نقش جهان
انتخابات اشکال و تماثل ترتیب نمایند که در هنگامی که مقرر شود
هر یک اعجب به کاری خود در آن امر بمنصه ظهور رسانند و از منزل
مرحوم میرزا تقی اعتماد الله و له که بجهت سکنی سلطنت پناه مزبور می شده
ناقره دولت آباد که مسافت آن سه فرسنگ راه است اجناس بکران بها

انزلیت بمحل و دیار فرس نمایند بعد از انجام این امور معروض
باریافتگان سردقات جاه و جلال گردید که خان مزبور وارد قریه
دولت آباد شده گروه مردم با استقبال شتافته از در دولتخانه
مبارک تاقیه مزبور در پی تفنگچی سوار و پیاده صف کشیدند و با نوا
بنوعی که امر اشرف عرض و ریافته بود کسرتده گردید و اعلیحضرت
ظل اللهی نیز همکاب دولت و همخان اقبال بادرگان دولت اعیان
حضرت بهاصان و مقبولان سوار شده استقبال خان مزبور نمودند
و در اثنا راه ملاقات واقع شده بر روی اسب یکدیگر دریا
و چون مرکب خان مذکور بجهت طی مسافت بعید مانده کی و فرسودگی
داشت یکی از جلوه های خاص که مزین بزین و لجام مرتضی قیمتی بود بجا
زی شان عنایت فرمودند و با تفاق متوجه شهر گشته در اثنا راه
بصاف کلمات و پذیرزنگ کلفت از آئینه خاطر آن خان ~~بجای~~
میزد و دندان اسیر سلسله آلام و مقید و ام حوادث ایام
بمفتاح لسان اعجاز بیان از قید کدورت بر می آوردند و در
روز کثرت سوار و پیاده بر تبه بود که آسمان خورشید جهان نور
در خاک پنهان کرده بود و دیده روزگار روز رستخیز را برای العین
مشاهده می نمود و ابیات را قمر بر زبان می راندند زمزم مردم
درین جایگاه از شش سوی شد برنگه بسته راه ده شمار سپه رانند
کس با هوا غلط بود از برای نفس با و دران روز بوجوب فرمان

واجب الاذعان در بلاغ خاصه شریفه مشهور بقوشخانه واقعه در دروازه
طوفی بنیم شاهانه آراسته مطومات و مشروبات و مشروبات بی اندام
میسایه و آماوه گردانیده بودند نواب اعجازت ظل الهی با اتفاق خان ذی
در بلاغ مزبور فرود آمده مشغول صحبت و عشرت گردیدند از باب
جذب هر یک که در فن خود با بد عصرند مسئله آراکشته بر آنها
رنگین و لایلهای مختلفه امید رابطه در گوش کشیده و اعجازت
ظل الهی که شیوه فصیح زیاده و شنوایی از ما جدلان جهان
ممتازند هر گونه مطلبی سخن در پوسته بنوار کلمات اعجازت
آن پادشاه که سال را غریب بجز بحر خیرت گردانیدند چون محل خیرت
بنوده باشد که بروشنمای خرد در بین در عقوان زیغان شهاب
حادی چندین مراتب کمال که کتاب هر یک از آن خردمند
دانش اندوز را در مدتهای متماوی بد شواری حاصل میکرد و شنیده
و بعد از کشیدن مطومات و مشروبات و انقضای صحبت سواد
شده زولنه شهر گردیدند و در دولتخانه مبارک همراه بوده خان
ذی شان و از اسرار وانه منزلی که جهت ایشان تعیین نموده بودند سینه
شرح آنتباری و وانه نمودن خان ذی شان نیز صحیحان بصورت کستان
جوان جملغ و دولت هر یک از فرمان روایان که بصورت او دست منطقی
شده پوسته از شکوه اقبال الهی الضیاء این دو در مان و الا مستقیم
و مستضی گردیده و هر یک از فرمان روایان که با قبایس لوله دولت

بروی نیاز باین استمدان که مرجع کمال جهانیان است رو برده اند
الواع انعام و حسان یافته اند برب پیگاه ضمیر و الا که با نور کلیا
المی روشنست چنان بر تو افکند که خلوت دل آن خان والا
شان را که از رخان جوارش روزگار تیرگی اندوده بود بفرج
چراغان و اعوج به کاری استمدان آیتنا بر نظم است زدا و فروغ
بخش کو دند و شب هفدهم شهر رمضان المبارک بموجب
فرمان واجب الاذعان هنگامه این تماشاکرم کردید عمارت
میدان نقش جب ترا که در وسعت و منحت نمود آراسمان است
از روی خاک تا سطح بدم که مقارن کنبد افلاک است کواکب
مثال بشع و چراغان آراستند چه چراغ افروخت از انداز
بیرون در دوران شب شد زمین بچشم کردون جهان کردید کاش
برآمد آفتاب از خاک کوهی از دلهما که در غم کردیده رفته به بیکدم شد
کشتایی مشکفنه با استمدان آتش باز اشغال و تماشیل بجان را
که مرتب ساخته بودند از شراب شفقی رنگ بهمانه سنگ و آهن زمین
نعره ستان و دست افشایی سماع صوفیان میکردانیدند اعجاب
طلی الهی با تفاق خان مزبور در مالار و و نهانه مبارک بزم افروز
و هنگامه آرا شده تماشای آن بزم غریب می نمودند آن خان
و الا نشان و منوبان از ملاحظه آن جشن پذیر تعجبات نموده خرم
عنمای اندوخته را با تش دل کرمی آن هنگامه مسبوخته تا نیم شب است

باز در جشن و سرور کرم گردید و بعد از آن قضای حاجت که هنگامه آسایش
و استراحت رسیدند محمدخان با منوبان دستوری خواسته
روانه منزل خود گردیدند و بعد از وقوع این جشن هر روز بمقتدی بازه
و تکلفی بی اندازه خاطر سجویی خان مزبور می نمودند در همان چند روز
بنا بر کبر سن و طی مسافت بعیده مزاج نذر محمدخان از منتهی استقامت
عادل نموده حقیقت این معنی معروف من بار یا فککان سرادقات
جابه و جلال کشته تخت حکمت و حدیث پناه جالیوس الزمانی حکیم
محمد حسین قمی طبیب را که تجربه اندوزی را با دانشمندی فراهم آورد
ما نور ساختند که بجای استخالف نماید و چون قدم میمنت لزوم
اعلی حضرت ظل الهی را در شفا و تعلیل مزاجان دار الشفای امکان
خاصیت انفاس عبوی است مراعات خاطر همان را بر زمین است
فرض عین و عین فرض مشیما رند بقصد ملاقات خان مزبور در
رکاب از فیض مقدم شریف روش گردانیده روانه گردیدند
و نذر محمدخان از استماع این مرزده دلپذیر خوش دل و خندان شده بجا
انداز لایق گسترده استقبال نمود و بعد از احراز خدمت زبان
بعذر شفقتی کوناگون گشوده شرایک بکنند کی بتقدیم رسانیده و بمن
قدم صحت لزوم خردانه که عارضه احان مزبور زائل گردید بعد از چند روز
کس فرستاده مطالب نعت انصاف و کومک شیه اعلی حضرت ظل الهی
نمودند که بعون غایت الهی و نیروی اقبال بیروال انحال جزام.

ان سلطنت پناه و جهه همت و لاست اما چون عسکر فیزی اثر پناه
نصرت پناه بنا بر وقوع امنیت و اطمینان که بدست تباری الطاف
الهی و اقبال ائمه است نای حاصلت در افضای ممالک منتشر اندست
چنان می نماید که چند روزی مشغول عیش و نشاط و سیر و شکار بود
مردم حال شنیدند که فرامین و مناشیر با اسم امرا و حکام دیوبند اجتمع
عساکر منصوره صدر و باید و بعد از جمعیت لشکر قیامت اثر بقصد متوجه
ملک موروثی روانه گردان خان بی اطمینان بجهت بریشان
و شوریده حالی با نمعنی ترا ضعیف گردیده سالک طریق نباله و کالج
گردید چون بهیچ وجه من الوجوه قرار نمعنی با مومی الیه صورت امکان
نداشت بنا برین بقوه و اجناس سبکیان و باو پایان مصره با بنی
و لجام قیمتی که در وسع امکان بکنجرت آن سلطنت پناه فرستاد
و ایلالت پناه ساروخان طالش که بزور تدابیر صایب ارامست
سردار لشکر طغران ساخته بزفاقت سلطنت پناه مزبور روانه
گردانیدند و احکام جهان مطیع عالم مطیع شرف صدر و عود و در
یافت که امرا و عظام خراسان که جمعیت ایشان بسهولت صورت
امکان دارد نزد سردار مزبور جمعیت نموده در استر و اولک
موروثی سلطنت پناه مزبور و نمکن او بر سر سلطنت سعی نمود
بطور رساند و سلطنت پناه مزبور نیز یافت بخت و بهوش
وصول کالج و تخت از راه مازندران بهشت نشان روانه گردید

و در زمان دران هشت نشان که دانند کز بید غیرت افزای جان
در شک فرمای کلشن فرزند کون آسمانت بسیر و سکار شغال
منو از طریف اجناس قیمتی که در عمارت و پذیران خطه
ارم نظیر از زمان نواب کیتی ستان الی الان میا و اما ده است
آنچه خواهش خاطر رقم انتخاب بران میکند بر داشته بعوض
ملکیت تصرف نموده و باین عنوان با ساروخان روانه خواسان
گردید در مشهد مقید بس معلی رحل قامت انداخت طریف طلاق
و سایر طریف اذ بکیه که از ان خان ذی شان روی گردان شده
از بیم تیغ بی امان عسا که ظفر نشان کس نزد محمد خان فرستاده
انظار اطاعت و انقیاد نمودند و نزد محمد خان بمطهرت و معاف
سپاه ظفر پناه مستظهر گشته در حوالی مار و چاقی بجاعت قلم
طی گردید و در اندک روزی بسبب قحط و غلامی لشکر هند و ستان
بتسلیم آن ملک فتح انقضا رضادادند و بر سبیل تعاقب و توبی
کس فرستاده نزد محمد خان رطلب نمودند و نزد محمد خان بمطهرت
اقبال روانه گردید و آن ملک را که اندیشم سخن آن بد شواری
می نمودند باستانی بدست آورده بر میند سلطنت متمکن شد و در
آمد و شد سوای ملکات موروثی که به تصرف آن سلطنت پناه
گردید امیکه پوسته آستان خوش استغیان فریب پنجاه هزار
تومان از نفوذ و اجناس این امر کار خاصه و اصل سلطنت پناه بود

که در ذیل عید که پیوسته آستان عرش نشان طهارت و طهارت جهان و
خواقین ذی نشان بوده باشد داستان آمدن جان نثار خان
و ارسلان بیگ ایلمیان پادشاه هندوستان و شرح شکار و حوض
چوکن و ملا بهت بلخ بهتری که بسق ذکر یافت بتصرف منصوران پادشاه
هندوستان در آمده سلطنت پناه نذر محمد خان بر یافت توفیق
احرام طوایف آستان فلک نشان بنده روی ارادت بدین درگاه
معنی آورد و تحقیق ما بمعنی گوش زد پادشاه هندوستان شده
بعد از کاشش بدیر فرار بران یافت که شخصی را بر سبیل حاجت
روانه درگاه جهان پناه گردانند که از اجانت خان مذکور مانع
آید بنام برین میر سنزیرا که بنام زبان دانی استیاز داشت بر
حاجت نزد سلطنت پناه نذر محمد خان فرستاده جان نثار خان
که سده هزار بی منت و داشت با ارمغان و سوغات و اجناس
قیمتی و جواهر گران بهار و آن درگاه ساخت و بعد از آن
آن دو سخن طراز ارسال بیک را بنام یک قبضه شمشیر مرصع بالما
و جواهر قیمتی و نفایس روانه ایران نمود و خبر ورود ایلمیان مذکور
بالکامالک محروس بعد از آنکه نذر محمد خان کامیاب گشت
روانه شده بود معروض بار یافتگان سمرقانات جاه و جلال
گردید و میرزا محسن اصغری مستوفی حاکم که در زمان خاقان
مکان مهملان داری صفدر خان بلوچی الیه مرجع بود و جان داد

جان نثار خان معین گشته روانه شد و سلطنتی خطبه بجهت اخراج ابدست
ایلی مزبور و توابع اولواحق و اسپ تازی بازمین و نظام و بران
و خلایق فاخره بمصوب بموی الهیه ارسال یافت پس از محبت از راه
دارالعبادین زد روانه شده در الکا و طبرستان ایلی مزبور ملاقات نمود
مشاریه را با مقامات شامه و الطاف خسروانه مستمال
گردانید و با تفاق از شوق عتبه بوسه آستان خلافت نشان
سجده در جبین رفیضان روانه گردیدند و در ساعتی که خاطر خواه
ایشان بود با تفاق ارسالان بیک داخل اصفهان شده بکنز
که تعیین یافته بود نزول نمود و بعد از چند روز بترقب پای بوسه
سرافراز گردید و نامه محبت بخار و ارمان بشار بنظر اعلی حضرت
ظلالی که زانیده از صحیفه از زمان که کتاب سیرالایت گزارش دوستی
و یکتا دی و نسبتی که دو دمان همایون پادشاهان هند را با این سلسله
والا محقق است نموده مستدعی از دیار حصول این معنی گردید و از اعلی حضرت
ظلالی بنوازش ثابت گوناگون اختصاص یافت و بعد از چند روز
که بر مویاید بره استمان میهمان بود و بملتی خطبه شریف شد و چون
در آنجا بزم ملاحظه طور نشست و برخاست و گفت و شنید و گفت
و مجلس کلامی شده بود و لازم نمود که یک تازی و تیر انداز
و شمیر زنی و صید افکنی نیز ملاحظه دیدند و اعتبار مالکیت بنام مزبور
کرد و دو سه نوبت که بکوب اقبال بنام کنگر و آن بود که کوب

و سایر و همیشه و بطور شفقت می نمود مشارالیه را از مقرران گناه
بها یون شمرد و همراه بردند و در هر شکاری از چایک سواری
و سبک تازی و صید اندازی شیوه چندی باعث تعجب نظر کسان
و شوارب ندواند بود و بطور رسانندند و موجب حیرت تماشاگران
گشت نخستین در شکار عرض می بخورد شکار که می فرایم آمده بود بیک نقطه
مهره تفنگ در تم انتخاب برد و صید که از هم کمال دوری داشتند
کشیدند بی اختیار صدای تخمین الیچ در فضا و با وج آسمان رسید
همی که این شیوه باینی بتقدیم رسید که دعا را در کوه این است زبان
صنطه توان نمود و همان تفنگ خاص با الیچ می در انجام فرمودند و چون
از رگدز مروری عبور بجای شامحه اعلام ترا سید با دکان و شکار
ساختن صید بوجه نام میسر نیکو دیدن چرخ در خود خواهش و شوق صید افکنی
فرایم نیامده بود حکم نافذ جریان یافت که در حوالی و در فون دام
شکار از حلقه و جگر که بیرون از چند و چون گسترده کرد و ایافت
و آداب آگاهی منظور انظار حایات نامتناهی شد هشتاپی
مقرب الحاق فانی الله و دردی بیک امیر شکار شهنشاهی کاروان صاحب
نهادنایست خدمت صاحبان عدل و داد مقرب حضرت سلطان
قلندر سلطان تفنگ آقاسی تبریب و انتظام آن هنگامه مامور گردید
و در شکار شاهی بیفانست ذاتی لطف و نسق را که نقیض کند کند
چون سرنگی بی صورت اتحاد پوشیده و در پرورش احوال

مردم جرکه که از سی فرسنگ راه دایره گردا لب ستاده پیروی
پیش میرفتند کوشش فراوان نموده در بودی بی آب تهیه آب
وضو و زیات ایشان کرده بنوعی سکا نش آن کار نمود که بیابان
غبار عطش بر دامن لب و دمان نه نشست و برشته تیر آن کار
آگاهان دایره جرکه مانند عقد کوه تاساق و انتظام یافت و شیر
شکار بیان بدامی که یک فرسخ در یک فرسخ گسزده بودند منتهی گردید
و آن کار آگاهان عرضیه شغل بر تمام کار و جمعیت سکار بدر بار آسان
اشتهار فرستادند و موکب قبال فرین جاوه و جلال در حرکت آمد و مقرر
گردید که ایلچی مزبور نیز در رکاب نظر انساب بوده باشد و بعد از
وصول بصید گاه دائمی که اهوی نظر از طی طول عرض آن فرسوده گردد
بر اندر عماغه الا ان ملحوظ گردید و اعلیحضرت ظل اللہی با چند نفر از خاصان
داخل ام گردیده باقی عساکر از خارج دائم حلقه دیگر ترتیب دادند
بگرد آهوان ترکمان خوشنوار با صفت ترکمان نمود و ترکسازان
در آن هنگامه از شاخ کوزمان با درختستان خشکی شد نمایان با بالجمعه
اعلیحضرت ظل اللہی با فدویان و بکرتان مشغول صید افکنی گردیدند سیل خون
غزالان روی زمین را بر بنیان آل پوشید و در هر سوی فواران آب
لعل درختان پوشید و دامن ایل دایره مانند تاله از خون رنگین بود
و چشم سپاه غزالان در آن زمین شکر فکون چون دروغ لایلی بود
اعلیحضرت ظل رحمن از زندک جانستان زخم را با بچهره مقارن کرد

و از غلظت خون نخچیر لاله و گل بر زمین میکا شتند سه سبک دست
ز ناگو نه بروی به تیغ ها، که و صید را جان نیامد در بیخ او در آشنا شکا
بسخا نیا رک بز تو افکند که در شیبوه حکم اندازی موسکا فی بکار و
فرمودند که تواند بود که بر از و ساختن کچوبه تیر و کوه را دید و صید
بمیزان هنر کشیده کرد و مستمعان را زبان اقرار با متناع این امر گویا
کردید مقارن این حال جیدی نمودار گشته نواب علیحضرت ظل اللہی
در خانه حکمان در آمد که گفتار را زور کردار بپوشیدند و خوش و معان
از جن سباران با و کینوان رسید چنان یافت تا و ک
نشستن کشاد که بدخا خوانند آیه ان یکا و الله مقارن آن حال
حکم اندازی فطانت ای که موسکا ف و قایق رموز غیبی است
سمت ظهور پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه از وقوع این معنی مقرر فرمودند
که امر او ملزمان رکاب عزت در خدمت اشرف کمانداری بنام
در اثنا و آن حال یلچی را بخاطر میرسد که اگر کمانی مناسب بازوی او
عبایت شود بقدر درین کار نایل جود تواند نمود مقارن این سکت
اعلیحضرت ظل اللہی از کمانها خاص کمانی موافق بازوی موسی الب
عبایت فرمودند انظرو این امر غریب تعجبات کونا کون دست
داده ایچی زبان به ثنا کسری و محبت سکالی گشود و چون از فردا
خون صید لباس موسی البایشن بر بر تیر بود بخلاف فاخته سر بلند
کردید و بعد از آنکه خاطر از شغل صید افکنی فارغ شد و اصناف اعم

بصید اندازی حضرت یاقته سوی آنچه هر کس از آن کرده است
بدست افتاده تصرف نمودند عدد و چند پیشش هزار رسید
و در نهایت کارانی بمقر سلطنت رجوع نموده ایلچی را حضرت
انصاف ایزدانی داشتند و ایالت پناه او مارخان را تعیین
نمودند که بر سه حجابت رواند بند و ستان شود و ایلچی در نهایت
خوشی جشنی گردید و نفود و اجناس بهم جهت در عرض آمدند
و زیب پانزده هزار تومان و اصل ایلچی مزبورست که بیست و شکار باز
در کند و جان انعامی مانند اجسام حیوانات سنگاری از سهام
جانکده امجروح و متمند باد و قایع مستنوع درین سال ایالت
و شوکت پناه نتیجه الامراء العظام مرتضی قلیخان قاجار خلف
محراب خان که مدتی با ایالت مولد از آن با ایالت مشهد مقدس افزا
بود بنا بر خدایت لایق که از مشارالیه و والده مرحوم او درین
دو دو مان خلافت مکان بمنصه ظهور رسیده بود بر تبه سپهسالار
ایران و ایالت قلم و علیشکر استیاز یافت و ایالت الکاء مشهد
مقدس که بمومی الیه مرجوح بوده بدستور با ایالت پناه قریباً
شفقت شد و ولایت استانه مقدسه مسوره مطهره عوین درجه
امام ثامن ضامن که بمرحمت پناه میرزا محسن رضوی مرجوح بود بسیار
و بجایه بت پناه سلالة السادات و المجتهدین میرزا باقر رضوی
که بصفت کمال آراسته است تفویض یافت و کلرگی الکاء

حج و مسجد کعبه و خان جلوس که از مرتبه یوز با شکر یکدیگر ملا مان بر تبه لیا
حجت سرازری یافته بود و شفقت شد شرح ساختن عمارت مبارک
دولتخانه موسوم به چهل ستون بر ضمیر برداشتگان شخص کمال که در
دولتخانه هیچ امری فرو گذاشت کرده اند و پیشیده نخواهد بود
که افتادگی تخمیت بز و من خاکساری با بیست بعایت بلند ما و این
دو همگان از چشم و در این بز خاک بی اعتباری بیند از و علم خضری فیض
بنا کرد نیز از او کماست که کثرت و کد از تن در نهد آینه سازش
آئینه روشن نماند بمقتضای تمنجی درین سال پدید رفت زمین
که افتادگی و سستی را بر طاق بلند نماده با آسمان رسید و لوای هر ترکی
خاک با وج شریا کشید یعنی این خسر و خسر و نشان و معمار سراسری
قلوب جهانیان بموجه بنا و دولتخانه معلی گردیدند چنانچه در سیکه
مغز بسته از پوست پرده کشای دیده بینندگان میگوید و بعد از آنکه
این نیا بجا عمارت علوی این دولت ابد مدت دوران عدت بر عالمیان
ظاهر شد افراشتن این چنین بنایی بلند پای از خاک کم طرفتکما پدید
آید چنانکه کد و از تخم کد و حاصل آید یا منبذ از دانه بال فزونی کثرت عقل از
نماشای این زینا عمارت غریب و حیرت است که آیا آسمان بر زمین که
یا زمین بر آسمان رسید اجزات سفلی با از آبا و علوی تا اکنون خلقی که
شبهه بر تو اندو و برین عنوان نزاده و بزیر کی و برتری را چنین
نقشی تا امر و بر خاک پنهانده صیغه و خیال بر نقش بیستین تمثالش

تیمک در افاق فکر را بی سرعت در طی طول و عرضش نکست به کلا
شرق و غرب که از دور تو بینق تا شنای این قبّه زرا ندوده یا فیه
اقلیم رابع را آسمان چهارم می پندارند و این زیبا بنا را خورشید
عالم خاک می شمارند سادامچ خاک هست زبالاش کم با طاقش
از ان پشت نموده است خم با بسکه بود و سعتش از حد قرون الحرف
نرفت از انجا برون این کاخ زرا ندود و قصر مذتب در سینه
تنگوزیل سنه زبور تعمیر پوشیدار باب طبع و اهل نظم در باب
آن تواریخ گفته با لباس فکر گوهرهای آبدار معانی سفته اند از جمله
این مصرع بخاطر وقاد ایران مداری سلطان العلامی رسیده بود
که مبارک ترین بناهای دنیا و بالفعل همین تاریخ برکتی در آن زیبا بنا
منقوش است و راقم حروف را نیز این تاریخ بخاطر سید که
مرجه دولت سزای خرد ایرانیان الهامی مبارک منزلی عیش و نشاط جاودا
کی توان کجاند شرح و سعتش را در سخن با کونه از اندازد و عرضش بود
بیان با در حش بر زمین هرگز نمی افتد سخن با اندازد که فرش آسمان
اوست سقف آسمان با هر کجا باشد تا شایه تا شایه ممکن است
رفته همچون صیت خویش از قیروان تا قیروان با کفتمی که است
و انتها میداشتی با سایه او را سولد کشورمند و ستان با
هست چون اینجا نه از شایه که چشم عالم است با سال تا نخش از ان
خانه چشم جهان با دنیا دیدگان جهان کرد که چون چرخ کهن سال برود

کره خاک کشته اند منق اند که نوعی چنین از خاک در وجود
شاید و دلبری بدین زیبایی کلکوری بر بایندی بر عذار دم فریبی
زمینش و نشین و قیاسش کردونش نسبتش از خاک و نازش بر آسمان
امید کند قیاس کردون در اضطراب دوران است این بنای راسخ البیان
شکل دولت جاوید این خردگامان باو داستان نهضت همایون
بصفتی قدر القدر قدر و فتح آن ولایت بتابند کردگار
سلطان قدرت کامله از دوتوانا که ملک احکام و شهرستانین
و آسمان بر روی قهرمان شوکت و جبهه دستی عدالت و سباحت
انظام دار و معموره رنج مسکن را که سجد گاه صدر نشینان
سپهر بوقلمون و مطافت محمان محل نشین کردون آب میاخی اقباب
پروان شهریاران و توسط بخت بلند تا جداران از دست اندازید
و تاملنج کاتبان قیام غلبت و محاربت می نماید از نیجات که دیده
و دین و قیام بین و دانشش از دوزان صاحب لغتین تینق و آگاهی
سلطنت عدالت آیین را در محاربت اقدیم سلطنت و پاسداری
و با اختلاف چشمت بمنزل باغبان که تبار و دست سعی و پایی تزدود
ظراوت بخشش و نصارت اخوای ریاضین خدای سکر و دوزخ
چنانچه از سنه هوسه یاری و خرداری باغبانان هجوم لشکر بکند
سبز کادو در جابرها همان بوستانهای تنگ میسازد که یکی از مسند
آلبانان و فرمان روابان دالیز پرز و زنی نشاء هوش پرداز صبا

دولت دیده آگاهی بر فوایدش مانند چشم صورت مشغول
خواب غفلت کرد و هر این سه دامن کلهای وجلال از دست انداز
خارا اختلال آسوده و فارغ بال نخواهد بود و قد لحمد و المنة که این سایه
حضرت رحمن و آفتاب سیاه دانش و عرفان از آغاز ابراق
ننال دولت و دیدن از اهریستان سمرای سلطنت پسته
بمعاضدت بخت بیدار و دل هوش بار از خوردن آب هر برک
این حدیقه همیشه بهار خبر دارند و در اوقاتی که خاطر از تنسیق
امور جهانگیری و جهانداری فراغت حاصل نموده طالب قر و آرام
می باشد بشنیدن داستانهای پاستای و استماع شرح اطوار
و آثار سلاطین که آباء علوی و امهات سفلی را فرزندان خلف اند
اوقات شریف صرف می نمایند و از آن نسخه اعتبار که تفسیر نقوش
لب و نهار است در سگالگی می خوانند و پوسته متعت الا نعمت
مصرف بران میدارند که تلاقی خزان و جبر نقصان که در ملک است
واقع شده باشد کرده شود و درین سال که سنه سابع جلوس
برادر نیک سلطنت عظمی و دارائی کبری است چون خاطر همایون
بالکلیله از جانب آذربایجان و شیروان و آنحد و دوج جمع گردیده
بر مرآت خاطر خطیر چنان ارتسام یافت که ملک قندهار را که در
زمان خاقان رضوان مکان علیین آشیبائی بسبب کفران نعمت
علیه در خان بشری که سبق ذکر پذیرفته از اباوی تفرغ کارکنان

این دولت بزرگ بیرون رفته بحیطه تصرف و قبضه تسخیر در آوردند
و چون نقد فرصت بدست آمده این جنس گرامی پیش ازین درگز و وقت
نگذارند و بمقتضای و شایسته در تمام بلاد و ارکان دولت و اعیان
حضرت را طلب نمودند درین ابواب استعلام آنچه مقرون بصلاح
دولت ابد مدت دوران عدت تواند بود نمودند پیشکاران
کارگاه خلافت تصویب رای ازین و بیشتر دیده دور بین
اعلیحضرت ظل اللہی بنموده معروض داشتند که شاه مطلوبی که در
آئینه ضمیر مندرج بلوه پذیرگشته از وصیت نقض معرّ او از شایسته
نمازی با همی مبراست بنا علی هذا الاتفاق فرمان همایون نفاذ
که لشکر طغیان و سپاه قیامت حشر که در اطراف و جوانب و بلاد
ممالک محروسه منتشرند در چین بطام که از نیلاقات خراسان
بسبب وسعت و فسحت امتیاز تمام دارد جمعیت نمایند و درین
ارقام مطاعه باسم بگلر بچکیان عظام و امرا کرام و قوچیان
و علمایان و سایر ملازمان سرکار خواجه شرفیه صادر کردید و خود
بنفس نفیس در ساعت مسعود که ملک المنجین ملا محمد شفیع منجم اختیار
کرده بود با مقربان درگاه و ملتزمان رکاب سعادت از در
السلطنه اصفهان نهضت فرمودند قریه دولت آباد را مقربان
جاه و جلال و اعلام سعادت و اقبال فرمودند بر برون راند
چون از سپاهان میانه شدش دولت آباد آرا مگاه

از آن روز خود زین مفرود جست که دولت بفاش گردید نخست
با آنکه سوای جماعت همیشه کشیک که همیشه بر درگاه جاه و جلالت
اقبال مثال حاضر می باشند سایر عساکر منصوره در اقصای بلاد
ممالک محروسه و محال تپول متفرق بودند و صحنی که دیده رکاب
از سره اقدام شریف بدین عزیمت روشنی می بخشیدند از کثرت
درخشیدن ستان کرده خاک نمود از حسن آسمان و بی نظیرین
مشابه دریای بیکران گردید و نمودی سپاه سعادت لوا
کلسانی از پرچم نیز تا به سپه موج زن بود در دشت و غار با جو سیلا
بر کل بفضل بهار که بعد از ورود دولت آبا و چون بجهت تهیه اسباب
سفر افراد سپاه و احاد لشکر را بشهر رجوع میشد سه روز در قریه
مزبور توقف نمودند و صبح روز چهارم بهمعنائی دولت همگانی سعاد
روان گردیدند روز پنجم باغ مبارک تاج آبا در مضرب خیام
سراوات جاه و جلال گردید در آن مکان مکه نشان که از
حیثیت اهتزاز هوا و بی اندازگی لطف و سرشاری صفای
سایر بسا تین روی زمین است بسیار دارد تا پنج یوم اقامت
نموده بسیر آن باغ دلکش و تماشای آن روضه ارم فضای
نشاط اندوز و فرح افزا بودند سه چلویم از آن باغ پر آب و قنار
که توان گرفت از هوش کلاب شراب کلن جام شبنم عیان
جو کیفیت می ز چشم بیان نامور آن باغ کزوی خزان پاکشید آن زبان

نعمه ببلبل از گل شنیدیم که گویم کل و غنچه خلد چمن با چون منقار بلبل بود در سخن با
نهالنت در برک کل خند لب بلبلو در پرده ساز صوت غریب بلبلوران شامانی
ندارد حساب تا که کل میکند کار جام شراب تا که نم نسبتش که بخت خطا
تفاوت به بین از کجا تا کجا است با برون و خویش هشت و دوس زشت تا که چون
شاه مروی ندارد بهشت تا چون آثار را پیش از رسیدن دارالملک که خود
بریدی از از نارد لکش می باشد در همان چند روز عریضه درستم خان
والی کرjestان و جالغان قراقندز که گاه جهان پناه رسید شعر برانگه
طهریست خان والی کرjestان کاخت که از زمان نواب کیتیستان
فردوس مکان تا امروز لوی غدر و مکر افراشته ساکت مستقیم شاه راه
اطاعت و انقیاد می بود درین ایام مهیج خبار فتنه شده بداعیه
تاخت کاتیل عازم ایچدود شده بود بعد از وقوع متقابل و متقابل
و امتداد مجادله و محاربه ناب مقاومت جیوش منصوره نیل بود
آواره دشت اذبار گردید و داود میرزای ولدا که بزمید جرات و جلا
معروف و مشهور و استظهار طهریست خان و سائر کفره کرjestان
کاخت بدو بود در پنجاهی که بجهت گرد آوردن سپاه روانه محال
فندق بوده در اثنا راه دو چار جالغان و غازیان فضا فکر دیده
و از طرفین دست جلادیت با استعمال سیف و سپه مان و زو بین
وتیر و کمان کشوده بعد از وقوع کیر و در مغلوب سپاه اسلام میشوند
و داود میرزا با چند نفر از صاحب وجودان کرjestان از ساغر سرشار

شمشیر در خشان غازیان مست شراب با کوازیستی میکرد و بسبب
و قوی این فتح مبین کل کرستان کاخت بتصرف اولیاد دولت
قابره در آمده حکام و مستحفظان بجهت ضبط ثغور و تنظیم و تسبیح
الکاء مزبور محل محل تعیین نموده و روس آن گردنانشان نیز عنقریب
متعاقب عرایض نظر کمی اثر میرسد از رسیدن این خبر مرثیه اثر
که از مبتنیات حصول مرام بود کلهای خوشدلی و انبساط شکنج
و عناد دل قلوب منسوبان این دولت و الا بر شاخار شکنکی
و انتعاش نغمه سرگردید علی حضرت ظل اللہی بن فرود فرخنده را
انوار انمار مطلب دانسته از راه کرمان و سیاه کوه متوجه خوار
گردیدند و بجهت و فرصت و شکار و ملاحظه اسپان مرصرتک
آهوشعار که در مراتع آن محال پلان میشی می نمایند آسودگی مراب
و سپاه نصرت آثار الکاء مزبور را بیت روز مضرب سرداشقا
و افزای سعادت فرمودند و در ایام توقف هر روز بقصد شکار سوار
شده و ادعیش خوشدلی میدادند در ایامی که محال مزبور مضرب خایم
اقبال بود خسر و سلطان و با با حاجی سلطان و سایر برین سفید
ایل ترکمان که در الکاء رنج بسرمی بردند و در حین انقلاب ترکستان
و آمدن نذر محمد خان بدرگاه کردون توامان با بکا و خراسان
آمده بود بشرف تلیم بساط عزت و تقبیل استخوان سلطنت
سرافوازی یافت مورد الطاف و اعطاف شاهانه گردیدند و در

همین ایام مهدی خواجہ ایلچی نذر محمد خان کہ بیروی احراز سعادت شد
این آستان بعد دوباره تسلط ترکستان منتمن گردیده بود و
ابوالغازی خان والی اورکنج که او نیز خدی در درگاه فلک پیشگاه
بسر برده در سلک تبعوزاران نوال نظام داشت و بعد از فوت
اسفندیار خان برادر کلان خود بمعاذت این دولت والایارونک
سلطنت خوارزم اعتلایافته مائده خلاص آئین وارد کردید بسجده و بیوس
اشرف مفتخر و مباحی گردید و چون خاطر ولایت مزبورہ از خبر توجہ کسب
مسعود بسبت خراسان در زلزله ورنک چہرہ صبر و سکون شان ازیم
انرسیم و ہراس لحظہ فلحظہ در تغییر و تبدیل بود ایلچی ابوالغازی خان
مشمول خلایع و انعامات ساخته رخصت اصراف آرزائی داشتند
و مہر شد کہ بعقوب بیک قورچی خاصہ شریفہ برفاقت ایلچی مزبور
نزد سلطنت پناہ مذکور رفتہ اورا از اسسحکام مباحی بخت تو
استقرار قواعد مودت اخبار نماید و چند راسل از اسپان آری
نژاد خانہ زاد کہ بہر جد سواری رسیدہ بود با امر اواعیان
قیمت نموده بقلاوزی بخت و راہنمایی اقباب در حرکت آمدند
و در اثنا راہ سپاہ نصرت پناہ و لشکر ظفر اثر از امر او قورچیان
و غلامان و اقامان فوج فوج مانند جلاول و انہار کہ داخل دریای
بیکران کردند بمسک ظفر اثر می پوسند بعد از ورود قضیہ طیبہ بسطاک
چون آن بلدہ منینو نظام بکثرت مباحہ و دوزواران را راشتہار

داشت در آن مکان رحل قامت انداختند و چون در صحن عطف
عنان یکران عودیت بصوب قنار را و از راه اراده جهانگشایی و
اقلیم گرمی در اطراف و کناف انتشار یافت بمساح قریب
و بعید و دور و نزدیک رسید سلطان ابراهیم خواند کار روم
از عالم حرم و دور بینی که مباد این سیلاب قلع و بلاد متوجه
بعذاب بوده کلخ شوکت آن سلطان و الاشان را خراج میران
نماید و ایلچی کاردان بر سبیل تعاقب توایی بجهت تشدید مبانی و داد
و استعلام احوال روانه درگاه جهان پناه نموده و یکی از انجمنه در قصبه
بطام وارد شده نامه مشتمل بر رسوخ قواعد صداقت و الفت
و طلب فیصل که آنرا تقرب فرستادن ایلچی ساخته بود بنظر اشرف رسانید
و منظور اظهار رعایت و التفات و مورد انعامات و خلایع
پادشاهانه شد و محمد قلی بیگ ولد قاسم بیگ برون بسفارت
و رفاقت ایلچی مزبور تعیین شده نامه مودت ختامه چنانچه از
مجهتین شرح دوستی نزد درجیز تحریر در آورده ارسال یافت و مقرب
شد که یک زنجیر فیصل که در دراز سلطنت قزوین بود باجل زلف
و سایر اسباب تکلف و چند نف فلبان که لازم باشد بر سر راه ایلچی
مزبور حاضر سازد که در صحن و زود با تفاق نزد پادشاه و الاجاه
مزبور بر بند و در همان ایام لازم نمود که سایر ایلچیان سلاطین را که
در بابی بخت خلافت چند روانه نمایند حسن قوش یکی ایلچی عبدالعزیز

بانعامات خسروانه و خلیح ملوکانه سرافرازی بخشیده مهدیخان سلطان
 عرب را مقرب فرمودند که با تفاق مومی البه روانه شود و در بلج سبک
 ولد مرحوم فراق خان بکلر بی باقی استر اباد کجاست نذر محمد خان
 و رفاقت مهدی خواجه اختصاص یافت و چون والایی نیت
 و سرشاری جرات نمی پسندد که بی سبق استباه و آگاه نبی قصب
 البسق از خصم را بنید بخاطر ملکوت ناظر جنین خطور نمود که سخت یکی
 از طرز دانان آداب سفارت را با نامه مودت خاتم نزد پادشاه
 هندوستان فرستاده طلبت فدا کرد که بهیسته در تصرف منسوبان
 این دولت عظمی بوده نمایند که اگر بلا سازعه آن محال بدست آید
 بنا مودت طرفین از طرق خلل مصون و محروس ماند و شاهد مرهومی
 ارتکاب مشقت و آلام در آغوش حصول آید باشد و اگر از کیفیت نبهت
 همچون اطلاع یافته باشند نامه مشعر معانی ز نوره بدین ترتیب
 در سبک تحریر آمد نقل نامه که مَبَارَكَ الَّذِي بِنَيْبِهِ الْمَلِكُ
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاتَ
 لِيَلُوَكُمْ مِنْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
 چه اهرز و اهرنایش بیرون از قیاس و لالی متلا می محبت لایتنای
 اناس که در مقیاس خود خورده بین دقیقه شناس بر لعل و مایوت
 آفتاب ماه راج آید تا بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور کردن
 اضداد را از جامه خانه تألیف و ترکیب با سحر اتحاد و التیام

پوشیده بکنوز کنوز اسرار و خازن رموز استوار گردانید و او را
پریشان وجود انسان را که صحائف کتاب حکمت الهی و الوالج طلسم
خدا شناسی و آگاهی انداز رسته التیام شهر یاریان عدالت
بشیرازه امنیت و عافیت رسانید سالکان طریقت کده امکان را
که سرکشگان تیر چیرند بمیانجی ضیاء شمول و عقول انبیا و سلاطین
بصراط سقیم اطمینان و آسایش دلالت نموده بناخن تدابیر
فرمان روایان خیر اندیش که کلفت و میرت از خواطر عموم خلافتی
کشوده بعضی از سلاطین ذی شان با بعبادت امتثال ان الله
یا مری بالعدل والاحسان شادمان و مسرور و برنجی را بمصنوع و اذا
تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهکک الحرث والنسل و الله لا یحب
الفساد و از شمول رحمت بی غایت دور گردانید نکتت ریاضین
بستانی را که هر یک لباس امتیاز جداگانه در بردارند از
کردش پمانه نسیم بهاری در ساحت گلستان و صید موخت
و آتش کل و لاله را بجهت گرمی هنگام خوش نشینان چمن از زلال
حکمت با لغه بغوا ای الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بوستان
افروخت سوساخته از لطف بی خالیان، چارصد باغچه کن فغان
کشته ام این باغ پر از رنگ و بو، یک گل رعناست شب و روز از
قدرش آورده برون بی تعب تا با یوسف روز از چهار یک شنبه
بل گل روست ز باغش بهار، یک ورق از دفتر روزگار

و درود نامحدود بر صدیق طراز کاشن ایجاد شمع شبستان مبداء و حلا
واسطه نزول رحمت الهی محاکم عیار دانش و آگاهی همین اثره و حلا
بروند کلمات شهود و یکتا کو هر حد ف کون و فاد سهر کبوتی
کریمه اذکر و انعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف
بین قلوبکم فاصبحتم بنعمه اخوانا سید ثقلین و پیشوا
خافین سحر کازل ابد هر چه هست با زار ایشان نام او نقش بست
تو بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار و دمام الیل و النهار باد و بعد
بر مرآت خاطر و الا و اینه ضمیر معنی موجب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی
از نعمای بی شمتا هی الهی را شکر می خاصت که بدون ایتان آن از همه
شکر که از بی و سبب ساری آن احسان بر آمدن مستعمل متعذر می نماید
چنانچه شکر اعطاء نعمت ثروت و مکت بیدل و اتفاق و نوازش
ارباب حاجت صورت می بندد ادا شکر بیرون از قیاس سلطنت
و دارایی که بری مقصود بر آنست که با وجود اشتغال جهان بینی و کمتر تو فر
ادو اعی ملک ساری بی پروا و هوش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین
مقانیستین هر یک ساری بریده بنیای تفقد و نوازش ملاحظه فرموده
در انتظام حال و انشراح بال آن کرده که مستحقین این آثار نفوذ رعای
و مراقبت اند بیدل جمد بجهتیم رسانیده رقبه جهان بینی را از شغل
ذمه این دین الهی سبکبار سازند و چون از روزی که کارگزاران
بلدگاه کبریا قبض و بطلان علم هر رادر قبضه کفایت و درایت

این محتاج الطاف الهی گذاشته اند بنا بر فحش و دوستی
محمود و مشغول بباغ اشغال ضروریه تنظیم و تیسرین ملک ایران
بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خسته آغاز فرخنده
فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه مسوره مطهره رضیه رضویه
علی ساکنها الف الف التمام والنجیه سلسله جنان کشته الویه دولت
و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت
در حرکت آمد که هم دیده شوق را از کل اجواهر خاکی آن آستانه
عرش نشان نور و ضیاء فراید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار از بسبب
نیم عنایت شامله بر وجه دلخواه کشاید و بنا بر قرب جوار و تاسیس
مبانی ایلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار و الامتداری بر ذمت
هت سخن شناس واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن بنگی
ارکان سلطنت عظمی و جالس سریر دارایی کبری نموده در زیر
مبانی خلعت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنا در
اساس که بمحض اتفاقا و تاسی بسنت سینه سلاطین سلف و روابط
دوستی آبا و اجداد خلف از مفرضات و متحمات بود بنا بر تجلی است
صفات آن پادشاه و الاتبار زبور صفات حمیده زیاده بر آنچه
مرکز نظر بوده واجب گردید و یکی از جمله صفات حسنه و اطوار
پسندیده آن مجیدی مراسم صاحبقرانی که محمود و همکاران و محمود
خوهر بر جوان گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان و تقوی

ملک پنج و سایر محال ترکستان است که با آنکه آن ملک دلت
بنی از کتاب محنت و مشقت در حیطه تسخیر و تصرف جنود مسعود
درآمده بود بنا بر رعایت سلطنت پناه مزبور و اطفال نو ابر گرفته و
از ضمن آن مطلب عظمی به نیروی همت و ابر خاسته آن ملک
و وسیع را بر سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبده الاماثل را
و الاشباه شاه قلی بیگ ولد مقصود بیگ ناظر سابق بیوتنا
که از طرز دانان رسوم سفارتت روانه خدمت والا و محفل
معلی فرمودم که بنزدی از مراتب دوستی و بکاد بی را که پیش نهاد پلین
صدق مو اطن است بزبانی گزارش دهد و سلسله جنیان و امثال
و مصداقات قدیم که از بد و طلوع و ظهور این دولت عظمی مانند
خورشید و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرن صیادها
داشتند کرد و چون حجت مغایرت و تنق منافست
بتر یک نسیم و فاق و اتفاق با ملکیه مرتفع گردیده به جهت
طریق مابینت و بیگانگی مسدود است و در نیت همیشه همت والا
بر استیفا و استدامت این معنی که انتر ضار خاطر خالق و خلایق
در ضمن آن مندرجت معروف و معطوف و بهیوسته مراعات
این مراتب که موجب رفاه حال کا در عایا و بر ایاست مطمح نظر خیریت
اساس بوده مناسب جهان میداند که شطری از مخزن ناسخ خط
در معرض اظهار و اعلان آید بر خاطر دریا مقاطر که مطمح اشعه المفا

قدس است ذالصح ولاحج خواهد بود له از آنجا که همواره همت سلاطین
معدلت این بر تعمیریت المعمور و مستی و ولا مقصوری باشد
دیده دورین همت بلند نیت از جهند از امان خزیات
پوشیده در تانگه و تشدید این بنای الهی بجهت ابعاد ذکر جمیل کوشش
بمفرمودند که نظر بر روابط پدر فرزند می نمود خرابه قند مارا
با بن فرزند صداقت کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در شیر
ملک فتح الفضا دوستی جاوید که برورد دور نصاریض ابا ماز
تطرق خلل نقصان مضمون و مامون خواهد بود کوشیده چنان
که معاری رای برزین آن خمر عدالت این بن بنا در فیج
صورتشید و ترصیح یافته ساکنان ممالک طرفین درین بیت
الامان از نواب دوران و مابش آفتاب حوادث فرین
عایت و رفاهیت و امان باشند علی الله هور و اللانان
قرین الطاف ملک متان و مورد عا بر و جوان خواهند بود
انتهی و شاه قلی بیگ دلد مقصود بیگ که در طی نامه فر بود
مذکور شد بجهت تبلیغ رسالت معین گردید و ما مور شد که رسم
ایفار روانه شود و بعد از فراغ خیال از پذیرائی امور مزبور در
ساختن اطمینان بدستور مقرر هر چند روز با خاصان و مقربان
سید و حکام چمن بستان و سلاق ابر که بحسب لطافت بیان و نوا
هوا و کثرت کلمات و حضرت سبزه و زبانی صفا چنانچه اشعار این

کامرالبیان بدان اشخار می نماید چه منزل هم شک و خاکش میاید
هوایش خوش و آبها خوشگوار از منش نخل مرغ طاوس بر
در و کوها جگر طاوس نژاد از بر چشمی بود آن کوها از سر تا پا همچو
بهاره دوران سبزه از رفت مرز بوم با بوم ترکان بگر در چشم نجوم
ز جوش کل از بخت نیست جا دنیا یازان کوها بیرون صدالجان لب
با فغان تو اندک داد که از داغها لاله اش هر مردان سر کوه تیغش
که پر میخ بود با بران گمشان جوهر تیغ بود با چکرم ز صیر آبی
آن هوای لاله از وی جو کوها در خند صفا اسفهاش از بس بود در فام
بر آید دو صد صبح از جیش نام با جو کل کز لب جوی سر برکت با ز جیب
شفق آفتابی دما پی نوع و سحر جان جرخ زلال اسفهاش از بس بود
ز ولای آب از موج هوای لاله می برست با کوئی که بیست
بنام بان آتش خور و با که این باغ زیباست هندی او با
ز کوهش که از وی شفق زاده است با فلک ساغوی از خم باده است
ره نمیش اینجا ز جیرت کم است با که خورشید خشت سر این خم است
انگشت نام بوده تو جوی فرمودند و چون تنظیم و تنیق اسباب
و قورخانه و آذوقه که در عرض ایام محامره وفا بکسا کر نماید از لوازم
بود غلذت سلطان حوله تفنگ اقا سیاهی بجهت ملاحظه براق و تو جی
روانه شمس مقدس معالی نمودند و محمد سبک یکدی بیجهت بیرون کرد
بشر از حال قریبه عراق روانه کردید و مبلغ بیست هزار تومان از

خزانه عاظمه تحویل محمد قلخان چغنی حاکم سابق ابروان شد که از مجال
مشهد مقدس و توابع دارالسلطنه هرات و ذوات و سیستان غلبه
ابتیاع نماید و در بهمان ایام سرهای کفزه کرجستان و وولده
با اعلام و گران و سایر اسباب ایشان بنظر اشراف رسید بعد
از جمعیت سپاه پنجم شماره که فضاوی زمین پر از در عمام ایشان تنگ
و اقدام بیک اندیشه از طری طول عرض آن نکند و از بسطام
بقصد زیارت آسانه مقدسه از راه سلاق کاپوش که بر فودا
و علف انصاف دارد و حرکت آمدند احوال آن طریق و سینی که از
فاز و شیب اعلام شامحات و جبال ریاسات مانند لاله در اوج
و حیض منباید هر چند از رکذ نزولت مکان بروضات جهان
میشود اما سالک آن طریق را از کثرت اجار و تراکم اشجار و ارتفاع
جبال و اعتلاء و تلال و دشواری کم و در صعوبت عبور چنانچه این
ابیات را تم حروف بران ناطق است سه بیت و بلند آن ره
بیکران با بچشم آمدی همچو وضع جهان با نمودی از ان راه پر پیچ و خم
لوالب جو بر پشت ماهی درم نه کشد تا بجز از شتابنده زود و حوادث
لرآیند از ان ره فرود و حجب نیست که فیض نشو و نما از ان کوه چون
بنزور و دید صد انوارش که بر روی کندرگاه بود تا زمان را از ان رشنه
لونه بود و شب در و رفتی به پیرانشان بطنکیت خوابیده در دامنش
از ان روز دارد بهارش خزان تا که نگذشته بر سینه زارش زمان

بر آن شد بلا شبهه کامیاب؛ نمودی جواز آسمان آفتاب؛ چون
پویندگان صراطی آن بی ارتکاب تعب و آلام و مشقت مالا کلام
میشیرد و اما از آنجا که نیست و بلند فله بفرجام سپهر در پیش جویان برق عین
مهر و رخسار یکسان است در آنکه قبیلی آن سافت نموده بنسلمان میاید
که بر سر راه او واقف بنهول خیال فرمودند منزل شناسان طریق بند
و در حله بنمایان بودی و خست یک بعض رسایند که یکی از طرق
موجوده بسرو ولایت مشهد مقدس منتهی می شود و در کوی ازینجا پور
بکعبه یا مول که عبارت از آستانه مقدسه منوره بامی میونند
و اما راه سرو ولایت بحب و کثا و کی و همواری فریت تمام
دارد از آنجا که زیارت قدسگاه حضرت امام اجن و الانس از راه بنش
بمصول می پیوست و اعتقاد و آلاهی حضرت ظل اللہی کرم پای پس
آن حضرت بود دوری و بیست و بلند آن راه را بر خود هموار ساخته
مفرد استغنه که آغزق و احال انقال از راه سرو ولایت روان
شود و خود با جمعی که ملزم رکاب نصرت آفتاب می باشند شکار گنا
از راه نیشا پور روانه گردند و بشوق تمام و آرزوی مالا کلام
جز زیارت سنگی که نقش پای مبارک آنحضرت بر آن مرشم است
سرافازی یافتند فروزنده سنگی جو شمع یقین؛ بر آن نقش پای
شده هشتین؛ رسیده بعیوق از برتری؛ شده شیشهای دلش
مشتری؛ پیر و جراب سپهر جلالت؛ که از نقش آن پای دارد و وبال؛

زهی سنگدل لای که هر شب که با جفت که ده بر او بیست و چهار روز
فیوضات و ادای مراسم بندگی و طاعات و سودن روی نیاز
بران قبله آرب و حاجات رولنه مشهد مقدس معالی که درین روز
وصول طرق که سواد مشهد مقدس سره کش دین نظارکی میکرد و گنبد
مقدم نور مانند جرم قسم که در شب چارده درخشان باشد از آن سواد
مزی میشود از جا بخاک دیده دور بین از آن کل جو اهر ایضا پذیر ^{ضایفت}
از باره آسمان عنان چون بر تو مهر فروزان فرود آمده روی نیاز بر خاک
کذا شد و سجده شکر از این سعادت و ادواک این موافقت
تقدیم رسانیدند و همچنان پایده متوجه سادات عزت گشتند
و روز دیگر که اختیای ساعت مسعود بجهت دخول مشهد مقدس شده بود
بدستور با امر او خاصان پایده متوجه شدند که حاجت اوستم
و اشتهای از در آنجا که بال ملک گشت تا او هم از کرد راه به نقیض شده
سینه آن آستان خلد نشان فایز گشتند و بعد از ظوف هر قدر ملته
و منفع منور و ادراصلوات و زیارت پایده متوجه دو آنجا نه با
کردند و قریب پنجاه روز که مشهد مقدس مقررات دولت
و اعلام اقبال بود اکثر اوقات زیارت آستانه مقدسه که بر دست
اعتقاد فرض بود اقدام می نمودند پس از ادای این شغل مقرض و امر
مختم اوقات بهما برون به منسجم و تنظیم اسباب قلعه کبری صرف نموده
درین امر بذل جهد تقدیم میسازند و چون ^{حال} اعلی ایان را مراعات

سپاه از لوازم نیرویش حال این کرده از فریضت فرمان جلیون بنهاد
پیوست که وجهه واجب سپاه نصرت معقون که تعداد آن از اندازه
تخصیر نیست از خزانه عامه نقد داده شود و ارقام و احکام تمام
سرخیان و پیش سفیدان و پیشوایان این دواویا قات خراسان بصدر
پیوست که هر یک فراتر حال استقامت شتر بجهت حمل و نقل اسباب
تو جانانه و وقایع در مشهد مقدس حاضر ساخته در سکا لشکر این امر که خدا
بر میان بندد و امر فرمودند که از جمله تو بهای صاعقه کردار در فرج
نجان شعار که در مشهد مقدس و نیشا بفرستند و قبضه تو با لبس هم
آورده شود چه گویم از آن تو بهای کران اگر آن سر شده است
استخوان مانده بهر خرب هندوستان به پنجاب این پنج دریا
روان از بخت جوان خسرو با مجوئیان این پنجه بر یافت دست عدو
اگر قلعه و رزاق که کسار بود از بر غره اش سلس و دیوار بود و ناکشود
با ناکش از کوهسار از جوان غنچه کل نسیم بهار از زبانی سرا با کلو در صد
سرا با یک انگشت قلعه است اندر اندم که با خضم شد و برود و عاشقی
جنگ معشوق بود اند یعنی که از اضطراب بر من که اول از سینه تنگش
انقدر بر من مانده است در عاشقی نام او و نفس گشته فریاد در کام او
بگیر و صدایش بسط زین همچو بیرون کند دست از آستین با باند از و جا
چون که گمان با لب پیچید صدایش در آسمان همچو چون لبش ازین
خوان شود اول شمن از وی پریشان شود و با کوی در هندوستانی

برنج بشکند ز کجاست شک ^{حق} در فزونست دندش ز کوه کران ها که
از سایه اش خاک دارد فغان هماره زنده ساپه بسش غوطه زانسان ها
بسکند که کوی فروشد بر پلانشکند و انجام این خدمت
بعده تفکر الهامی شد حاصل در ایام معدومه توقف بشهد مقدس
جنیدین امر عظیم از اقباع غله و نسق سوریسات و سویت بشهر اوجاقا
و ایضا لهوا جب پناه نصرت پناه و سایر موات که مرا انجام هر یک
ازان در عرض یکمال ممکن بود و بساخی حمید ایران مداری سلطان
العلمایی صورت حصول فت و باعث تعجب و الوالابصار کردید
احق شاه امور مزبور که رای نوزین و عقل و در بین این چشم منظم
دولت و دین در پذیرائی آن بذل جهد نموده اگر پراپه ششم در بر کرده
بریده طاهر جلوه کرد و نقوش بدیده که کهن باستحاله و استناع
انگشت ناست چون خوی خجلت از جبین بیستون ریزد و سپهر مرتبه
شناس بجهت کتمان و انحصار صنایع آن صنعتگر خباثت و بی اعتبار
بر چهره نقوش و تمانیل آن بجزا که بدیده معنی بین که موشکاف
رموز و قایق است ملاحظه نمایند پوشیده نخواهد بود که این نیز از
رسمیها تقابل علیحضرت ظل الهی است که همند وزارت بوجود کار در این
چون که حاوی مراتب کمال و جامع فضل و اغضال است آراستی
دارد و بعد از استاق و انتظام امور فرمان و الانفاذ یافت که متضی
قلیان سپهسالار با بکلر بیکان و امراء عظام و معا که نصرت فرما

قبل از منقضت هجایون روانه گشته قلند سلطان با تفاق تفکیک آن صحیح
تشریف بعد از روانه شدن سپهسالار و امرا عظام بیرون تو بخانه
روان شود و در آنجا تنظیم و تشبیه امور بجهت ناگواری میباید
و نا سازگاری هوای شهید مقدس مزاج اقدس چند روز از منبج
صحت عدول نموده صاحب فحاشی گردیدند چون هر امر غلیبی را
فدی در خوران می باشد کار گذاران حوالم لاهوت که مدبر کاغذ
ناسوت اند روح مطهر مریم مکانی غلده اش بانی والده ماجد
نواب خان رضوان مکان را بفدی کی ذات مقدس علی حضرت
ظل الهی بغض ایست تن شاه باید که باشد درست هاست و جویا
گر شود بایست نام رقم اختصاص کشیدند و ذات اقدس
حالی صحت که مطر ز بطراز خود و دوام باید پوشیدند چون سهام
و عای صغیر و کبیر و جوان و پیر بهد فلجابت رسید و مزاج
اقدس و طبع مقدس بصحت گرایند و خاطر والا از نسق امور طریق
حاصل نمود و ایات عرش و الویه جانگشا بصوب مقصود در حرکت
و هشت روز در ظاهر مشهد مقدس توقف واقع شد و بعد از انقضای
ایام مزبور از راه جام و خوریان روانه دارالسلطنت هرات
گردیدند و چون دارالسلطنت مزبور از معظم ملایک و ممالک محروما
و پائی تحت سلطین سلف بود بجهت آنکه در ساعت مسعود و خیل
دارالسلطنت مقرر شوند و دستم روز در بلده خوریان بکسب نوا

هوا و عذوبت میانه و حضرت و نصارت بینه و دو فور صید و شکار
امتیاز تمام دارد توقف تعلیم واقع شده در ایام توقف هر چند
بجمله منتیظ خاطر اقدس و طبع مقدس متوجه شکار شده تحصیل
اسباب شادمانی مینمودند ولی محمدخان پادشاه زاده ترکستان
و عباس قلیخان بکلرکلی خراسان و ساروخان طالش سردار لشکر
خراسان که در دوران سلطنته هرات می بودند در همین ورود مومکب
مسعود بغور بان بایبوس سرافرازی یافتند بعد از انصرام ایام
مزبور در ساعت مقرر داخل دار السلطنته مزبور گشته ولی محمدخان
و عباس قلیخان و امراء تابعین و ساروخان و مردم دار السلطنته
مزبور تا این تمام باستقبال شایسته سپاهیان مسلح توکل از دو جا
صف آرا گشته ارباب معملک مشعبه های دلگش کس تماشایان
آزملاحظه آن سرست بنی اندازده حاصل تواند شده هنگام آرا گردیدند
اعلیحضرت ظل رحمن با عساکر حضرت تو امان در نهایت استقلال نشان
تفرج کنان و شادان داخل شده در عمارت بیرون شهر مرحوم
حسن خان که با نهایت در نهایت صفا و مشتمل است بر نهر عین کسب
تسلیم آسانز ولی نمودند و در عرض ایام توقف بمیرکاه و نگاه نختند
و سفر و تماشای سایر مترقات سبک عثمان و کیران رکاب
بگشتند و در همان دو سه روز محراب خان بکلرکلی امیر آباد را
بر نهب چرخ میباش بکلرکلی سرافراز فرموده مقرر داشتند که پیشتر

از لشکر قباخت شاعر با تفاق نظر علیجان حاکم دارالارشاد اردبیل
و عباس قلیخان حاکم کرکس و جمشید خان حاکم سمنان و منوچهر سلطان
حاکم صوفی و علیخان سلطان شقاقی و بوذاق سلطان جوان شیر
و محمد سلطان اسپر لوجیک سراب و مهدی قلیخان سلطان و امام قلی سلطان
سپاه منصور و جمعی از قزاقان شاه سیون روانه شود و چون نعل
عزیمت اقلیم کمری و کشور ستانی در آتش بود با وجود جان مکانی نریا
که نماشا در خلوت دیده ارباب بصارت از سوز دیدن آن ناشکیباست
زیاده از هشت روز توقف نموده سلسله جنبان نقل و تحویل از آن
مکان خلد نشان گشتند بلالان که در دو فرسخی شهر واقع بمضرب
سراوقات جاه و جلال کردید و بابران که معروض شد که نستان کنار
هرات رود که در جوار بل مزبور واقع تدر و درار بسیار است
خاطر اشرف از حیثیت میلان شکار که از سه روز توفیق عزیمت
فرمودند با حاص عام سپاه بقصد شکار سوار شده هر فرمودند که
لشکریان اطراف نستان در میان کوه بجزوش و فطن و صیحه فریاد
رعد نشان آن وحشی تر اذان را از آن مکان بیرون آوردند و در
بعضی اکنه که تراکم بی راه ترو بر سوار و سپیاده هم در و ساخته
که از آن راه حنی حصین و دیواری متین است آنس نده نشان از نئی
نگذارند و چنین داد با سخ که فرمان بران به بکیر اطراف آن نستان
که از بیم پیکان خارا که از آن نماند چون که از آن نستان فریاد با بهر سو

شتمند از آن جا بجاها است و حلقه لشکری دام راه تا بعد از هبوب
نیم آن فرمان شعله آتش سوزان در آن نستان سز با وج کبیران
رساید که آنان را دیگر مجال توقف در آن مکان مانده از مضایقی که
از انبوهی بی وسبب باری آب و گل در چابک و اسب تیز تک را
منع دخول میشد رخت اقامت بصحرای کشیدند اعلی حضرت ظل الرحمن
بسهام جانستان و خذنگ اصابت نشان آتش زن خرمن
هستی در آن میکردیدند و کمانی بیاز و و تیری بدست داشتند
بهر سوی چون شیر مست با فکندی شهنشاه کشور گشا بهر سو پیش
گرازی ز باها گرازی که کردید پیش نه شیر نه از دیدار او گشتی از جنگ
بر برای خون شدت شمش در زنان با بیک تیر مانند گشتی روان تا بعد از
صید تیز و در گراز و استملا ذسکارا فکنی شاهین و باز متوجه سرودن
عظیم و جلال کردیدند و عزمیت شکار اعظم و صید معظم که عبارت
از استخلاص فدا ناست نصیم یافت و چون امر ترضی قلبی آن سپهسالار
با و نود قاهره و جنود با بهره با تفاق بکار بجایان و امر او اعیان پایه
بیشتر از نضت موکب مسعود روانه فرود شده بودند فرمان و الا
و حکم معللا بصدر پر پوست که در صحن در خود الویید و ولت مع اعلام
نصرت با سپاه ظفر پناه بترتیب و نسبی که در روز بیجا و او آن جنگ
دخوتها صف آرا میکردند صفوف آراسته با استقبال شما که خطبه
رض لشکر و ترتیب آیین سپاه و لشکر آرای و حسن کار در آن

مالیده شد رویی همراهِ او اَخاکی از کزدنای شده با انفتها همه تیره گشته
شده با با فلک گردش رسیده ز خاک با کواکب حج کلمه میدوزد
قبیل از آنکه علام نصرت فرجام وارد فرکوه کرد و عرض سپاه
نصرت بناه دیدن شود علی قلی خان بگلزیکی لرستان معروفند
که سپاه لرستان که مشارالیه با وجود پهنوته بعیده و مسافت
بی پایان در رکاب سعادت تو امان حاضر ساخته منظور نظر
واحسان کرد و در حب الامر لصف آرائی مامور گردید و در اثنا راه
مسجد و مکمل صفا آرا گشته از پرچم اعلام سپه فام روز روشن را
نمودار شب ظلام گردانید سولوا ای علمهای مشکین پنداید چو در
که در ز آتش بلند با بزر علمهای ایشان زمین با چو خالی نهان
در خط خیزن در خشان شده از علمها سنان با نجر در تیره شب
گردش اختران با لولای سپه بود در فوج او با نجر بجزی که خیز بود
با کفنی که نیزگی روزگار با نجر با نجر با نجر با نجر با نجر با نجر
نکردل فروز با نجر با نجر با نجر با نجر با نجر با نجر با نجر
بدن بچشم آب داژن عروس ظفر طره را تا بدار با علی حضرت
ان رحمن بعد از ملاحظه آن سپاه نصرت نشان علی قلی خان را
فلح فاحره سر بلند و با نفات پادشاهانه بهره مند گردانید
عد از ورود فراه و ملاحظه عرض سپاه قیامت دستگاه سلطه
تعلق محمد سلطان چکنی حاکم بنروز و اسفراين و حسن سلطان کوی

حکام جام و روشن سلطان کلونی که جهان از اجبان جمعی از یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و میران اختانات که دولت خواهی
نموده بدگاه جهان پناه مزبور پیشتر از نهضت موکب مسعود با اتفاق جماعت
مزبوره روانه گردید و زیادت حضرت آیات نیز با کل عساکر طرف توامان
متعاقب محراب خان و ساروفان روانه شد در اثنا راه و ایضاً محراب خان
بر نگاه جهان پناه رسید که مستحفظان قلعه دلارام و دنگ و کرشک از
بناگاه آوازه ورود موکب مسعود و استماع توجه و فرود محمود قلعه مزبوره را
بی چشم محاصره و ارتحاج محراب به تسلیم نموده سالک طریق اطاعت و انقیاد
گردیدند و سایر قلعه جزئی که در هر یک از بلوکات این محالج و شهر
اولیاء دولت روز افزون درآمد اگر ابر شرف صادر کرد و جهان
یکران عنایت بصوب بُت معروف دارد در باب انشدن محراب خان
و مخصوصاً سخن بُت رسم اشرف صادر گردید و در حدیثی که کرشک
مضرب بر ادقات جاه و جلال شد منوچهر سیک یوزباشی غلامان
خاصه شریفیه برادر محراب خان که قلعه مزبور را بنظر گمباید بمقائید حسن کفایت
و کردار او مفتوح شده بود اسمعیل خان کوتوال قلعه مزبور را بنظر گمباید
رسانید انچه حضرت نعلین نعین عنایت و التفات در حال ایشان
تکلیفیه باز از اخلاص کشتی اطاعت اندیشی که از ایشان بطور رسیده
بود مشمول عنایات خردانه فرمودند و بلا توقف و تاخیر متوجه قندهار
گردیدند و مقرر داشتند که دلیران کار از ما و نهنگان پرور بیجا بلای

در بر کرده همنیاهی کارزار کرده اند سه یکدیگر از آن فرسودشیر که با ملک
برش میخورد عجاوه پیر از برش مشکبک دل دشمنان آنگاه شکر بر سر
آسمان آهشود چوم کا وزمین جاگن چاک فلان اگر سایه تیغش افتد سجا
کشد شعله رنوم چون تیغ او نماند آب نول در بر کینه جز با باقیان
آن شاه و الا با فلانها میدتی سنگها از شرابها نماند شش مهر تمان
در جای نماند و اگر بر سر سایه پای نماند جز در دراز جای گرز که آن نماند
بود که شش آسمان نماند از کف میدازد شش در سینه نماند و بسته بر خم
راه گزین نماند به میزوی آن که نماند ششید چه نماند بر و کشته هموار و وضع پیر
بکف نیز نماند شاه نیکو سرشت نماند سر ویت بر طرف جوی نماند
و با سپاهی آراسته که عارض آسمان را دیده دید لشکری چنان نماند
بود با سراج و در آید هم شش در می آنچه در ساعت مسود که فتح ملک المین
بود و نظر بر قله آذانه در این عبا بس آید که در جوار قله قندار و
نزول جلال واقع شده چون طرف مغربی محصور بود لکن وجانب
شرقی از بسیدی آب و گل بر تپه بود که بدون سپه مشغول بود
فرمودند که طرف شمالی و جنوبی بکندن جز و بدون سپه بقیام نماند
و سپه طرف شمالی که بیانی که نزول اجلال واقع شده متصل بود
بعد از تمام مرضی قلیخان قورچی باشی و سیاه خان قورلوق
و اله وردی بیک میر شکار باشی و سپه که منسوب با علی حضرت ظل
بود بعد از عیسی یک برادر رستم خان سپه سالار بود که قبل ازین در قندهار

خانه و قلع بخار گردیده بود که بعد از قتل رستم خان در قلعه الموت
مجموعه سجن بود و بعد از آن بمقتضای عنایت شاهنامه رقم بر مجریده
نام او کشیده و در زمره نزدیکان مستظم گردانیده بودند که با کل
فوزجیان و غلامان و نفلجیان و عمله بیوات است سرکار خاصه شریف
و قوشجیان بتقدیم امر فرمود قیام نمایند و طرف جنوبی منوط
بیزدانت برای و اصابت تبر بر تضحی قلیخان سپهسالار و پسر بوداق
خان بکلر بکی اذربایجان و مهدعلیخان اشک فاسی بانبی حاکم ری
و کلب علیخان افتار حاکم اهرمی و فراه و او تارخان حاکم این بخشک
و آقاخان مقدم و پیرام علیخان حاکم نیشابور گردید سپهشاهی مسیح
و دو قسم تقسیم یافت که از آن جمله چهارده قسم بقوزچی باسی و قوشجیان
و شش قسم بقوللا فاسی و غلامان و دو قسم باقی بامر شکرک
و عینی بیگ متعلق بود و سبط طرف مقابل بخش تقسیم نمودند
سپهسالار و پسر بوداق خان و مهدعلیخان و آقاخان و او تارخان
هر یک بکارهای ششمی معین گردیدند اهل قلعه از ملاحظه این حال
ابواب قلعه را مانند درهای رحمت آبی بر روی خود بسته شروع
بآتش افشانی نمودند و نشستند آن تیره روزان چو دود در آ
منزل شعله مانند دود بود لیران فریاد فغان از برون جرو سپه
خاک آن سرزمین با آب ساینده با دفا دادند و بزخم تیره خار از آن
بشت کا و سینه نامهای در خواش آوردند قلندر سلطان که آورد

توب مامور بود آن امر متعسرا به نیروی اهتمام مثبت داده و قبضه
از تو بهای کران در بست گذاشته سه قبضه دیگر مجسرا اقبال فرین
رسانید و با زار این خدمت بجایع مرا فرای یافت یک سپهر ز عهد کعبی
کار دانی او مقرر شد سجان الله خویب هنگام بود که با آنکه چون
بط نامینه در آب شسته بودند همان شیوه آتش دستی بجاری بردند
و با قدم آهنین پل و کله طریقی فتح و نصرت می سپردند در کم زبانی چون
هیأت شتر این در ابدان باطن آن خاکدان مشحون بطریق پیچیده
که از هر یک بدیگری راه نرود و آمد شد تواند بود که دید و بیرون
جد و اجتهاد سپاه نصرت پناه چون خون رفیق که از منافذ کما
بدل رسد آب بنجد سیف و سنان بدن قلعه و حصار رسیده در آنها
پهنا و رجحان که یک اندیشه پای تردد از آمد شد عرض و طو آن
فرسوده کرد تا پای حصار که چون حص حصین فلک دوار بجایست
استوار بود پدید آمد عقل و ورین شاهراه دولتش نام نهاد و خود
خورده سنج شایع فتح و نصرتش نامید پای حصار را سر باز چو چنبد
و دل نارین قلعه بر خود لرزید پای نباشش بر خم تیشه که سنجافان
فرماند از جای رفت و سراسنجان مثل از ضرب آتش افشانی
توب اثر و حاصلت حصار کشای بنر کم همداع شد توب اثر دروش
با و از بلند پنجم اجل کوشش محصوران میر رسانید و ضربت زین حصار
افکن دامن حصار چون جیب حبیبیان چاک میزد قدر اندازان در کما

له بر چشم مورد در شب تاریک می نمایند همه تفنگ وجود در انداختند
بسی خلاصی میدادند و کجا اندازان صافی شست بآب بچکان های دلدار
در بنای عمر و شست بر میدی آوردند بچکان را از خون گرمی و خلوت
بی در و اما راه بود و عقده سرد در کم همه تفنگ که از رسته باستی
میگشود بهر تخی که در زمین ابدان از همه تفنگ کاشته شد جز اجل شری نگشاید
و هر خدنگی که بخون ریخته پرورد خیر از فانی ساختن بری بناورد سه
شده روسیاهان هندوستان با بهر برج و باروی دریا ستان
بپا تا سحر که بگرد حصار افتاده چو قرکان شب زنده داران از بانگ تفنگ
حسرت استگشا نماندند از خواب بیدار چشم حصار نایلان از دو جانب شهر
و شغب نامبر بر سر بسته چون روز و شب نامجو بیننده دیدی بهر چه چهار
نمودی بچشم اندران کارزار ناصف هندوان و سپاه اولیر
چو دود و چو آتش ز بالا وز زیر لپو ابروی خوبان شده فتنه جوی نامهم
تیغ خوابانده از هر دو روی نامبر انگ که از خیل ایران سپاه دوران
روز بود از عهد و کینه خواه نامچنان سوی هندو شش آنک بود که با ساه
خویش در جنگ بود افتاده زمین هندوی چاک چاک نامپراز سایه
بیک کز دیده خاک نام اگر لوتوانی و کر پر بود نام از و نام عدم یک ستر بود نام
دران قلعه بر اهل هندوستان نامچنان تنگ شد عیش از بیم جان
که از نسبت رنگشان تیره شب نام بلب خنده صبح نکشود لب نام
سپاه هندو و دشالی آتش فشان می نمودند و در لجاج و عناد می نمودند

چون آن قلعه فتح الفضا مانند کوه خرابا وجود مسانت و احکام مجتهد
که نانی دریای محیط تواند شد محاط بود و در حین استوار مصلحتی از
ملاحظه چنان بحر عمیق گشتی اندیشه غازیان نظیر نشان در جابریه
هریای حیرت افشا و که آیا عبور از آن بحر بیکران با وجود بارش کس
تفنگ و سحاب کمان بچه عنوان میسر خواهد شد بعد از اندیشه بی پای
و فکر بیکران از ابرایان فرار گرفت که برین سخن جو ب خاک و آب شدن
آن بفاک عبور نمایند به نیروی اقبال بی زوال در اندک نانی آن بنابر
استوار و حصین مسانت شعرا مانند روس عادی دولت بر سر
در همین ایام محراب خان عرصه داشت نمود که بموجب فرمان واجب الاذعان
دور و زور و دلبست شرعی در حضور و بردن سپه نموده و به نیرو
اقبال بی زوال آب خندق را که از رود بهریند منتهی گذشتن از آن
ممنوع بود بحسن سعی و اصابت تدبیر خالی کرده عبور نموده بی پای حصار
شیر حاجی حمیده آ چون ارتکاب پوشش بدون فرمان واجب
الاذعان نمی توان نمود اگر امر اشرف بوده باشد پوشش کرده در
لوازم مبرازنی و جانفشانی بذل جهد تقدیم رضاند تم قضاییم
صدور نبوت که هرگاه مصلحت دولت روز افزون در پوشش اند
توقف و تاخیر نداشته بدینچه صلاح دولت ابد مدت دانند بعمل آورند
محراب خان دامرا بعد از صدور فرمان واجب الاذعان بضرر
توهای آتش نشان بروج و باورها با خاک یکسان نموده بهیانت مجتهدی

پنک حصارنو و ندر دلجان حارس قلعه مزبور و سایر اهل خانان باشما
ایران پای ثبات و یاری قرار نماده فرار برقرار اختیار کرده بارک
قلعه مزبور شخص جت و آن قلعه منین که مشتمل بر چندین حصن حصین بود
بمقابل اقبال خسرو روی زمین منفتح گردید و لویه محراب خان
محمودی بروقع آن فتح مبین بدرگاه جهان پناه رسید و فرمان شرف
نفاذ یافت که بردلجان و تبعه او را از تسلیم بیرون آورده بدرگاه
فلک پیشگاه آورد و ساروخان سردار لشکر خراسان که به تسخیر قلعه
زمین داوود مامور بود و لویه سید اسد الله خان کو تو آل قلعه دار زمین داوود
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و مضمون آنکه چون قلعه مزبور از توابع دارالفر
قدماست بناچار تاج قلعه مزبور بنا بر حفظ طاهر مهلت میبخشد که بعد از
تسلیخ قلعه مزبور را بلا عذر تسلیم نماید در جواب مقرر شد که ساروخان
بدون سپه و جبر را موقوف دارد و نگذارد که احدی از احد قلعه
مزبور تردد و آمدش نماید منتظر فرمان باشد که بدانچه مقرر شود
بعض آورد و با امر اعظام که بمحاصره قلعه قدما را اشتغال داشته
قدغن فرمودند که در قلع و قمع بروج و باره قلعه سعی نمایند و آن
خدمت سکالان فرمان پژوه که بضر تیغ درخشان تاراج
تکلیف کوه مینماید در امتثال فرمان بکندل و کینک بان کشته در وقتی
که چشم بخت عدو در خواب و دیده فتنه انگیزی بیدار بود آتش فشان
دشمن را با داکنا شسته صرصر تا بصوب بروج و باره قلعه در

آمدند و از طرفین نهران جنگند و بعد از آن در اشتهال آمدند و در آن
نوار بر فرار اختیار نموده از حصار شیرطاجی باصل بدن پناه بردند
و در آن روز بسیاری از آن قوم طبعه شمشیر انتقام گشتند و هر کس از
لشکر منصور در آن آشوب جای نقد جان در سر سو و ولای رضار
حضرت ظل الهی کرده در خاک شده بود اولاد و احداثش بنمید عتبات
از خاک بر میخاست سعادت عاقلی که جنس بدن خاکي را بنقد عینا
این عظمه و اقبال این فروخته مناع نعیم جاودانی که جنسی بس که اینها
خریداری نمود و در نمنند صاحب دلی که بخت اقامت این همراه
بر بسته در کلستان ناز و نعیم آن جهانی گشوده بعد از وقوع فتح خنجرین
گدیده دور بین آسمان در بیط زمین از آغاز ترکیب و تخمیر باطنین
آنجان فتی ملاحظه نموده بود و مصلحت سنجی عدل رسا که بهر کس از افراد
انسان از مهر درخشان بشکفته رویان کلستان مهر با ترست چنان
اقتضا نمود که یکی از بنندگان را با فرمان واجب الافغان
زود محصوران فرساده که از کیفیت فتح قلعه کُت و استیصال
بر دستان اعلام و اعلان نماید و رقم اشرف که این خدمت گزار
زیان پذیر بتلفیق و تملیق عبارات و استعارات آن مامور بود
با بنظر بی باسم دولتخان صادر گردید که نقل رقم شایسته
آبالت پناه دولتخان بدانند که چون از زوزنی که معمار قضا و قدر
قلعه ذات المروج جرج اخضر را در نکت سیتی ریخته و ازیس و نهاد بر

دو طغنی برین حصار استوار و بیخه منقطع ابواب مغلقه این حصار را
بدست کارکنان نشود و بر کز بدکان ملک فیج الفضا وجود
بعنی رسول مختار و خیدر کراز و آل اطهار و کذاشته اند چنانچه
کشایش در بیچ ماه بکلیه انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده و این دور بین را
بر صندق انجمنی شاد است بر دشن و بر بافتن قفل آفتاب از باب
وضع مقرر بدست قدرت قاهره شانی گوشت بدین دعا و بلیغیت برین
و الله یحیی و المیتة که این مفتاح جهانگشای از ابا عظام و اهداف
گرام دست بدست بنمایک سیاب همایون آب رسیده و این
کل همیشه بهار از حدائق آمال با بهیاری لطف آبی و نمیده از غایت
تنسم نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره سخت ظفر فحام ما باز
دوست و بیخ افلکیم کبری و جهان ستانی ما بر عالم دراز است و با وجود
نیروی سر پیچیده صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته
همت و الا و نیت معلی بمقتضای عدالت کامله و مروت شامله
بران مرفوش که مورعینی بغفلت بی سپهر مرکب مسعود و خیر
ناهمد و نشد نخست بر شحات زلال نضایح و مواعظ چشم خنودگان
خواب غفلت را سوایه انقباه و آگاهی کرامت در انیم و ابواب
دخول دارالسلام امان بر روی آشنای و بیگانه کشیم که هر کس بر آنها
دیدم بیدار خود را با این ما بین جهانیان رساند از تصادم خلل و تعرض
خواری و ذلل مصون و محروس ماند و اگر با خواهی تیره سختی و بر گشت

روزگاری ازین سعادت محروم ماند امیر سرنجبه اسناد و اقدار
سپاه نصرت پناه کرد و در بوم النور که عدالت پیشکان از زمان عیش
و سرور و ظلم اندوزان را ظلمت شب و بجزرت و امان اعمال غبار آلود
و بانحال نباشد و لهذا در حبسینی که الهیة دولت و اعلام فتح و نصرت
یدر میضوب در حرکت می آمد نیزه روزان بست را که کوب قبایل نشان
از ظلمات جهل مرکب در محاق بود بحضرت رضا جوئی خانی و رفقا چال
خلایقی گنج از روز باز وی شوکت و چیره دستی خود فتح و نصرت آنگاه
فرمودیم و آن گروه فخللان پزوه مناسبت حصار و رصانت دیوار را
پرده دیده آگاه و قفل زبان عجز اندوزی و غدر خود را بی خود ساخته
فرمان واجب الانفعان را تلقی قبول نمودند تا آنکه مقتضای نوا میس
سلطنت عظمی و خلافت کبری جمع از جنود مسعود را بدم آن مینان
و افنا و اعدام آن کم گشتگان تیره غایت و عصیان نامزد فرمودیم
و چنانچه حال حکم والا و فرمان علی که یکی از محصورین و مقصورین است
مشروعاً تقریبی نماید ابواب آن حصار تویر تو بمقلید سیوف در حفا
سپاه جنگجویان و دست تسلط لشکر قیامت اثر بران قوم بی پای
و سردارز گردیده مینان و جو و صغیر و کبیر و جوان و پیر ازین سبیل بیایا
ویران و کل خجرات و جبارت بردلان آن فرج با قاتک بکسلان
و چون اخبار و انداز شیوه این دو دمان والا و سلبه علی بقیه افتاد
با نارسلا فذا الکرام بر ذمت همت عین فرض و فرض عین سینه نم

که آن ایالت بپناه رانند از کیفیت تسلط قوت قاهره و چهره دستی اقبال
زاهره آگاه می فرماییم که اگر گوش هوشش با صفا و فرمان واجب
الاذعان کسوفه قبل از آنکه کار به پیشش میخوشد عساکر منصوبه
بهجاری آن چند ناله الغالبون تصرف در بروج و باره قلعه و حصارها
از اطاعت و انقیاد در آید باز اطاعت پیشگی و خدمت مکانی
آن ایالت پناه را با فخر انجراح مطالب و اسعاف مآرب برکنده
بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر
و پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بقبول حکومت
مخارجی مجال ممالک مجر و سه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اولاد
بل امر ایران و هندوستان تواند بود متماز و سیر افراز فرماییم و اگر
آرزوی وطن مآلوف عنان تاب این عزم صوابش با تابعه و الحقه مآل
عیایات خمرانه و الطاف شاهانه فرموده رضت انصاف ارزانی می
و در نظر کارگزاران و دانش منشی و درست اندیشان نیکو روش ظاهر
و روشنت که قزلباش نصرت تلاش از کشته شدن مجاهدان
نیست و بر جماعلام را بر طراه مقنون شاهان چین و تبار و آنچه
فراوردشمن را بر کف نسیم بهار ترجیح میدهند و مع هذا و فرجوش
قاهره و کثرت جنود با هر چه بر تیرالیت که حصر آن بر خیال دور اندیشان
منصرف و احاطه تعداد آن دست یاری اعداد لایتنای متعززت
و منور و دی چند که معاضدت ایشان در داشتن این جایدوار

است نظماً در او و در برابرش با دایران چون نسبت قطره بدریا و ذره
ببحر و سفید جهان آراست شرح تخلص مبارک ابرو ان در زمان
ز آب خاقان رضوان مکانی و احتمالی آن ملک و لیدر از یاد
تصرف در جهان که بگرفت لشکر و عدت سپاه تو بان ز جهان
بسامع پر و جوان بر سینه خواهد بود و بیدارست که این توفیق
که بنامی آن چند روزی بای ثبات و فرار افشوده در پیش چاه است
ایر و پیش منصور که با صد مات امواج بجا و شورش سیلاب بهلد
دم مسامت و لاف مساوات میزند بای ثبات و کایه قرار نیست
و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت کل نیروی استشن ستمی و غنا
بر اندازی جوئست سرشار غازیان نصرت شعار که یکی نقد جان
بر کف از معدن خواهند و صد مات تو بهما با زده و صولت اثر در جهان
که از بین راز تصادم ایشان علی در ارکان و بروج قلوب مانند بروج
چرخ گردان در دوران است لزم ریخته و پان سفیده آفتابان
از افق سعادت و اقبال طلوع و لامع خواهد کرد و یقین که طرفین
و عطیان و وقوع سود و انقباض آنرا ملاحظه نموده بود و شناسایی
تسبیح خود خود را با من عافیت خواهد بود ساند که بعد از فوت
وقت بمضمون آید که یک فیلم یک نیغمه ما را و با سنا تخم عجب استغنا
بی اثر و نصرت است و حسرت بی اثر خواهد استی و محبوب محمد یک
علام خاصه شریفه بسلا و لاجت فرساده شد و ارتحام مطاوعا

شاد بخان و کاکرخان و نوراحسن و نوریخان و میرک حسن بنیشتل
بروعدو و وجد صد و رفت اهل قلعه از فرژده امان سمعا و طاعتا
گو یان پذیرای فرمان شسته از بروی تضرع و ابتهاج بجهت تهنیه بعضی
اسباب سه روز استمهال نمودند و در روز سوم میر عبد اللطیف
دیوان قند مار را با فیر ز نامی که نسبت قرابت بدولتخان داشت
با چند دست باز و بعضی جناس بدرگاه جهان پناه فرستاده استعفا
شودند که یکی از غلامان خاصه شریفیه از دربار اقبال و بارگاه اهللایان
تعیین شود که در حین خروج آن قوم در تقصیر ابادی تسلط غازیان
کوشیده بمقتضی از خود راضی نشود و جلیس با طرب خاقانی عالی قاپی بیک
دیوان بیک که بعد از وقوع قضیه رستم خان بسعایت مفسد این
مجبوس بود در حین نهضت موکب مسعود حکم بر اطلاق او فرموده مقرر
داشته بودند که روانه درگاه جهان پناه شود و در حین مجامعه قلعه
مزبور وارد کشته بشرف پاپوس و الطاف شاهانه سربلندی یافته
بود بانجام خدمت مزبور مطمور گردید از حسن اتفاق محراب خان
بموجب فرمان واجب الما اذعان برولتخان و تائبان او را اذکر
بر آورده با امر او اعیان در روزی که فرار یافته بودند که بدولتخان
و سایر محصوران بیرون آیند یا بغیلان و اسباب و رؤس قضایان
اهل اردوی همایون گردید و عویضه ساروخان مشتعل بر تصرف قلعه
نہین داور و بر آمدن سید اسد الله خان بدر بار آسمان شعار

رسید نخستین کسی که از محوران کوی اطاعت از شمال و اتران
بچوکان مسافت رفت بود شاه و چنان او ز یک بود که با با بعضی خود
که فریب به قصد و شستند نفر بودند از قلعه بیرون آمد به شرف
با بیوسس سرفراز کردید و سایر امر اوعیان نیز بر سبیل تقابل ابوابی
با احوال و اسباب و تبعه و طقه بیرون آمد به مقتضای خواهش خود بیک
سمت اردوی محلی در حوالی باغ ابوابی که در جانب شمالی قلعه واقع بود
خزول نمودند و بعد از دو روز و دو تنجان نیز با ملزمان خود درخت
اقامت بیرون کشید فرمان واجب الاتباع بصدور سپهت که چینی
عظیم شان که البصار دقیقه شناسان از و فورماز و نعیم آن دراک
مواید چنان نماید ترتیب نیند و از ناکول و مشروب آنچه پاره تر از روی
ناب بر تافتن آن داشته باشد سرانجام دهند و چینی چنانکه دیده

دور میان از ملاحظه طول و عرض آن حیران بود انجام یافت
و آن باغ وسیع الفضا از الوان علی و پرایه کسوت کلتان
پوشید اعلی حضرت ظل اللہی که مجبی مراسم کسری و جمست بائینی
که سربندان را از روی زمین بوس چون فروغ مهر ماه جبهه
استقنا بر خاک نیاز مالد بر و سادۀ بلند پایه بر تری جلوس فرمودند
بکلر بگیان و امر او حاجتبان و مقربان و انباء الملوک که در کنار
اقبال میباشند در حریم قرب و حضور نشستند و سایر اعیان
و ارباب امتیاز از دو جانب سردق حوت و اقبال تا در باغ

سلف آبرو دیدند و از دریاغ تا حوالی خلمه که قریب یک فرسخ بود سپاه
نصرت پناه مستغرق آهن و فولاد از دو جانب برده کشیدند و ولتجان
و سایر همگان صاحب وجود بنظر کیمیا اثر رسیده بشرف پایپوس
استیاز یافتند و در همان روز محمدخان و امیر اعظام و رفقا مشالیه
پرولخان را باروس متولان بست فیلهای کوه مشال کرنا و کوس نفر
آن گروه از نظر کیمیا اثر گذرانیدند بعد از استماع نغامت و لغزین مطبوع
هند لیجان و کشیدن الموعه و اثر به دولتجان و سایر امرارخصت
یافتند و سوازی دوز بخیر فیل که دولتجان خود بر سبیل پیشکش وارفتا
بنظر این خدیو جهان رسانید دیگر سایر اجناس که داشتند بر ایشان
مسلم گردید و عیسی یک با جمعی از جنود مسجود بیدر قبی آن قوم معین شد
که ایشان را تا حدود کابل رسانیده نگذارند که فردی از افراد ایشان نسبت
بایشان نقصان و خسرانی واقع شود و شادینان هدایت تو بنی
توطن بستان برای ایران اختیار نمود و چون طبع مقدس خطاط قدس
بنابر حسن نیت و صفای طوبیت متوجه آنست که زلال دوستی
و ولای سلاطین سلف ایران و هند و ستان که از منبع بگیا
تراوش داشته از هبوب نسیم خلدوت خبار آلود و تیرگی اندود
نشود بجهت تشدید مبانی خلعت قدیم نامه مشکین حمام که این بی بضاعت
بنکارش آن نامور گردید باین شرح در سلاک تحریر کشیده شد که
گوهر الفاظی که جوهری اندیشم آنرا زیور اکلیل مقال اند و لعل آید

معانی که میرنی ادراک نکته سبحان بنفوت شاهشش و آفرینشستاید
شایسته آن بودند بود که کرسی بلند پایه سخن را بدان چو انبر اول
تر صیغ داده نام نامی و اسم سامی آن بادشاه و الالجاه بر بلبلان
سند علی نشانند و از ما همیشه بهار یکجاوی را بشکند و دست
آن سر بر کردون نظیر از تنم نسیم اعلان و اظهار بر خاطر اف بزم
و ولای افشانند که از شمیم عنبر الکن این ریاضین دماغ نکست شش
کلشن و داد تازه و صنف عنده لب ارتباط و اتحاد قدیم بلند آوازه کرد
نهاد احمد و المته که اگر چه بظواهر غایت نعمت عدیم البدل مجالست
و ادراک صحت آما پیوسته در عالم معنی الواب این بوستان بر جو
قلب دوستان نشاده و اسباب مکالمه غایبانه که بسفارت نامه در باند
خاص حاصل میکرد آمده است امید که همان شاه را مبتدا فر و اتحاد باز و دست
حصول آرز برین بوستان بی خزان در از آباد بعد از انطباع لغو
موت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از اشرفات غیبی مستفی
و سنیر است بر لوح ابلاغ می بخار د که چون از آغاز عروج معارج دارا
ایران و ارتقا و مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق
شناس و ضمیر حیانت اساس مرکوز بود که دیده شوق را از خاک استمانه
مقدمه بمنوره عرش درجه سدره مرتبه روشن سازد بنا بر کسرت مشاغل
جهانبانی و شواغل کشور ستانی از احراز این سعادت عظمی و عظیمه
برای محروم می بود درین ایام سعادت انجام که مهمام کلی و جزئی ارج بود

با کلیه رعایت حاصل گردید مناسبت آن بود که رقبه همت و الانست
از رقبه این دین واجب الابد آزاد ساخته باین قریب نزدش
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت مستقر خلافت
از استفاضه انوار رعایت شامله چنانچه شاید بهره ور گردیده
بودند بنوعی که مقتضی عدالت کامل باشد کرده شود و در همین ورود
این دیار بجهت رعایت قرب جواری و ارتباط و التیام آبار و التیام
لازم دانست که با رسال صحیفه که مذکور شد استوده دوستی و اتحاد
قدیم باشد تحریک سلسله ارتباط گردد و چون همین و معین است که
و ایان ممالک همدست بعد از شنیدن قواعد صداقت و الفت و
ارتفاع حسب سببیت و منافرت در بود و بود ویرانند که بر کف نگاه
سبب حادثات با هم مضایقه نخواهد بود در آن تذکره یکجستی
و یکتادی اشعاری بخوابش قدم رفته بود مطمئن بن متیقن
بود که نظر بر روابط بود نموده همت و الا آن عم بزرگوار در انجلیح
ما مول بقدم قبول پیش می آید بنا علی هذا با خاصان و ملزمان
رکاب نصرت انتساب متوجه اینچند و گردیده و چون بعد از ورود
الیه سعادت باین ولایت منسوبان آن دولت الا از نیز
استخوان این دو دولت محکم بنا را غماض نموده چنانچه با بیگانگان
سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نمود بمصروف فاسد اینکه جدا از
در میان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار و التیام

هست در حجب نافرمانی محنتی گردیدند و معارضه باین دوست
صادق الوالد در آینه حقیقت صورت تخلف فرمان این ^{حکامه} والا
عظیم ایشان داشت بر ذمه هست فرض گردید که سپاه نصرت لولایان
تیاویب آن گروه شتاق خذلان نامزد فرمایند لکن حکم نافرمانی
پسوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بداره احاطه در آورده
بفناج جلادیت در کنایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند غایب
ظفر توامان که تشنه امثال فرمان اند در اندک فرصتی بجای سیف
وسنان دردی آن قلاع گردون توامان را از هم کشوند بعد از
ظهور استیلا و اقتدار بر آن قلاع گردون آثار گرویی از محصورین را
که در حین محاصره سالک لک ادب و آداب بوده از مرط مستقیم
حد خود شناسی عدول ننموده بودند بگشاوی تیره عفو و اغماض مشمول
عنایات بی غایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی نمودیم بقین
حاصل درجا و اثنی است که چون بمعنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط
صورت وقوع یافته خبار را نکیز مراتب ضمیر خورشید نظیر نخواهد شد
و ولایات مزبوره و سایر محال ممالک محروسه را متعلق بخود دانستند
جدائی منظور نخواهند داشت چون عرض انسداد ابواب گفتگوی
ماسدان این دو دولت ابد توامان بود زبده الاشبهه شاه
بردی بیک را روانه خدمت والا فرمودیم که حقیقت صدق اند
اخلاص کیشی این مخلص با آن عم بزرگوار خاطر ایشان نمایم خورشید

مسلطنت و اقبال از لاف جاه و جلال طالع و لامع با دشتاه وزنی
مزیل بجا بست معین کشته با تفاق دولتجان روانه کردید و حکومت
دارالقره هر روز بر مجرای بستان جرحی با شتی و محالی بست بدوست علیخان
ز سخته و زمین داد و بچسب سلطان چکمی تفویض یافت و بعد از فتح
و کتایش قلعہ در عرض ایامی که در ایالت خانه و جلال بجهت سزای تمام بود
مضروبید دارالقره هر روز نزول جلال داشت دو ستانوت بنفس
بارکان دولت و ایمان حضرت درون قلعہ تشریف برده ملا خطه
بروج و جدار و کیفیت قلعہ و خصار نمودند و در ارک جلیوس فرموده
بساط خوشی و انبساط کردند چون خانه بدیع کنار تعهد تحریر فرمودند
و وقایع زمان ابد تو امان نموده بر ذمت همه مطالب بخار و احسان
که از چگونگی وقوع این قلعہ کردون فضایی آسمان بنا بر جی در سلک
تحریر شد که ناظر این اوراق را دیده بین کلچین تماشای این بنا
تجربہ ز کشته بچیره دستی اقبال زاهره آفرین خوان و مدح سرا
کردند بر ناظران مناظر ایجاد پوشیده نماند که این قلعہ کردون آسا
که مشتمل بر هفت قلعہ و صیغ الفضا است در دامن کوه لکی که از
غایت رفعت و اعتلا با کنبه خضر لاف مساهمت بسزمت واقع
و تنج آن کوه مسنج محصور بحصاری رفیع عریض که ارتفاع آن
تخمیناً شش ذرع تواند بود شده که یک سواد احاطه آن نموده با
در وسط آن خصار و صیغ زمین مر تفعیت که قلعہ حاکم نشین

موسوم بارک است بر بالای آن واقع شده و از دیوار شمالی قلعه
حصاری مشتمل بر سنگ انداز و مراغل و در و عرض متصل بر دیوار
ارک کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل بر ارک است
دو دیواریکی نیز حاجی و دیگری بدن محاذی هم در نهایت استحکام
و خندق فی عرض همین دیوار شرقی قلعه اتصال یافته و از هر کناری
ارک نیز بهین بیست و دیوار متصل بر دیوار جنوبی قلعه هم انجام یافته
و جانب غربی ارک که کوه لکی در آن سمت واقع شده مشتمل بر سه
دیوار متین عرضی است که بمجاورت یکدیگر بمفاصله بسیار کشیده
چنانچه تا بین هر دو دیوار قطع و سطح عرضی صورت حصول یافته
و هر یک از چهار مزبوره غریبه از حصار جنوبی قلعه بقوله کوه لکی
اتصال یافته که از کشیدن حصارهای مزبوره هفت خلعه متین
محکم که هر یک از دیگری مفروز و به نهایت استحکام موصوف است
بهم رسیده و در هر یک از قلاع مذکوره بر کما و ابار که ساکنین در
ازر بگذر عطش تعب نباید کشید میناشده و چنین قلاع همیشه بصیغه
که دیده میشوند کان از مشاهده آن حیران و نقل مستحقین انداخته
آن در بادیه تعجبی کرد آن است بجا یکدیگر بخت جوان این خسرو
حامان در عرض پنجاه و دو روز بنصف اولیاء دولت قاپوچاق
دسواهی کلب علیجان انتشار که بضرر صدمه باولج پدید و جهان گذرا
نموده و یک از امرای عیان را اسپین زرسید از غریب احکام

که نگارشان از لوازم هند آنت که بطریق سلسله از زمان میرزا محمد تقی
میختم خاصه شریفه از جلوه کبی اوضاع نجوم تشخیص روز فتح و تعیین آن
نموده در آن باب نوشته تعلیم بندکان اعلی حضرت ظل رحمن بوده
بودند در باب طبایع سلیمه را در باب فتح این قلاع مشتمله
الذی ان تواریخ بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیدند
از آنجا که این مصراع که بود اولین فتح صاحبقرانی بخاطر حسب
خان ذی شان در نضی قلبان تودجی شهبی بر تو ظهور افکنند بود
آنکه کلید ملک هند فدا رو علی میکشاید و در فدا رو دست طلبت
مرد نمود و نیز بخاطر سایرین در همان رسیده موسوی تواریخ
مرد و نیز تا تاریخ باری هر یک از اهل طبع و بخاطر رسیده بود
که اجتناباً من التطویل بکارش آنها اقدام نمود و از سمت این فتح
سبب امری که در آت غایت جلوه ظهور دارد آنت که در سن
و رود مشهد مقدس معلی معروض برابر با فنگان سردقات جاه و
کردید که محمد قلی بیگ نوزده حاجم خان والی سابق اورکنج را که
در حقیقت از خانه نژادان آستان خلافت نشان است جماعت
انگیزی نموده نزد خود برده قریب به بیست هزار خانوار نژاد
بجسیت نموده اند چون این معنی نژادان اطلاع مهنویان درگاه کرد و آن
روی نموده بود با آنکه در ضیعه محمد قلی بیگ مذکور مشتمل بر اهل عجز و عبودیت
بزرگه خلایق پایه رسید پوسه ضمیر آسمان بپونده خویش آن دان

که سخت آن آواره پیدا می شد خود شناسی را بقیه و تا در نمود
بعد از آن عطف عنان عزمیت بصوب مفسر و نماید و از آنجا که
نصف و شجر این ملک و ایندیرایم و حصول آن در راه قلع و شهرت
کیتی ستانی بر مدراج صاحبقرانی اتم بود و نیزه آن گروه را بعد
اقبال به حال نهوده عنان عزمیت بصوب مفسر و نماید و از آنجا که
کیت خوشخام همت بصوب این مقصد استی و مطلب علی مخطوب
داشتند و در آثار محاصره عرض کنوید که آن مخزون تیغ سید ریخ
اجل با ساسی سیده شیراز جمعیت ترکان از هم گسسته بر گشته
بودی تفرقه گشته اند زهی دولت بلند پایه و چنان اقبال آسمان
برایه که این قسم امور عظیمه که در نظر ظاهر بینان از غایت صحت
و دشواری در بله مستغاث و محالانت بحضرت باطن قدسی
موطن و ضمیر العالم پذیر بی از کتاب فرسادن سباه و استعمال
نیزه و شمشیر ساخته و پروا خسته میکرد و امید که همیشه بخت بیدار
این خسرو التابرجوان باده شرح افتاح ابواب عیش و باد کسار
اعلی حضرت ظل باری محمدان تقی امر لدر روز خوانان صحابه
است که از نابیدن برک کل در خلوت غنچه و از بس تن با دگر در بند
اشجار جز در اندر پیش نکی اندیشم و جادو کلری خیال و وقت پیچ
برگه تصویر امری بر صحنه ظهور غایبند خون سواد خوانان المواجه
لبنی سواد آن نفوس مشغول اطل انداز خواندن و در یافتن مضمون آن کتاب

الطباخی نسبت بزنجی که بطباقت نفس مطمینة و ادیان معجون رصنا
و تبلیغ در تدابیر مرضی جمل مرکب کوشیده این علت غیر العالج
بسیط نموده اند بدون آنکه از علت معلول نتقال نموده باشند
ساکن بیت المهر الطیبان نمی باشند و گرویی که از نادانی در افزاین
آن مرض مزمن کوشیده اند چهره خیال را با سخن فکر محال بشنند
و بعد از سالکان طریق اطلاق را این فعل وارزون بر شمشیر تفکر
بسته و نقش اندیش مانند نقش نکلین هر چند در نظایر معکوس نماید
در واقع درست نشسته و معلم لبان حکمت آبی خضر نبی علیه
السلام که خواننده صحیفه صحیده غیب بود در عین مرافقت بروانه
شمع قرب یزدان موسی عمران علی نبینا و علیه السلام بدین آیین
ملی طریق تعلیم میسرود و هر نفسی که بنام دانش از آن کتاب مکتوم بر لوح ظهور
منقوش میساخت چون شاهدان اندیش از بر تو تعارف عاری بهما
هر دم مورد و معروضی تازه میکرد و درین هنگام این خضر طریقی خدا
شناسی که معارفی فطرتی خوانای پشت در روی او راقی بود
و بروز انداز آنجا که از باب ظاهر هرگاه عارجان معارج دولت
متعالی بر یزید هر دو صلاح و خوارق عادت پستد این گروه والا را
بزرگه نشانی شهبات و قصور مدارک جالبس نهر پرامامت دانسته
در درو طاعت طلالک می افتند بنا بر ارتکاب اقل فیجین درین سال
یا کتاب شربت ام که منی خاص و عام از این فرموده بودند نمودند و بدین

غبارش به از صحائف قلب است اعتقادان زدودند اگر چه
نخست این امر نظر بر مراعات تو این شریعت مقدسه مطهره
که پوسته بر ذمت است والا امثال آنرا فرض میدانند مستبعد
اما در مرتبه اخیر که ملاحظه مراتب فرود صیقل زن مرآت است
جمهور گردید اعتقاد ایشان در پاس داری حصار استوار شریعت
پروری این سطح اشعه فیوضات الهی افزود و اول مرتبه این امر
بر کنار رود هر چند در صحنی که ابواب مسدوده قلعه قهار را
بفتح جهانشکاهی گشوده مراجعت نموده بودند واقع شد هر چند
مقدمات شرایع تعبیدی است و دانایان را در آن با محال
گفت و شنید نیت اما چون دانش پیشگان را کاهی در تشخیص
بعضی امور تشبیه بقیاس منصوص العله می باشد اگر اندر اعلت
که آشکار است حکم بر تجویز خرم نمانند ظاهر میگردد که دانایان اعمال
این خدیو زمان از کتاب امر مزبور غبار آلودمانی جناب سبحان
نیگرد چه اگر از صبح تا روح از حیوق تا صبح بی فاصله مدام
بشراب افداح روح قیام نمایند چهره سگر از مرآت جهان نمایی
و جنات مبارکشان مرئی نمی شود سب اگر چه در میان مستمعین
چو رستم خنجر زبیا بود زورنا شود از اول شب کرمی آشامیدند
چو ماه چارده از صبح تا شام از چندین جام لبریز بیانی نامبر و غالب
کردد نشانی بلامسئله همیشه جام در این همیشه وقت لرزلال

کامیابی مالامال و کعبه سعادت و اقبال بن خسرو بهمال بیروالی بد
شرح آمدن شاهزاده اورنگ زیب خلیف پادشاه هند و سیمان
بر سر دارالقرارتندار و بی نیل مقصود مرا جعت نمودن
چونکه ناظم کارگاه امکان و رافع کرسی نیاپایه مرصع آسمان هر یک
از افراد انسان را که از جهانیان برگزیده مستداری اورنگ طاه و جلال
وزیرت لغزای ارانگ سلطنت و اقبال بگرداند بفرجای السعید سعید
فی بطن امهر پرسته معاضدت عنایت کفایت حال آن خسرو
بهمال نموده آوازه کوس بلند اقبال آن شهریار عالم مدار را بسامع
قریب و بعید میرساند و سکا شای عادی را در پذیرایی امور مانند
کره ای که اطفال بچش کشته آنگشت بیش آن نمایند فضل انجلی
تاریب بسیار و همین این مقال آنکه بعد از آنکه شاهین اقبال
بیروالی شاه بیروز و بوم قندمار را بجزیه تسخیر در آورده بحان
یکران عزیمت بیروزی و اقبال بصوب دارالسلطنه هرات معطف
فرمودند پادشاه هندوستان را بچرفضایی که بر نیزگی تقدیر روی داده
بود در خاطر هم نشم کشته خواهش استر داد آمد و چون در صین نهضت
رایت نصرت آیات بصوب هرات شاه حسین سلطان ابداب
بابر نقیب خرم و عدم اتهام محراب خان بکلرکی قندمار در داد
آن معنی فرود نموده در هندوستان و بارکان دولت آنجا
خان حافظ نشان نموده بود که اعلیحضرت ظل کردگار بعد از فتح قندمار

بلا توفیق رواند و دارا سلطنت اصفهانی گردیده اند و درین دیار کبک کنگ
و مدو قندار نمازده بر گاه و اعیه استر و او این ملک نصیب نماید
لا محال مرآت حصول چهره نمایی شاهد مامول سیکر و ذبا و شاه هندوستان
شاهزاده اورنگ زیب خلیف رشید خود را با عهد نامی دوست
و ایمان حضرت و جمعی کثیر و جمعی عظیم و گروهی بانو و قیلان کوه شکر
روانده قندار نموده خود نیز با تفاق شاهزاده دراز شکوه پیکر
خود که بر تبه علی عمده است میا ز در و روانه کابل کردید و شاهزاده
اورنگ زیب با سایر عسکر وارد قندار شده هر چند از جمله اهل
اعلام شامحت و جبال آسیات و بروج متبینه و جودران رفیع
استنباط نمودند که ابواب مغلطه آن قلعه کرده ن شکار را بغیر
از نمایند کرد کار کلیدی نیست اما بمقتضای المأمور معذور شروع
در حفر چروکندن لغت و بیرون سینه نمودند و قلچ خان و قباد خان
و خنجر خان و احمد قلچان را بمحاصره قلعه بست فرستادند بطرف
ظل اللہی که جمال شاهان حوادث فردار در آینه صبح امروز میبند
عقبت امور مر نور بر اقبال از وقوع برای العین مشاهده فرموده
ردار السلطنه بهر انت رطل قامت افکنده مقرر داشتند
و دند که لشکر حضرت اثر در اطراف ولایات خراسان منتشر گشته
نزد فرمان شنند تا آنکه عریضه محراب خان شمل بر جالات مذکور
پیامبر خلافت میر رسیده فرمان هجابون نفاذ یافت که

نظر علی بن یسویکن حاکم دارالارشاد و دیوبند و نجف قلی بیک زکند
میر آخور با ششی پیشتر از سپهسالار بسم منغلابی روانه شده بمقت
قلج خان پرهیزاند و در تضحیحان سپهسالار و سیاوش خان قوللرا قاف
و مرتضی قلی خان قورچی بلشی بسر کردی عاگر منصوره روانه شده کتس
و اجده بسر کردی سپاه نصرت سپاه قیام نمایند و حاجی منوچهر را بر
مهراب خان که از شجاعت زمان استند عا نمود که با جمعی
از بزرگان عرصه هستی روانه کرد و ملتان و شرف قبول با غنمه
با جمعی از علمایان خدمت نشان روانه کردید و در مشهد عت
بر اقوان مسابقت حبه با چند تن که عدد ایشان از پنجاه نفر تجاوز
نبود پیشتر از لشکر قیامت اثر روانه شد اتفاقاً در حسینی که قلج خان
خو خان برادرزاده خود را با قباد خان و الله قلیخان ولد بنگاش
و سه هزار سوار با خشت کر شک و زمین داور فرستاده بود
و ابرو کر شک شده دو چار جماعت فرزور میکردند و از نظر فین
وست جلادت از آستین جرات بر آورده با استعمال آلات
حرب و ادوات طعن و ضرب استعمال می نمایند و حاجی منوچهر
در وفا پشت بر حصار کر شک کرده داد مبارزت میدهند
نچرخان و همزمان را آرا بران فراری باید که روانه زمین دور
شده با خشت و تاراج آن محال قیام نموده بعد از مرصحت سپاه
زلباش معاونت نمایند و بعد از تا خشت زمین داور که بهوس

نبیل این ماسول روانه دگر شکست میشوند بخت قلی بیگ میرآخورباشی
که مقرر شده بود که بسر کردگی کلینار نغمه از غازیان جلاد است شمار
بیشتر از نظر علیجان روانه شود برسم ایلیار روانه شده با چاه صند
پانصد جوان که اسپ ایشان همراهی نموده بود وارد میکرد و با اتفاق
جایجی منوچهر و رفقا استقبال خجرجان نموده استنش مجاریه مشغول میکرد
امیر آخورباشی پای ثبات و قرار افتاده از آن کرده بعضی را با ایشان
تیغ درخشان حریف و جمعی را غولین آب نهر بر مندی میکردند و زینتی
که خاطر اقدس منوجه کیفیت احوال لشکر غنیم بود در عیضه میرآخورباشی
مشغل بر وقوع این فتنه و فرستادن روس و کرمانی اعادی بدرگاه
فلک پشکاه رسید و بازا، این جلاد است مشمول نواز ثبات خجرجان
و قلیخان را از اصفا، این خبر ارکان اصطبار و قرار منزلت گشته
منوجه قندار میکرد بعد از وقوع این مقدمه ارقام مطاعه با اسم
علیجان شرف صد و هفتاد کلاه اتفاق میرآخورباشی تا ورود امر
عظام در محلی که خاطر جمع بوده باشد توقف نموده قبل از ورود امر
و عساکر حضرت مائتر ارتکاب جدال قتال ننمایند و اگر باعث
اطراف و جوانب و سد شوارع و مسالک آن جماعه بوده باشد
بطریق که چشم زخمی واقع نشده مقرون بصلاح دولت بوده باشد
بعمل آورند نظر علیخان صفی قلی بیگ شیرازی پشیمی وزیر و سلاطین
لکزی با قریح از شجاعان تاخت اطراف و جوانب ورود نمودند

نعیم نمایند غازیان طغرل و امان تا بابا ولی که کنا را ردوی جغتای بود
رفته علم حرات می افروزند بعد از رسیدن ابن خیر سرتاش
رقم اشرف با اسم امراء عظام صادر کردید که عساکر نصرت کاشرا
باتفاق سیاهوش خان روانه ساخته سپهسالار و تورچی باشی
در کنار میر مندا محلی که مناسب دانند توقف نمایند شانهرا ده آور
بعد از ملاحظه جرات و جبارت غازیان چون بهادر خان افغان
نقد حیات را بقابل روح سپرده بود در ستم خان دکنی را از نواز
نموده باتفاق قلیچ خان و جمعی از امراء و فیلان کوه بنیان
روانه می نمایند و امراء عظام بموجب فرمان واجب الاذعان
سیاهوش خان را با سپاه کران روانه نمود خود توقف میانند
و در ثانی الحال مرتضی قلیخان تورچی باشی را از استکبار بخاطر میرید
که عنقریب بنیان ثبات و قرار لشکر جغتای منهدم خواهد شد
و اینمعنی با سهل و جوه بصحلول خواهد پیوست توقف ننموده خود را
برعت تمام اجسک و طغرل می باید رسانند که این فتح مبین با اسم دیگر
منتشر گردد و در نصیر جمیت نموده باتفاق سپهسالار کجند و سعود
طی میگرد و در تصویره صفوف نموده امراء عظام در قلب لشکر
ایستاده نظر علیخان را که حسب رقم بجز محکمتری معین بود پیش فرستاده
میرا خور باشی را یکواکب تعیین می نمایند و نیز در اقلیخان را بر ناک
بجز یکی آفتابجان را با بعضی از امراء و تورجیان عظام بطرف راست

و غلامان خلمه شریفه را با جمعی از امرای بجانب تبریز میفرستادند اتفاقاً
در آخر همان روز تقارب فائین و تلمانی فریقین واقع شده و بین
این دو لشکر محاربه اشغال می‌یابد میرآخور با شاهی با اتفاق شاهین
آقا و قراباش بیک وجاتی بیک یوز با شاهی غلامان و نجف علی بیک
ولد فراق خان و سایر حجاجه بر سپاه غنیم حمله آورده و کشته نقد جلالت
آورد و انکی را بسکه بنوت مسکوک میسازند و در ایشا و کیر و دار بر بودا
خان بضر سهام مخالفین از پای در آورده آن گروه هجوم کرده دست
بر می‌آورند بر بوداق خان پای نیات افشرده با جمعی از مبارزان
کفایت شریانشان کرده سوار اسپه که در کتل داشته میکرد و در دست
آنها ساروخان طایش با جمعه طاش کومک بر بوداق خان
سبکشان کشته بچلات متواتره عقد جمعیت غنیم را بر آورده میسازد
بالآخره میسازد شب بخور انظر فین دست از جدال باز داشته
باز جامی رنج می‌ناید و جمعه چغتای حنان تاقه بمعک خود ملحق
میکردند بعد از ورود جماعت فرور شاهزاده اورنگ زیب
طبل رحیل کوفته مراجعت می‌ناید و امراء عظام در چینی که تیغ نباشان
مهر رختان از بنام مشکفام شب بر می‌آید بر حقیقت حال واقف
گشته سیاهوش خان را با جمعی از دلیران کار از ما از دنیا ل
دستی تاده حقیقت معروض میدارند چون این خبر بمسابع بار یا فکما
مردقات جاوه و طبل رسید ارتغام مطاعه با ستم امراء عظام

عزیم در یافت که تا نباشتن جبر و نقیبه که چنانچه گفته اند تعیین
نمودن جمعی بحیث محافظت قلعه در آن حدود توقف نموده
بعلاز فرخ قهقار مذکور روانه درگاه کردند و رایات نصرت آبا
بفرزنی و اقبال روانه مشهد مقدس کردند و بعد از وصول در ساحت
مسعود انظرفی که بک فرسخی شهرت با ما و خاصان پیاده باستان بود
روضه مقدسه سرفرازی یافتند و امراء عظام هر چند بعد از ورود در آن
احراز سعادت ملازمت نموده کامیاب خدمت گردیدند و از آنجا
محصوره لشکر هندوستان تا حین مراجعت بجهت آنکه سپاه نصرت
در اطراف ممالک خراسان منتشر گشته بودند و جمیع ایشان
و رفتن قندمار بجهت بعد مسافت بزودی میسر نمیکردید بدست
چهار ماه کشید و الحی در عرض دست مزبور محراب خان بکل بکی قندمار
کمتر بود و اجتهاد بر میان جان بسته با وجود تا بشل قناب و گرمی
هوای آن ملک که رک سگ مانند نمجن میاید در اضطراب می آورد
بنفسه متوجه هر فردی از افراد قلعه گشته روزی یک مرتبه بر دو فرسخه
که قریب یک فرسخ است میگردید و آنچه لازم بتقط بوده باشد
بعملی آورد و در عرض ایام محاصره مقرر داشته بود که سد ابواب
نموده بدستور معهود باز گذارند تا آنکه بغجوی صدق انتم
کل نفس ذایقه الموت ده روز قبل از مراجعت غنیم باطل طبیعی در
تجهان گذران نمود و از غرایب امور آنکه در عرض ایامی که محراب

فوت شده و قلعه محصور بود و همین اقبال پسر والی خلی در ابرکان
 قلعه داری بهم نرسید مگر بعد از وقوع این سوانح چون مشتزما
 دار السلطنة اصفهان عائناتاب عزیت بود از راه اسفرا
 و جاجرم متوجه مقصد شدند و چند روز چمن زادگان مضرب
 سپهر ادق عیلمت کشته از سیرالوان ری امین آن سر منزل مجدد
 و ملاحظه آبشار قریه اخلوید خشت اندوز کردیدند امید که پوسته
 خورشید عالم افروز اقبال این ضد بفرخ فال بوسطه السماء جلیو
 جلال طالع باد و قابع مستنوعه درین سال مرتضی قلیخان قوی
 با شی بجهت بعضی از حرکات که از او صادر شده بود مغضوب و محسوس
 گردیده خدمت مرتضی قلیخان سپهسالار ایران بعلی قلی بیگ
 تفویض یافت و بعد از انقضاء سفر خیر اثر دور در ایالت
 بدر السلطنة اصفهان پر بود اوق خان را از ایالت تبریز و کلانگی
 آذربایجان معزول فرموده منصب عزبور نیز علاوه سپهسالار
 مشار الیه شد شرح انعام بیلان اعلیحضرت ظل رحمن اخلاص نشان
 اهدور دیشان چون ایزد جهان آرا که کجور خزانه حکمت بالذات
 طلای دست افشار پرتو خورشید ابد امن محتاجان کوی اسکانی میدرخ
 بیفتاد بمقتضای عنایت از بی چنانچه کشور معمور افلاک البروق مسند
 آریان کواکب و نجوم زیب و بها داده و اکلین نور و ضیاء بر فرقی
 اعتبارشان نهاده سبط زمین را نیز بوجود و فایض اجدد سلاطین فی سالی

رنگ فرمای بباطراسته آسمان نموده رنگ کلفت ز نایبینه ضمیر ساکنان
غیر بصیقل ضیاعین فرمان روانان ملک زودده بنوعی که فیما بین کواکب
یکی از افاضه انوار خورشیدی زبان زودباد شاه و کدا و دیگر یی بهلدانی
اکتفت نمانت کسور خدایمانرا نیز از افاضه احسان بدین عنوان تفاوت
مربوب افزاستی ز بر سر نهاده مانند نور عالمتاب که محیط مرکز زمین است
کره خاک بقصه تملک و اقدار ایشان داده باینی که هر یک از اجزای
و نبات بقدراستعداد و قابلیت هواد کسب فیض از روشندان عالم بالا
می نماید افزونگی نوع نیز از خط شعاعی احسان پادشاهان که کلید مخزن
آمال است فرخو حال فضل از ابواب مآرب میکنایند محمد احمد که اعلم حضرت
ظلم اللهی را از تجلی صفات مزبور مانند ضیای سیفای عالم آرا که حاجی آثار
انوار که است از زمره تاجداران پیرایه امتیاز در بر وافر فقار بر سر
مخزور صدق از شوق کوهر شهبازیست جوادش چون دل در سینه عشاق
بیاب و دلکان از بیم جود کیمه پروازش مانند دریای آبست حاصل حرق
پیشانی دهقان در ایام جودش چون ابر نیان کوهرت و کیمه باغبان
از زرباشی ایادی کرش مانند غنچه گل بر زرماده کرش که سینه چمنان
فاخره از تماشای کنج شایگان سیر نموده وسایل بیخامان از کنج خوشی
عطایش در سایه کوه در بهم و وینا ساز تا پیش آفتاب فقر و عفا فایده
خونده کنگول که ایان مانند طلال از افاضه نور خورشید بر کمال بی
طبق طلائیست سرشار و غلبه بیدریشان خار خار احتیاج از شکر

حدیثه فاعلمین کلیت بی خار کاتب برات احسانش خط نسخ بر آثار
حاکم کشیده و صیت زر پاشیش چون فروغ مهر نیر از مشرق تا مغرب
رسید هر چند زبان خامه زبان تحریر توصیف احسانش بر صحیفه زبان
و دفتر امکان ناممکن است اما برنجی از ان بجهت اعجاب نظر کنان در
پهلو این انتظام می باید که من استمعان کوهر این حکایت را در گوش کشیده
و بساط خواهش شنیدن اخبار قالی را در نور دزد برد افغان روز مستور نماید
که بعد از مراجعت سفر خجسته اثر در اقرار قندهار و استخلاس آن ملک
دلپذیر بعنایت حضرت کردگار مشهد مقدس مقررات لغزین
چون طرز دانی و خدمت سکایی زبده راه یافتگان سردق اسرار و عمده
بنده کن فدویت شعار مقدم نشین محفلش هفتشاهی بار یافته در
خاطر اقدس طلال اللہی مجمع کلمات ترک و تازی یک رمز شناس
معانی بار یک ساک طریقی بذل نزدیکی ماوی میراتب ^{صفائی} _{سود}
و نیکی رسیده دارالملک ساهی شخب دیوان درست اندیشی ستوده
مجیبی مراسم جاکی و شجاعت مشید اساس شهامت و بسالت ^{کرنه}
خط اعلی حضرت صاحبقرانی متفرد شیوه مردم شناسی و قدر دانی نشان
رجحان الطاف شهریار مطرح اشعه عنایاست کردگار الله و در ^{کتاب}
ایر بخار با شتی بسند خاطر دریا معطر افتاده بود موسمی از ^{بهر} _{را} خطاب
مستطاب مصاحبت از انفا و اقران ایشانجا زنجیده بکری ^{کری}
دارالمونین استرا با که بعد از فوت محرابان در وجه احدی

و انعامی بی اندازه آن شایسته القات را بر هراج افتخار ترقی
می فرمودند و از جمله عطایای آن خسرو اقلیم کشانعام فرمودن
که که چندت مرصع بشش قطعه لعل آبدار و نخی مزین بپو اقیست
شاهوارانجشم شعار که محاسبان را بای اندیش در احصای قیمت
جواهران چون مویک فرسوده در قطع سنگستان گدوزبان بیان
در توصیف و تعریف آن چون تیغ از کشیدن سنگستان تندت
بی شایسته آنخراق با وجود تنج کتب بیرو شنیدن اخبار سلف مسیح
نگر دیده که اینقسم انعامی از هیچ یک از پادشاهان نسبت بر ننگان
بوقوع بیوسته باشد اگر مجموع بالشهای بخشیده فائز را با این سنگهای
کران بهادر کف نیزان نهند چون موازنه بر کاهنی کوه کران خواهد بود اگر
بهر عطایای حالتی این بخش حساب نماید مانند سهام در پیش خرید جهان را
سخا دهند و الی ما کر چه قیمت این احسان در میزان اندیش کران است اما
قابلیت منع لیه که مورد این لطف بکران گردیده صد جندان است و گوهرها
حدیثی که در حکا کردن آن جواهر شین از بحر بکران ضمیران خسرو سخن آفرین
بغواصی مطابقت آن خان دقیقه شناس با حاصل آمدنت که در حکا
کلامولج در بای بیعت پادشاهانه مسطورا فوق را بدان استحقاق آن
کان مردی می افتد تا آنکه جلالشان معروض میدارد که چون قیمت
اینست تخم که آنها انلان بر ترست که در مخزن حوصله خدیو است کلان
کچند شایسته چنان است که طرز کریبان و زیبایان خسرو صا حقران

خروان استقراری باید که خانه عطارد از او در وقت خنک شود و دو اتم ^{مست}
نم و فرم گرداند و اگر نه بود که هر گز اینها در خزانه شهر باران و بحر
عمان بجان است حتی از شوامه صدق این سخن بر آمدن که هر از عمان و اصل
از بدخشان است که یکی از چهره نامی خوششید تا بان و دیگری بندرا احسان
بر بیان رطب اللسان است و اگر این در صلب معدن مخزون و آن در سیم
مختلف کمون بودی پر تو این بیان بر روزن استماع شنویدگان
ساختی صیرفی جواهر ابدار معانی دادند که در میزان اندیشه بنشین این سخن
از هر چه داده شود گرانها برود دیده بنیایان با بهاتر است چون در
بدو سخن تشبیه اعلی حضرت ظل رحمن در بدل نفوذ بیکران بخورشید درخشان
کرده شد و خورشید درخشان را احسان برود و کونی باشد یکی با باز
قابلیت مواد که بسبب آن سنگ در کان و کل در بوستان کسوت
علی بخشان می پوشد و دیگری انعام را یکان که بنیایان را ^{لا حول و لا قوة الا بالله}
خون بنیائی از فیض آن از عروق نگاه می پوشد بر ذمت خانه داسان
طراز کارش انعام عام این خسر و کینر و غلام نیز از منقرضات است تفصیل
این اجمال آنکه روزی در حین توجه بموکتب مسجد بشکار میزوبائی بزبان
بیزبانی معروف داشت که مبلغی از مال دیوان که بتجمل الله بیک ملامت
مقرر بوده بر رسم ساعده باز یافت نموده بسبب ضیق حال و کثرت
عیال قادر بر اداء آن وجه نیست و محصلان دیوانی مطالبه آن می نمایند
و از بیخست در درام غاب و مشکبه اضطراب گرفتار است بر زبان و

نرجان که از تصدیق آنکه مجموع وجهی که اندک کجیل از بیگانه ملایم بسبب
متوجه مردم است و مطلقاً نمی نمایند چه مبلغت ارکان دولتی
قاهره معروف است و استند که مجموع وجه مزبور قریب بسبب هزار تومان
می شود که به تحصیل محصلان مقرر شده که بوصول رسانند و اگر بکسب
ثروت و کثرت موقوفه چون ضمیر از چند و نیت بلند شاهنشاهی
راضی نیستند که کام آرزوی جمعی از شهدای نعام شریف و طبع کردی از راه
مراجه امید پندارند و باین باشد تمامی آن وجه را که مرایه مسعورین
خراین چندین پادشاه صاحب دستگا و تواند بود بخرید و تصرف
مقرر فرمودند و بنا بر این جهت که از کار عالم کشودند امید که بپوسته
سحاب احسان این مطلقاً بر حسن از دریای بی پایان که هر بار باد
فوت مرحمت پناه میرزا صاحب الصدور کاتک محروسه و تفریحین امر
مزبور بصدقات و بیاد پناه میرزا مهدی ولد مرتبه پناه موسی البیه
بر منزل شناسان طریق حیات و سالکان فراز و نشیب طوایف
پوشیده نیست که خیمه بدن و کلخ تن را ختام صانع حضرت بزوان
با و تا دستخوان و طناب زوده و شرابان و استوانه و انفاکس
نسیمیست و زان بر بای داشته از قوی و حواس فراتان قوی است
برین خیمه حساب است و سرای سیمیا بنا گماشته اقامت درین منزل لغز
چون خانه ازین بجهت مسافرت و تمکن متکلمان در آن حاصل از برای
رحلت هر چند این بنا عجیب در نظر جمعی که نگاهشان از بساط ظواهر

نکند شسته در عین بنام هرمان استوار است اما در چشم کردی
که خواص بکار در یافتن همغان سبلا ب بهار است اگر پاره دوز
وقت جاذبه آنا فنا برشته مشروب و رفته ماکون در صد در فنی
و فنی آن در نیاید این لباس چون خرقة گو باد از هم پاشیده
و ریخته و کرد فنا بغزال اندر این بر جیب و دمان آن بخته میکرد
و اگر فراش نفس یکدم دست از رفت و روب آن باز دارد این
کاخ در کرد عدم سوز و مانند جاب برداخته از هله در دریایی
معمور میشود بنا برین امر تا که بر درین سال رحمت پناه غفران و نگاه
بیز را عجیب الله صدر مالک محروسه که عالم انسانیت و مردی
و جهان فرشته صفاتی بود سفر جهان را بر توطن این زندان اختیار
نموده بیاری رحمت و راهنمایی مغفرت روانه بخت شد و منصب
جلیل القدر مومی البیه از تاریخ فونت مستحق کجالات جسمی و نسبی بر زاهد
خلف صدق آن کان سخا و مروءت تفویض یافت ذکر
ایات نصرت آیات بد بلاقات مبرم و بهمن زیاد و اشتغال عیش
و عشرت و ببردن کار بجا به بدایع کار خالی از الفاظ عربی گاشته
در هنگامی که طبع فروردین در مابین شکفتگی بر روی روزگار گشوده
و طاوس گل از نهانخانه پستی بر فرازش آخار سنی آغاز بر فغانی بود
من بر این در خیارش بدان پوشیده و بیاد و امن ابر بهاری در پیش
یا دور کل فرزند کن کردید نه در استان چون بیکران از سلاطین

سرمست و بهوش و چون شاهان گلشن از آرزوی هم آغوشی مرقط
خوش نواد در جوش آمد که نیکان کو کو نواد از نذر خوانان بلند آواز سردرخت
تا بهنگ ساختوش آغاز نهادند پادشاه فرمان روار که پوسته
کامیابی بگریز و تیغ جانگیری و دشمن سوزی خونریز باد خواهش آن
در دل پدید آمد که در ملاقات سپاهان و شیراز از دیدن کلهای رنگارنگ
و شکار مرغان آسمان آهنگ شادی اندوز و بهنگامه افروز گردیده
در روزی سنجی از مرصه توان گفت افزون بنیروی اخترها یون
درفش در نشان جلوه طاقوسی نمود تخت باغ مینو سرشت کوه را کرد
لشکر یون دیدن نرسد چمن افروز تو تباہی پیش کشید و نوای
این مژده بگوش خوش نشینان آن کاستان بهشت نشان رسیده
بیخ روز آن رشک بهشت برین از جشن پادشاه روی زمین مانند
میزه زار آسمان که از فروغ اختران لاله رنگ بهار سازد بیخ
بگلهای تیشی چراغان آراستگی داشت در باجه بزرگ آن کلدار
منزله تو چو جلغان آراستگی داشت در باجه بزرگ آن کلدار از بر تو
چراغان و سپاهای کردان و جنبش ابروان مال رنگین تدرول
پدیده آمد گردون کردان را از رشک آن هر خون اختر در تن
فسرد و آسمان با آن هستی دراز آهنگ است بیخ روز را در شمار زنگ
خوشمرد چون روزی مایه کساری بخوشد بی سبزی گردید به نیروی سخت
و بلندی پایه تخت از راه چشمه مایه روانه سیاق سبزه چشم و گردان

و سبب و بهمن نزار شیراز گردیدند و استی آن دشتنای بهناور
نیز سبب باری کلهای رنگین چون دامن گلچین بدیده میشدگان در
می آمد و از افروزی رستینهای رنگارنگ ناشای را کمان میشد که
مگر چهره زیبا رخساربت از تاب باده ناب کل کل شکفته با کاروان
بشت را از کرا نباربت بارگیر در میان راه خفته آبی روشن تر از آینه
دل بجز نکستی بر روی سبز نای رنگارگون روان و هوایی مانند دم
جان بخش عیسی بزنده کردن افسردگان کل لاله بهر سو گردان هر روز
سرا برده برتری که مانند آسمان خانه کردانش بخت در کشتی کردن
سربندی می پذیرفت و در کل از مینو سستی با آسایش می انداخت
بندکان درگاه و راه یافتگان بارگاه در بندگی آن برگزیده خروا
بام تا شام و شام تا بام مکتبیدن ساعدهای دوستگامی گردانده
از لایحه دل می بستند و چون نهال که از باد بهار در جنبش افروزی لایحه
از نیروی بندگی آن سرورد مبدم بر جو یا بر زندگی میر ستند
گاهی بزم افروزی باده چون کشتی بر آب شنا می کردند و پاره از
سواری باره باد تک آب رفتار کوی پیشی از سپهر تیز کرد
می بردند بدین آیین روزها پیوده شد و دشتها در زیر پله
اسبان نوردیده آمد تا بزرگ هاجون و لشکر از شمار افزون بسیمیر رسید
و آن جایست و لکش و بهشتیست در زیبا بی بر سا چشمه آبی از افروزی
کآن شهر بردن آبت روان و از سر آن کوه از زمین کشته بدین

ریزیت کمان توان کرد که ابی باین بسیاری و آبشاری باین
بلندی درجائی دیدن هستند یا از جهان کردان و پیرسال شنیده
چندین بار برکنار چشمه و پای آبشار جشن داشته ساغرهای بر
نهی ساخته و از برای سنگار سخن بر کرد آن دشت بر کل تاختن گاه
باین مکان که راه یا فتنگان بارگاه کردون پیشگاه اند سوار می نمود
و برخی با گروه پوشیده رویان که مانند آب کوهر در پرده بر سر راه
سخن می نمودند مذکور رحلت نذر محمد خان والی ترکستان
چون چش ار روانه شدن بدان سوی برزنگی نوی نوشته است
زمینداران مرز خراسان بپای تحت کردون نشان رسیده
که نذر محمد خان پادشاه ترکستان دیگر باره از نیرنگی سپهر کردان
دوران خانان شده بوسی دریافت بزم برتری روانست
و شاه نظر بیک اوزبک برای هماننداری با کهنار تومان اثر
و منسقات بشمار فرستاده شده بود و در همان روز فرستادگان
نذر محمد خان دریافت پای بوس نموده نوشته از و آوردند که چون
از رکذ رکس سالی دشوار داری او را روی نموده و امید آن
ندارد که باری دیگر جابه هستی را آوردان زندگی از سوختگی این درد
میرون آورد آرزو مند این می باشد که پس از روانه شدن کشور
نیستی بیک او را روانه خاک پاک مدینه نمایند و از بهر بمانندگان او
آنچه شایان سپند بندگان کوی دریافت باشد بجای آوردند

هنوز فرستادگان او در درگاه خسرو گیتی پناه بودند که نوشته
پشاه نظر بیک در باب پیرو نمودن پادشاه ترکستان جهان
گذران را به پای اورنگ جهانگشایی رسیده و فرمان خدیو جهانپناه
از برای آوردن پیکر او با بازماندگان سپاهان نوشته کردید پیشانی
والا بسوی بهمن زار فرستاده شد در آن سرزمین هر روز سوار
بناختن اسپ و باختن چوکان و انداختن تیرو برداشتن بندکان
و نواختن سازهای دلگشا و گرفتن جام و کشیدن بادبانی اندوه
همگامه فسروز بزم خوشدلی میکردیدند و در همان روزها میزاهد
صدرایان از برای دادن آتش نذر محمدخان دستوری رفتن سپاهان
یافت و باین پیشی و شیره نخت پادشاه فرار و اکامران
و کامیابان خوشدلی میدادند تا هنگامی که تاراجگران هوای مهوایی
جامه کل منبذی بهار را از پر روزگار بر آوردند و هزار دستمان
خانه پدیری کلشن را در بسته بر همان بیگانه سپردند هوای شهر
جلوتاب آرزوی شاهنشاهی گردید و هوس گردش دشت سپاهان
پای در دامن کشید سر پرده شاهی سوی سپاهان روان سپاهان
از خوشدلی چون زینجا جوان شد روزی باین پیش از برای کمانداری
هوسواری فرمودند چون تنگ کشیدن تنگ یکران را از سبکی جوان
بانشیدار در این رود در آن کار سخت کوششی بجای رزفته بود از آنجا که
کاری که روی نمودن آن ناگزیر است هر آینه روی می نماید و در حکم

کمانداری که ژوی نمودن آن ناکزیرست با پادشاه نیک اندیش ترا
ناچار زور بر خانه دکان وزین بایست نمودند زین محمد بن محمد بادنگ
آتش رک بیکسوی در جیش آمد بمبازم شیوه چالاک و بهادری را که
جان جنگامی که باد سبک پرواز ما مجال دم زدن نمی ماند مانند شاه باز
بلند پرواز از فرازترین بسته خود را بر زمین گرفتند جان جانداران
از بیم چشم زخم لرزان و شبیه دلنای بندگان در کوره تفسیر ^{مماس} عجم
که از آن بوده هزاران درود آن سرین بر دادار جهان آفرین نام
که این که دستور با سبانی کشا پذیرفت و پیکرهای پرموده و در ^{مماس} عجم
افزوده از لوجان خوشدلی گرفت پس از آن با بخت فیروز و اختر جان
افروز روانه سپاهان شده روزی چند ما آن شهر پذیرد که جان
خوشدلی و کامرانیست در آمدند و در میان خانه زوال که آسمان
بلند پایه را از بس سرافرازی پست و ناز می دانند نشنستند
در بازماندهای نذر محمد خان و مردم نذر محمد خان زمین بندی بوی ^{سید}
بسیور عالی سرافراز گشتند و بشیوه مستحین شاه نظر سبک با بازماندگان
آن پادشاه بلند جایگاه با خواسته بسیاری که از آن خروماند
بود و بهای آن زیاده از صد هزار تومان میشد بسوی ترکستان
فرستادند و نام در گذشتن آن پادشاه ازین سرای سپنج و جای در
در پنج خانه همیشگی بنده درگاه در رشته نگارش کشید نامه که در
تغزبه نذر محمد خان بسلطت پناه عبد العزیز خان نوشته شد

سالی
تا اسامی آنها عظام از وجود اخلاف کلام باقی دارد و حلا و حلا
میوجب اشتها را شجاری باشد بنای مسکه چکنیز خانی و خاندان
عظیم استن قاین از وجود سلطنت پناه عبدالعزیز خان استوار
و اساس این دولت والا بد عالم اقبال آن خسرو عالی تبار پدیدار
بعد از طریق اظهار محبت بکیران و مودت بی پایان که میگوید
دوستان را عوان بدان آراسی مکی میدارد بر لوح ابلاغ و اعلام
می بخازد که از اینجا که بنیان ابدان انسان را معمار وجود انس جهان
بر آب روان عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان فراخ صنیع
بطنا ب شریان و ستون استخوان برافراشته پیوسته این بنا
رفیع اساس از تردد انفاس در زلزالی و این خیمه گردون حماس
از بهبوب نسیم حوادث در اختلال می باشد اگر با فکندن لنگر اندیشه
اطباء و حذاقت پیشه کشتی حیات انسانی از صدمه چار و موج این بحر طوفانی
ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا و مرسلین و ایله راشدن سلطان
ماضین غریب بحر زخار نیستی نمیکردید و فردی از افراد ناسل این کس
ناگوار بر سر نمیکشید هر چون این منزل و نشین جای توقف و شایسته
تصرف نیست پس ندیده ارباب هوس تواند بود که از نظراف
این دکان پرزیب و منزل پرفریب دل خود را که همین تخته آن
متاع بی پایان و آن منزل جنت نشان است برداشته بقدر معین
هستی که در بار باب احسان رازق انس جهان بدان موقوف است

فناخت نموده بر فونت مطلوبی و لطف کشتن مرغوبی مناسبت و متاب
کودینه حرارت امور نسبتی را چشمه‌ی دلساط قیمتی حیات را بچیز
و بر حسب دینی دانند و زرشته و نفس پاره پاره معلوم است
که دل بهستی ناپایداری نتوان بست؛ اگر و بی که معلی لطف بزوانی
شرح کهن اوراق ایام ما خوانده و غبار مال اندیشه‌های باطل از
دهن ضمیر افشانه اند از گران‌خوایی دایه دنیا بردل لاری وار چینه
آبای علوی بر خاطر خباری ندارند بقتین حاصل است که آن سرگردانی
اربابی یافت نیز از وقوع قضیه ناکزیر سلطنت و محضرت پناه
که در حقیقت دین واجب الادی حیات را بدامن محصلان لیلی و ایام
شمرده که هر خورشید فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب غضری بر آورده
آئینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و عمر عزیز را که قدر آن
شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مزیات الهی صرف نموده
ایام حیات را بسجود شکر و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را
در وقوع این قضیه شریک غالب خود تصور خواهند فرمود چون
در چینی که آن سفر کزین ملک بقار کارگمان قضا حطف عنان
از دوزخ و در بر برای سرور میفرمودند خواهش آن داشتند که
نفس مطهر ایشان نقل بدین مشرفه علی سکنها الف الف السلام الخ
کرده شود و قیام بقدم و صایا بمقتضای قوانین شریعت فراموش
رضای او دنیا و اوصیای باشد لهذا بر ذمت همت لازم نموده که بی

که بعضی زبانی موصوف باشد بر فافت سلطان و سوبان سلطنت
پناه مزبور نزد آن زمینده اوزنگ سلطنت فرستد که تحقیق
آن و نصیحت سلطان خاطر والا در نقل نعلش آن مسافر بقایا بداند از بد
الاشباه شاه نظر بیک رار وانه خدمت سامی نمود که بد آنچه
زبانی آفتاب ضیا اقتضایا مقرر فرمائیم که پیشکاران دولت والا
بعل آوردند که اکب آمال از آفاق اقبال و اجلال طالع و لامع باد
و قایح مسنوعه درین سال محمد علی بیک ناظر بیوتات و در اینجا
نموده واقف دقایق خدمت و بندگی محمد بیک معز الممالک و لد مرحوم
حسین بیک قباچی که بشرف قرب اختصاص داشت بمبض مزبور
بر فراز گشته خدمت معز الممالک بحسن بیک برادر مشارالیه
مرجع شد و هم درین سال مرحوم سیاه و شخان امانت نقد حیات را
بمحصلان آن سپرده تولد افاسی کریمی با ایالت کوه کیلویه
بواقف رموز خدمت سکالی الله و دردی خان امیر شکار باش
نقلیض یافت و ایالت استراباد که با ایالت پناه مزبور بود بمحمد قلیخان
ولد سیاه و شخان عنایت شد شرح آمدن شاهزاده اوزنگ ز خلف
دشاه هندوستان بلر دیار بقصد استرداد دارالقرار قندار و مراجعت
رکنه سخنان دقیقه شناس پوشیده نخواهد بود که دادار بخانیزده
مزان که انتظام فہام جمہور را عموم اصناف بنی آدم منوط و مرطوب
خواهش ارادہ دولت رشتہ رشتہ از افراد کتاب حکمت را

لعبارت از انسان خاک بنیان باشد با وجود تاین خلق و خلق
اندام و خدائی که اطاعت فرمان فرمای ظاهرست نموده و رضا جوئی
و خدمت سکالی ایشان را بر عموم برآید واجب فرموده در صورتی
که این عاملان را که سلطنت و خرویی بمقتضای طلیت حضرت باری
مروت پیروی و عدالت شعاری نماید از هر دست دعای تحصیل
ستونی متین جهت استقرار و رنگ بلند پای به بنانی مینمایند و از آنکه
که به پوسه کار این بر لرزیده کرد کاری میانی کیر و در او را سخت حال
و قال لفقوی حدیث نبوی و جناب مصطفوی که ^{بصفت} ~~بصفت~~ رعیت
مسره شهر ساخته و عرصه هستی از وجود مخالفان پرداخته می باشد
تفضیل این اجمال و مبین این مقال آنکه بعد از آنکه رایات نصرت
و اعلام فیروزی دار را از عیالقت سیرم و شیراز بر کن خلافت
و مق سلطنت که عبارت از در است سلطنت اصفهان بوده شد جزا
واقع شد چون در سنه سابقه که لشکر جنجائی بقصد استرداد اقرار
فدایار در حرکت آمده بی نیل مقصود برگشته بود و خاطر اشرفان
بجمیت کرائیده و لهذا پوسه بعیش و نشاط و شکفتگی و انبساط
اشغال نموده اکثر اوقات بلاعبه جرید بازی و چوکان و تاختن
بکران و شکار جریغ و شاهین و باز و لوز سنگامه آرد و عشرت اندو
می بودند و بجهت رفاه حال لشکر و سپاه قیامت حشر حکم جمعیت
یاده و حرکت مبارزان مملکت ^{بنا} ~~بنا~~ نفرمودند تا آنکه پادشاه

هندوستان را دیگر باره هوس استرداد در امپراتور از قندمار در خط
سر بر زده شاه زاده اورنگ زیب با عساکر بیشتر و قیلان
گوه کردار و تو بهما دارو ما آنها را سوارانه بقتل مار نمود او مار خان
بکلر کی فکر و رودش که هندوستان را بپایه اورنگ سلطنت و سر پرده
غرض نمود بعد از تحقیق این معنی مناشیر و فریادین جمعیت سپاه نصرت پناه
صدور یافت که در حرکت آیند و علیقلیان سپهسالار بیشتر
از ریابت جاه و جلال روانه شد علیحضرت ظل الرحمن در ساعت
مسعود و زمان محمود بیخ می نمود نظام عباس آباد از دار السلطنه
اصفهان که انتخابت از کتاب هشت بهشت خلد برین نقل مکان
فرمودند و تا فراهم آمدن سپاه از اطراف و اکناف ممالک محروسه
عساکر هند همقد و یک روز مشغول محاصره بود بیرون لقب و جبر
اشتغال نمودند و در آن امر بقدر مقدر سعی و اهتمام کرده بعد از آن
مدت مسطور استماع نمودند که سپاه نصرت پناه رسیده اند و کوس
سعادت کوفته مراجعت نموده اند هنوز الویه دولت و اعلام سعادت
از عباس آباد در حرکت نیامده بود که خبر برگشتن آنها رسید و ارقام
مشتمل بر نمعنی با ستم بکلر بگیان و امر او حکام ممالک محروسه صادر شد
چون هوای دار السلطنه اصفهان بسبب فراطحارت از منتهی اعتدال
سرخ شده بود و بهر دلیلی و اقبال بصوب صواب یلاق بره
در چشمه زاینده رود روانه گردیدند و در آن سرزمینها که بعد از

نیاه و کثرت گل گیاه مذکور السنه و انوار است اقامت نموده در ایام
اقامت آن مکان نزاهت اثر کا بهی بسرچشمه محمود که از فاقه
صفا و غزابت منشا تعجب نظار کیان صایب نظر میکرد در روانه
بعضی اوقات بشکار یکبک اشتغال میفرمودند و درین اثنا بسبح
ابن تادکان کر میس کردن اساس خبر آمدن کلکک شبیاشینه
عنان غزیت بد انصوب صواب معطوف کروانیده بخوشی و خوشی
از شکار کلنگان آسمان آهنگ استند از نو و نو و در میان روزها
بالتوعلی یال بلجی عبدالعزیز خان پادشاه و الاجاه ترکستان
که بجهت شید مانی دوستی ارسال نموده بود بانامه صداقت تلمیح زمین
بندگی نمود و بشرف محالیت مجلس خلعت مشاکل سرافازی فیه از سیر
چراغان سرچشمه کند مان و آتش بازی غریب که هرگز چنان تماشا
ندیده تعجب و ز کردین رخصت انصاف حاصل نمود و اسنان
شکار نمودن نیران بحسن سعی خان روزان ابد در دجان امیر شکار با
تدبیر و المنة که از فیض سحاب قبال این آفتاب بهر کمال و سایه
حضرت ذوالجلال امور غریب و رسوم تازه که در هیچ عهدی از از منته
سابقه سلاطین ذوی شان را توفیق تماشا ای آن نشده مانند
شاه پشیر و نیز که در فصل بهار بر اینهمای قوت نامیه سر از در یکچه ظهور
بر آورده سوکش دیده بیش نظار کیان مشکل پسند میکرد و دو پرده خفا
از چهره نمود کسوده زین بخش محفل امکان و زینت افزاینگا

{ خشکیان میشوند ز بی فطرت بند و نیت ارجحند که در قیام آموزند
که موهنکافان را در حل آن ناخن اندیشم سخته و بازوی توانایی
بسته است بیک گوشه ابروی القات این خرواقیم کشا سیکشت
و مسافران اقلیم وجود را قبل از وصول بشهر بند امکان در طریق
بالتوکی تماشایان کلشن ایجاد می نمایند آری هر که در سن امتیاز
در دبستان نمایند آلی خوانده باشد از استادی نیاز و شیوه های
سنوده اش در تازی و عربت ثانی اشین اعجازت تفصیل این ^{احمال}
و مبین اینحال آنکه بر نکته سنج سخندان که بمیانچی نتایج کتب سلف
و شنیدن آثار خلف اطلاع بر احوال خروان ذوی شان از امروز
تا زمان حکومت پیشادیان یافته باشد نظا هر چه که در هیچ زمان
از از منته باستانی نبود که خروان کردوشان شیران را سگاری
نموده مانند بوزان معلم دست آموز و فرمان پذیر بنموده باشند
این امر غیب و شیوه عجیب که در زمان دولت این خسر و کسیر و غلام
رلیج کردید جان بود که والی عربستان و سایر خوانین ذوی شان
جند غلامه بچه شیر اضافه پیشکش در میان نموده بدر بار آسمان
فرستاده بودند چنانچه رسم پادشاهان ذوالاقتدار می باشد در
روزهای جشن و هنگامهای بارعام مجبه عظم شان و توهم کردگشتان
شیر از ابر در اقبال می پیشرفت تا آنکه بخاطر اقدس و ضمیر مقدس
بر تو افکن کردید که چرا نتواند بود که شیران را بطریق پوز تعلیم صید افکنی

نمایند و کوی تفوق از سلاطین سلف که باین فکر نیفاوه اند نمایند
هر چند ابعینی در نظر قاصر بدرگان کوتاهه بین که بدر ساجی نگاه شان
در سباط رسوم و عادات مبتذل نگذشته بسیار بدیع و بعید نمود
اما از اینجا که در نظر دید دقیقه بایب حضرت ظل اللهی غایب کم شایسته
بوا یافته و خالق طرز در این محرم بزم ضمیر علیجمنت خاقانی الله در
مصاحب و قول آقا سی و امیر شکار باشی و بکلر کی کوه کیلو به امر فرمودند
که بعضی ای که مقرمی باشد در شکاری نمودن سیاه مزبور بذل جهد
مبذول دارد که چون سیر متزبات مانده دران بهشت نشان سلسله
جنان عزم و الاست در هنگامی که رایات نصرت آیات بقصه کما
در حرکت آید نیل بن مامل منشور باشد حتی آن آشنای فطری
غرایب امور درین امر عجیب بد طوئی بکار برده در اندک مانی بروقی
مدعا سر انجام نموده معروض گردانید که بطریق که بخاطر اشرف ضمیر
مقدس پر نوا فکل گردید بود مطلب حاصل و طلسم تعجبات مردم طلب
گردید و هم دران آوان رایات نصرت آیات را از ایلاق
بمراجعت واقع شد و دو سه روز در باغ عباس آباد توقف
بی آنکه داخل دارالسلطنت اصفهان شوند متوجه مازندران بهشت
نشان گردیدند و امر فرمودند که بشیر انرا همراه آورند که در شکار
کا همای آن ملک و بیزیر که مشهور بجنون و خوش انواع بهائم
ملاحظه شیوه صید افکنی آنها کرده شود و در هر منزلی سیر و شکار

استعمال نموده سو بساعتی که نوا کند بدان تقویم از فصل از مردمان
که گویند در آن مکان زیست بنیان هر روز بپوشید و شکار کشتن
نساغزهای سرشار و تماشاخانه باغ و بهار بزم افروز و طرب اندوز
بودند تا آنکه روزی از روزها بخاطر اقدس حضور نمود که چون اسبان
تاب و توان حمل شیران نیست که بطریق یوز بدان عنوان در شکارگاهها
همراه باشند و نیز آمیزش شیر و اسب معدورنه معمها بر روی گردوها
ترتیب نموده همراه داشته باشند و مدتی بدین عنوان بشکارگاهها
بمیرسد همه وقت از ملاحظه صید اقلی آنها بطریق انبساط و انبساط
می سپردند و چون بعضی اوقات عبور کردند و آنها از آب و گل شوار بود
و امر اشرف از محمدن نفاذ صدور یافت که محضه شیران را بر روی
فیلان کوه بنیان که در حین فتح دارالفرارقت در محیطه اقر
در آمده نصب نمایند که همه وقت همراه باشند و چون را ام این دستا
غایبشان نیزه نیروی سبکی از بار یا هنگام بزم قرب حضور
همه اوقات ملتزم رکاب منصوری باشند بی شایسته اغواق
و ارتکاب استغراق کبر شکاری بدین خوبی و صیدی بدین مرغوبی
در عرض ایامی که سایه شمال دنباله دو موکب جاه و جلال است و به روز
ملاحظه انواع شکارها مینمایند دیده و از جهان دیدگان در رسال
نشیده بصید شیران مانند عافلان دانش پیشه مشتمل بر رعایت
شیوه ستوده حرم و پاسداری مراتب احتیاطی باشد و رفع

مغزت خرم از چوبت نمی پز آهین بر دوش و در ترک پرین
بی صرف پوی هزار پند عاقلان در کوش کند در هنگام گرم تازی
با درامجال نبت که معنائی نماید و هر صدی که بقفل چکال در هم بست
منقح تدبیر هیچ چاره جویش نکشاید در پیش تیزی چکال آهینش
جامه آهین چون پراهن حریر بی نبات است و گرفتار سنجید قهرش را نوب
از خلاص و نجات در بزم ظهور صد بندی رسیدن برد و پیش
مقدم نشین و در بساط انما از فرصت انداختن شکار ابراهیم
جیس و قون قطع نظر ازین معانی کرده شهر ماری چنین را زین معنی
چنان می نماید که شیران بجای کلاب حکم هنگام از شکار ~~نشان~~ نظر از
زبان زد آید کان کثورات و ادوار باشد در اوقات شکار
این بوالعجب یوکان امری بغریب متصور شده کار شناسان بخریب
اندوز را در بحر حیرت معور ساخت شرح این داستان ^{نشان} خوا
چنان است که یکی از شیران را که در کتب صبادی توأموخته و صحراء
شکار ندیده و تجربه نیند و خسته بود میخواستند که بعد از او استکی
آش نمایی صنعت میادوی و ما هر شیوه استمادی سازند لهذا
منظور نظر خان رموز دان آن بود که سخت بکارز ماوه که از صلاح
جوشن گزار عریان و باب چنگ و دندان نوا موحکان است
با اصطلاح امیر شکاران است لوی و هر که مبادا در نخستین مرتبه مباد
که هنوز ادراک لذت میداکنی ننموده از بیم نبرد معرکه مبارزت

زخمی شده بعد از آن چنانکه شایدا اقدام برین امر نماید و بسبب اتفاق
از گزند زخمی که بعلت حدیث سن و نور سید کی سفید صبح است نش
از تیره شب کام و دندان طلوع نمایان داشته از بینه بر می آید
امیرشکاران را بعلت بعد مسافت چون بعد از امعان نشانی از
دندان او ملحوظ نمیکرد و شیر نو آموز را مطلق العنان میسازند و چون
رسانیدن آن اثر دایمی شیر اندام تمام بود مانند رفان سبکت زرد
اینک آن گراز نموده بی باکانه اشش در قید چنگ و دندان در می آورد
و بعد از رسیدن شیر با بان که دندان حدوی بی ایمان را ملاحظه نماید
از بیم غلطی که نموده بودند مضطرب میگرددند قضا را بعد از تخلص و وقت
نظر معلوم میشود که دست امیرشکار قضا برایش درخت که غذای غیر
گرازیست دندان اهل رسید را در هم پیچیده و استوانه اش از انبساط
نوع بهین کار برگزیده است حتی نظر کبان ملا ازین حال تعجب و تعارف بود
و غذا ساز بودن کارهای این خسرو اقلیم گشت در مرات عیان
چهره ظهور نمود بعد از تکرار شکار شیران از دما کردار خسرو قدر شناس
امر فرمودند که فلاد که مرصع و زنجیر طلای بجهت ایشان ترتیب داده
مخمارا بلا جورد و طلا ترهین نمایند و پیکر ایشان را بجهت امتیاز
بجلمای زر بفت آریند امید که تاثیر گردون کردن است این خسرو
شیرشکار را نصرت پیرو و اقبال همعنان با و شرح و قالی و آموز
که در حین توقف را بایست منصوره در ماندران لا و نموده و را و قالی

که مکان نزهت بنیان و کلشن جنت نشان ما ز ندانان مجلی
نزول آیات نصرت ایت بود در آن خطب ارم نظیر مرد و روز در کجا
مرغوب و دوست تانی مانند چهره شام آن محبوب بکشیدن ساغر
سرشار و گرم کردن هکانه عیش و سخا و خوش حالی میدادند
و از بلا و جنت نهاد آن مرز و بوم بلده طیب اشرف با قامت انحصا
یافته هر روز بشکار گاه اطراف آنجا که مطاف سبوی بهشت است
توجه فرموده بضرع نیک و دشمن که از تابش زن بنیان حیات
کوزن و کوزن آن سرزمین میکرد و بند و از حیرت مان پر کل با خبا
پرسن که غیرت مرغله زلف و چه و تاب کل است کلهای با خطاطی
و کلهای شیران سخاری چنانچه سخن ذکر یافت صید کوزن و کوزن
نموده مطابق عیش و نشاطی هموند و چون عباس آباد بهشت نهادند
بر رویا و در باجه آسمان پنا و کلهای فریخته تماشا بسیار مترقا
آنجا نفوق دارد حکم بر چراغان اطراف دریاچه آن مکان مینوشان
نمودند و آسمان چراغان اطراف دریاچه عباس آباد بر سواد خوانان
صحیح و تماشا و نظارگیان چراغان کنبذ خضرار و شنت که روز
کردن شبهای باده کساری بفرخ چراغان دو چندان ساختن
روزندگانی و غازه رخسار شا به عیش و کامرانی است گرمی
این حکامه را بر لطف دریاچه و درونش خاصیت عرق دوانته
شراب شیلو و فروغ این بزم را بر عباس از اهر لودی بهشت

و فرورین ز باد بی کرشمه و ناز سست سلاطین ذی شان را
که گذرانیدن اوقات عمر کرامی بخوشی و شادکامی پسر شه
بفتوی عقل و بقیه ستماس مجوزیت که نه بعنوان خوشدلی و کمال
گذرانند و کردی از ایام زندگانی و جوانی که از گردش ایام و کمال
دو اسپه در گذرست بنامند لهذا علی حضرت ظل اللهی بجرغان
در باچه عباس کن داد اشرف که قلعه ایست از باغ جان پانتهجیت
از روضه رضوان اشاره فرمودند خدمت گذاران در اندک زمانی
اطراف آنرا دایره کردار با شکل مناسب جویندی نموده یا تمام
رسانیدند و بعد از تمام آن علی حضرت ظل الرحمن در میان وسط
در باچه بدولت و اقبال طرزان بساط اجلان مجلس فرمود
حکم با فروختن چراغان فرمودند آتش بی دود باده کلرنگ نیز بچراغان
کردن و باغ مجلسیان در خیدن آغاز نهاد و فروغ چراغان
از کلب تا بیت چرخ کرده ان حکایت میکرد عکس چرخ
در آید از سر و در ستیا مکان حکایت می نمود و در سلطان در
آتش می مستیز و رایج نعمت و باغ جان بر اسعظ میکرد و اندوختگی
بزم با بویه عقلی مصححیت سلسله در آتش حیرت می نشانید آفتاب که در
جهتت بود عیش و نشاط بود بدین طریق سپری کردید و ساختن و جمله
گوش یا خورشید میگردید پسته ساخته نشاط این خورشید کا سکار کرد این سخن
دولت ابدست چون شمع و حسب انخابان هموزان و کربان و کمال

شرح تخریب قلعه که کفر روس بر کنار نوس نواح داشت نموده بودند
چون والی ممالک روس از زمان نواب کنتیستان فرودسگان
تا قاضی آوان اتمتر بهارستان دولت و اقبال ظل حضرت
رحمن است پیوسته با این دو دمان نسبت دوستی در وابط آمد و شد
شد و منگمت و هموار ایلچیان ایشان بپایه سر بر خلافت
و تخت شهر باری و سلطنت آمد و شد دارند و فرمان رویان
این سلسله بجلیه نیز مدام مراعات خاطر ایشان نموده همت والا
بناجیح مطالب و آرب ایشان معروف میداشته و در آغاز زمان
جلوس مینت مانوس پادشاه ممالک روس قلعه در حوالی ترک که سامان
الکار روس و ممالک محروسه است احداث نموده بود بنا بر مراعات
مراست مسطوره باغراض مقرون گشته و در ایامی که طهمورث والی سا
کرجان چنانچه سبق ذکر یافت از باس سطوت جیش منصوره
و جنود قاهره هراسان و کریان کردید الکار متعلقه او برستم خان
شفقت شد از راه هم مذہبی مثبت بوالی روس شده نواده
کلان خود را نزد او فرستاده طالب نظارت و معاونت گردید
و بمصلحت دید مکر و حیل آنها نمود که اگر چند قلعه دیگر در حوالی قلعه قومی
ساخته شود که راه آمد شد چرخس بممالک محروسه سدود شده
اگر از جانب روس کوکب با لکار کرجستان آید بسهولت میسر باشد و
بصواب می نماید و حوالی ممالک روس نیز فریب غدر و خورد

قلعه چند در محال مرز بوره احد است و جمعی را بمحافظت تعیین نموده
بود و حقیقت آنجمنی را خسر و خان بکلر کی شیروان بموقف عرض رساند
که مقام مطاعه باسم حکام چو ز سعد و قرا باغ وارد بیل و استنایا
و سایر محال آذربایجان صادر شد که جمعیت نموده نزد خسر و خان بکلر کی
حاضر کردند که بدینچه مقتضی مصلحت دولت باشد بعمل آورد و امر مسطور
حسب فرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده خسر و خان
بنیروی اقبال بی زوال شاه بی تا سید جناب آبی با اتفاق اهل
مرز بوره و حاکم باب الا بولوب در بند و مرعای خان سمخال اغشا
و عباس قلچان ادومی و جماعت زاخوری و غیره روانه شده
با جمعه اروس و بغای و غیر هم که از طرف والی روس بمحافظت
قلع اشتغال داشتند صیغه انحراف از صدمه جو افر باد با و خروش کردند
نمودار صحن قیامت کردید غبار معرکه ایجا چون ناله المظلوم برآید
عاقبت نسیم فتح و نصرت بر برچم اعلام جنود مسعود شیروان
دایروان و زبیده کفره مردوده آواره داشتند که دیدند و شکرت منصور
نامت آن قلع را دایران و با خاک یکسان ساخته مراجعت نمودند
و جنین فتحی عظیم سهولت و آسانی فرین حال اولیا روز افزون گردید
شرح آمدن ایلیان سلطنت پناه عبد العزیز خان با استدعای
رضت شاه فولاد مرسیه و برین سال شکور بیک و تار بیک
جوره آقاسی ایلیان عبد العزیز خان والی ترکستان بقصد

استدعاء رخصت شاه فولادسرای بدرگاه جهان پناه آمده بودند
تفصیل ابن اجمال نگه شاه فولادسرای که یکی از اعیان ترکستان
و نسبت قرابت پلنگتوش داشت در حدی از حد و در ترکستان
حاکم بود بنا بر رواجی لغسانی و وسوسه شیاطینی از او به سرکشی و خود
در خاطر میداشت و عبدالعزیزخان بطایف الخیم او را بدست آورده
بجمله مفاسد آن خرد و بوم بدرگاه جهان پناه فرستاده است دعاء
آین نموده بود که در مالکب محروم بود با شد و حسب الاستدعاء
پادشاه مغربوز قمر اعانت تو این دوستی مدتی در در الملک شجرت
تو کیلین و دار السلطنت قزوین توقف داشت و در این ایام
بجمله استرخاء خاطر پلنگتوش از خدمت اعلی حضرت ظل الله بواسطت
ایلچیان خردبور استدعاء آن نموده که شاه فولاد را رخصت حج
ارزانی داشته بعد از مراجعت روانه الکارات ترکستان نمایند
بنا برین بهشار ابله را مرض ساختند که زیارت بیت احرام شود و ایلچیان
مشغول لغامات و خلع گردانیده و حضرت انصاف ارزانی داشتند
و ایلچی ابوالغازی خان و ابی او که نیز با ایلچیان و ابی داریان
و باشی اجوق و پادشاه و الامانجا آخرین ستمه و ایلچی اروس که برسم
چاپار بدرگاه جهان پناه بود و عبدالرحیم یک خویش حسین
باشاه حاکم بصره که حامل عرائض و پیشکش او بود درین سال بزین بوشندلی
فایزگشته مشغول عنایات و خلع فاحره گردیدند روانه شدن

رایات منصوره از بلعه اشرف بفرخ آباد چون نذیان تو
بلذه طینه اشرف نمادی یافت و کوراند سکار سکار کا بهای اشرف
زند استیفا و مظهر نمودند هوس شکار کا بهای فرخ آباد و سیر کنایه
و امواج آسمان پنا زمان مطایای عزیمت ترا بصوب فرخ آباد
حقت بنیاد کشید و هم کاب دولت و همعنان سعادت متوجه
کردید و شکار کمان برانگن خلد بنیان رخت اقامت افکندند
و در ایام توقف کا هی سوار ی کشتی و میر دریا و رکوب بارکی
و تفریح صحرا و شکار تذروان آسمان پها صقل زن مرآت ضمیر
اقدس میگردیدند تا آنکه هوس مراجعت مفر سلطنت هماناب
عزیمت کشته بلده اشرف را حیات مجدد حاصل شد و قالیع
درین سال میرزا قاسم وزیر با زندران بهشت نشان از خدمت مزبور
معزول و وزارت آنجا بمیرزا صادق مستوفی بقیا یا شفقت شد
و بگلرکی گری استر اباد بتعمیر محمد قلی خان سجای منوچهر خان برادر محراب خان
تفویض یافت شرح آمدن شاهزاده دارا شکوه ولی عهد پادشاه هند
بالشکر کران بقصد تسخیر دارالملک قندهار و مراجعت نمودن
از دجهان آرا که بمقتضای شکر فکاری پوسسته امور خزان نمارا
مخزن کو هر بای کران پها سود بی منتها نموده بفرجای عسی این گزینوا
شکینا و موجیر کلمه گیند اندوزی اریاب فنا و راجون تیرگی پها
که باعث بندوباد فرخ ماه حوستار کان میکرد و منشأ انتشارت

خسروی و آوانه سرافازی و برتری از اسکیا نخل اللی چنانچه
برافراشتن راستا و در میان کشیدن شمشیر شعله آتش نورانی
میباشد از آمدن سپاه هند فروغ فتح و نصرت و فزونی این
خسرو خوشبخت نظر پیش از آنکه نقاب حجابی بر چهره کشاید مانند
خوشبختی که قبل از طلوع چهره فزونی می نماید معلوم میکند و تفصیل این
احمال نگه در اوقاتی که ما زندان بهشت نشان میخیم سر ادوات
جاه و جلال بود بعضی مقدر رسید که پادشاه هند وستان بدست
سخت قصد استر و نوتخذ ما ر نموده سلطان دارا شکوه را به پیشا پیر
و وجه سپاه و عا کرد تو بهما از در شکار صاعقه کرد و در وقت
کوه بنیان فرسج ارکان روانه دارا لقر رفتند تا یکروز اندو
شا هزاره مذکور با بعضی امرا و عا کر از راه ملتان و دوکی و جویتا
روانه گشته جمعی از عا کر از راه کابل روانه نموده و در عین ورود
الکاء و دوکی و جویتا بی دولت فغان حاکم آنجا که متی بدید از آت
خاران خوان آسان اعلحضرت نخل حرم و بین الطاف شاهانه
بجکومت آنجا سرافازی یافته بود اطاعت آن کرده و وجه مهمت
ساخته با ایشان پیوسته سلطان دارا شکوه را از نیمه قوت
طامع افزوده بکمان آنکه قند نار نیز بهین طریق بفتح می تواند شد
قلعه قند را در مرکز و در مدایره احاطه در آورده و چون بمطقت غلط
اطاعت او تار خالی دار رسیده حکم بدون جز و سینه بخورده در این

اجتماع و بر مکر خواهش استوار ساخته بعد از رسیدن اخبار و ورود
لشکر هندوستان بمسامع باریا فتحان سرادق کردون آثار فرما
مایون با ستم بنجان بیک غلام خاصه شریفه صدر ریافت
که با تفاق جمعی از عساکر نصرت مآثر که بسر کردی مومی الیه در در سلطنت
هرات قلاق نموده بودند و بعضی از امر اخراسان روان
مقصود شد رعایا و اویماقات و اخانات اطراف از بغیر
سپاه پیکانه محافظت نماید و منوهرخان بکارگی استرا با در این زمان
داشتند که قبل از علیقلینان سپهسالار با جمعی از شیران همیشه
بیچار روانه شود سپهسالار نیز با گروه انبوه متعاقب بر رفتن
ما مورکشته ارقام و احکام با اطراف ممالک محرومه بحجیت عساکر
منصوره ارسال یافته محصلان سامعی تعیین شدند در ایام منصوره
نیز از نازندان متوجه فیروز کوه کشته از راه الکاه هزار حریب
متوجه بطام گردید و چون او تارخان مکر حقیقت بد سلوکی ولی
سراخامی مهدیقلی سلطان حاکم بست را معروض در گاه خلایق سپاه
منوره بود امام قلی سلطان سپاه منصور حکم اسفرائین را در
عوض مومی الیه بر تبه امارت بست مرافراز فرموده مقرر داشتند
که بر جناح استعجال روانه شده بمحافظت و محارست قلعه مهر نوب
اشغال نماید سلطان دارا شکوه از استیلاح این اخبار خبردار گشته
رستم خان دکنی را با فوجی انبوه و منبلاک شکوه هممه

که روانه بست شده از طرق و شوارع خردار بوده باشد و اگر سپاه
نصرت پناه وارد کردند در مقام مدافعه درآید و اگر قابو یابد قلعه
بست را نیز دست آورد و در سخنان با جمعی از مردان کار و آلت بیکار
روان شده قبل از ورود امام قلی سلطان بمحاصره بست قیام
نموده و مهد بقلی سلطان که در مرات سلوک نامهور خود چهره باز
خواست اعلیحضرت ظل سبحان رابعین الباقین مشاهده می نمود
این لشکر چغتا بی کرده قلعه بست را تسلیم نمود و سلطان در آن
از وقوع این امر بیشتر از پیشتر سرگرم احراز مطلب گردید و اقرارضا
با اتفاق غازیان نصرت نشان از اقصای ممالک ایران
پای اصطبار در دامن و قار کشیده دست جرات از آستین
جلادت بر آوردند مرد بیک توپچی باشی در آتش بازی
بیل خجالت بر جبین ابر بهاری میکشید تا جمعیت سپاه نصرت
از اقصای ممالک ایران غنیمت بغل محاصره اشتغال نموده هر
از جای یورش کرده و کاری از پیش نبرده بر میگرددند چنان
بیک پادوسه هزار سوار از عساکر که بسر کردگی او مهور بودند بر
جناح استیصال روانه شده چون مرفه در جنگ صف نیندایستند
هر روز تا نخت اطراف و جوانب ایشان کرده شد شوارع و قطع
آمدند آذوقه ایشان می نمود و هر روز جمعی از بهادران خصوصاً
ملازمان آندوردی خان امیر شکار باشی را که با اتفاق مشالیه

در خراسان قتلای نموده بودند بتخت اطراف و جوانان
ایشان فرستاده بسیاری از آن گروه را بدست آورده بی فاصد
سرزنه بدرگاه میفرستاد و در صحنی که بنحان بیک با
جماعت خود در نوزاد توقف داشت رستم خان بکثرت عدت
لشکر خود تکیه کرده متوجه اردوی بنحان بیک گردیده بنحان بیک
بمقتضای مصلحت ^{وقت} بجزو محاربه در محاربه ندیده از نوزاد متوجه فولاد
رستم خان رفتن او را از جمله آمد کار خودش شمرده باز کشته
در کنار رود پیرمندا قامت نمود و هم در آن روز منوچهر خانی
که ملقب احوال و اقبال نشده اجازه سوار با یلغار روانه فراه شده
بود با دوست هزار نفر که نژاد جمعیت نموده بودند در اصل اردو
بنحان بیک شده متوجه مقصد گردیدند و علیقلی بن پهلدار
بزرگوار شده روز بروز افواج قاهره مانند انواع بحار
داخل اردوی محلی میگردد بدین رستم خان دکنی از استماع این اخبار
در میان خوف و جبار و زبیکدزانی و منوچهر خان بآن جمعیت
بیل از بسیاری لشکر غنیمتند بشیبه بمعاذت اعتقاد و روانه
نمده در نیم فرسنگی اردوی رستم خان نزول نمود رستم خان از
سیدن این اخبار و در دو سه پهلدار و تاخت هر روز مصلحت
توقف ندیده کیفیت احوال را بسطان دارا شکوه اعلام نمود
شاهزاده بصیلاح اندیشی ارباب حل عقد رستم خان را

طلب نمود و مشارالیه انش در قلعه بست زده روانه اردوی شاهزاده
شده و غازیان متعاقب و آنه کردیدند و بعد از ورود ایشان
و خبر رسیدن منوچهرخان و علیقلیان سپهسالار شاهزاده نیز
طلی رحیل فرود گرفته روانه هندوستان گردید و سپهسالار جمعی
بتعاقب ستاده دوزخچینیل و برخی اسباب و امتعه بدست آورده
مراجعت نمودند و این خبر در قریه بست در پنجاهی که ربابات
از بسطام بصوب قندهار در حرکت آمده بود بمسامع جاوعلال
رسیده ارتقام اشرف با اسم سپهسالار و امراء عظام صادر کردید
تغییر و نسق ضروریات قلعه کرده بعد از هموار ساختن بجهت
عساکر را مرخص نموده روانه درگاه شود و بمبلغ پنج هزار تومان تسویه
با خلایق قیمتی بجائز خدمت شناسیده که از او تا خان بطهور
بمومی الیه شفقت فرموده مشارالیه را موسوم بذوالفقارخان
گردانیدند و پانصد تومان بکرجاسی بیک برادرخان مذکور کرد
قلعه خدمات پسندیده نموده زخم تفنگ مرده داشته بود شفقت
و چون آوان برودت شت نزدیک رسید و شاهزاده ماندن در آن
از خانه کلهای رنگارنگ آراستگی حاصل شد از سایر مترنمات کمک
محو و سندنزدیک تر بود ربابات منصوره از راه جورولی و استرآباد
متوجه آن حدود گردید و حکم اشرف با اسم ذوالفقارخان اشرف
صدور یافت که جمعی از طساگر را که از ایشان خدمات پسندیده

بمنصه ظهور رسیده باشد بایه سر بر خلافت میر فرستد که فرخورد
خدمات مشمول نوازشات شایمانه کردند بعد از روز و خطه

جنت نشان ما ز نذران بیک که در قلمو داری زیاده از وسع
بشری جان سپاری نموده بود و تلمی آستان اقبال نموده منطوقاً
غایات کشته بقب خانی سر افرازی فیه الکاف شفقت به
بینول او شفقت شد و سایر ^{سین} ~~تیم~~ با شیمان و یوزباشیان
و قورچیان و غلامان و تفنگچیان نیز ^{سین} ~~تیم~~ سپین تعاقب و لالی
شرف پابوس دریافت از انعامات و احسانات سر بهات
با وج کبوان ^{سین} ~~تیم~~ ساند اخی در ایام محاصره که فریب پیشین ^{سین} ~~تیم~~ استدا و
ذوالفقار خان و سایر مستحفظان بنوعی کوشش نمودند که در هیچ ^{سین} ~~تیم~~

نظیر آن استماع ^{سین} ~~تیم~~ یافته و بسیاری از سربازان جلالت پیشه
در ایام محاصره با آنکه سد مالک و مرم و مدخل اطراف نموده بودند
داخل قلعه شده مژده رسیدن عساکر ذوالفقار خان و سایر قریه
داران برسانیدند چنانکه یکی از غلزنین ^{سین} ~~تیم~~ چشکرک ^{سین} ~~تیم~~ و تاج ^{سین} ~~تیم~~
بی آنکه تغیر و طبع نماید و در اثناء روز علانیه داخل قلعه گردید چون
سبب استدا و ایام محاصره و تصحیح حاصل قندار تنگی در آن ^{سین} ~~تیم~~
هم رسیده بود صحنی قلیا ^{سین} ~~تیم~~ اول صحبت ^{سین} ~~تیم~~ و استرا ^{سین} ~~تیم~~
رسیده از تمام مطامع صادر شد که مقدار پانزده هزار
ز در غله حمل و نقل و ارباب فرار غرور نمایند توجه ریاست ^{سین} ~~تیم~~

جهان ستای بی با ز نذران بغایت ملک نشان
ز آیات جهانگشای اقبال و اعلام کرد و نای جا و جلال در زمستان
این سال در بازار نذران که رشک فرمای در وضه رضوان و صدایق
جانست نزول اجلال داشت احو صباغ با دهرگان لباس اوراق
درختان را بالوان مختلف در نظر بینندگان جلوه داده و از آراستگی
عروس خوان داغ رشک بر چکر شاد لاله رخسار بهار جان بخرامیت
راقم شعر بر آنت نهاده بود سه سرخ کردید برک برک چار
چون گل نشین بعضی بهار را با پر پی چهره بود سرکش با دستهارا گفتم
بر آتش با همجو دستار با زده نشان تا کی با از سر شاخه کمان بجا
هست بخون دام را بگر خیا با او فاده در روز و بهار با کاش از
بر کما مرصع پوشش با بوتهما همجو بوتهما در پیش اندران بر زم خاص
سرستان با که بود همجو روضه در رضوان با لویی از شاخه های مرصع
ونس موسی بند شد بدعا با هر درخت آتشی با دار و ملا از زو کریم
جا و در دله درختی بسج کلزارش با همجو چک با تا کما تا پیش با
صوت چکش زیر آهنگی است با جنبش با و ناخن چکیت با ماشخ بر
برک هست سرخ کباب با بودک و پیش چکیت با خوبان با ملا آن باغ
بود کل که با جنبانی صبح طلعی از کلهای رنگارنگ بهار فضل فریت
از رنگ است با نوعی جلوه گوگرد و نیده که نگاه بینندگان را مانده بود و آنکه
در بزم بهر افغان افتد سرشته با انتخاب از دست مهفت و روزگار

از وسبب حال جدا و خوشی جدا و بوقلمونی دامان صحرا و آغاز شباب
خسر و جهان آرا و بادیه مروی مصفا و حصول تمنی و انواع نعم و লাقتد
ولاخصی بطریق شاهان هر هفت کرده دل ز پیر و جوان می برد
خسر و کامکده تبغج دامان صحرا سوار شده داد خوشدلی و کامیابی
میداد و چون هر مکانی را خصوصیتی و بادیه هر تماشای کیفیت جدا
می باشد خاطر خیر اهل بیت ظل اللهی متوجه میر فرسخ آباد بهشت ثنای
که بحسب کشادگی و وسعت از بلده ازم نظیر اشرف امتیاز قرار
کر دیده سوکب سعود بقصد سیر متنزهاست آنجا در حرکت آمد
و آن راه که سه منزلت و در هر منزلی عمارتی ساخته و اسباب
آنرا بفرموده آن پیر و پیران خسته اند هر پنج شش روز همه جا شکار کنان
طی فرموده بدر است لطنه مغز اما در نزول جلال فرمودند این خلدیم
و هشت نهجین بر کنار بحر آبگون واقع شده و نهر نیمه رود که در عز
و فریب تماشا ضرب المثل جهانیان است از وسط شهر رویان گشته
چون دست فرویان و ذیل دولت طلیحمن بدان آن بحر سیکرانی
پوسته و چندین هزار مرکب خوش عنان سفاین بر کنار آن رود است
قابلیت مکان قبل از ورود ریایات نصرت تو امان از خدمت
حضرت رحمن استعداء و قوع چراغان بر کنار نیتجه رود نمود
فران همایون در آن باب بفرموده پوسته و در زمین ورود اسباب
آنی کار علی حصول پوسته بود بعد از دو ستر و نیز اقامت

چراغ آن جشن روشن و صفح آّب از عکس چراغان گلشن گشت خسرو
نما فذا الغرمان با خواص بندگان در گشته‌ها نشسته دماغها را از نشاء باد
تعلي چراغان نمودند نظرها صالتي بود که بزم با دره دران هنگامه چون سباله
سبک دید و مجلس مغنیان چون رود مطربان با همک می‌نمید بعد از آن نقصان
سیر چراغان چند روز دیگر دران مکان لدم نظیر توقف فرموده گاه بی سیر
طرف دریا و برنجی بشکار و تفریح صحرا عیش اندوز و طرب افزایی بودند
تا آنکه میل مراجعت مرکز اقامت از خاطر سر بر زده بفرموده العود
احمد متوجه بلده اشرف گردید و چون در سنه ساله نشسته را که
در رفت نمود در آسمان و در استداره اطراف شبیه حجج کلام
بود و در قرب شهر انتخاب رسوده با ختن پناهی بنبالای آن فرمان
داده بودند و این کار صورت انجام یافته بود و در این اوقات لازم السعادت
نیز متوجه تمام آن شده بحفر دریاچه و کل کار ریس و سایر لوازم فرمان افند
و آن مکان شریف با بهایون تپه و سوم فرمودند را با طبع را
و در باب اتمام آن بنا توارنج بخاطر رسیده بود از آنچه تاریخی که میرزا
باقر حسینی وزیر قورچیان گفته بود ثبت فناء و فیض فوت مرحمت پناه ^{سلطان}
در آثار آن عیش و نشاط و شکفتگی و انبساط نوش از زندگانی محنت
پناه غفران دستگاه بجز پر کوهر دانش و علوم فوت نامیده بار ستان
آداب و رسوم صحیح البحرین علم و عمل جامع السعادتین و دودول
شایسته ریزش ما بران غفران خلیفه سلطان که بمنزل شایسته

از سنازل زندگانی رسیده بود بر در آمد و مطیبه انفاس و عطریشها
از نام انشام آمد شد از هم گسست خود مستقر ترکیب جعفری و پیکر
هیولانی را که از اصداد اربعه فراهم آمده بود بمطالبا آن باز گذاشت
و طوطی بر وحش قفص کلبه را که مرصع سخن صفات بود در هم شکست اسباب
ناگه بر این جهانی را که سنگساره و صولت بجا گذاشت و طوطی بر وحش
دل دانا را که زاد راه روان سفر دور و درازت بفرجای شعر را تم از
جهان گذران با خود برداشت سه نوشته نیت درین راه از اینجا
بردارد؛ زاد راه نو دل تست زدنها بردارد؛ کز آداب و اربدهایش در خویشتن
پنهان کردید و بکشودن چشم بینا حجاب آنها از دام تعلقات بریدار
و بود بدن را دست التیام از هم جدا شد و زمان غیبت گیری سفر بی حجت
در ز کردید پوشیدن دیده بظاهر عینک تماشای جهان که با کشت
و بر احوال ز با افتادگی ازین نه گریه مسوده الشوارح در گذشت
خروش خاموشی آن زبان دان آدمیت خفتگان خوا غفلت را
بیدار ساخت و بجزان بزم هستی را از پر زوری ساغر فنا و پیمان عدم
خبردار کرد ایند حق تعالی چشمی بینای حبوب نفس غدار و دلپا تشنه
تخصیل رضای حضرت کرد کار کرامت کند شرح و زارت جناب این
مداری محمد بیک مجلس نشینان بزم آفرینش و باده کساران چماند پیش
نه از ساز بلند آواز سلطنت و لوای فرح افزای دولت خبردارند
دیدانند که از کسستن ماری نغمه عیش و نشاط باده کشان بزم کامیاب

بجای و بسطه آواز سطر بان محفل کا مجبئی نازل نہیں کردہ قطع رشتہ
حیات کارکنان مہام کا ذوق دولت کے کستن ناری و سفر فروری
کرم کنان ہنگامہ کار و عمل کا نون خسروی را بردن شرارتی تار
کروہی را کہ صافیات حیات بازی در کتل باشد از تکلیدین مرکبی نظر
عاق چه ملالی و در بای بی مستہنار از شکستن سفینہء حبابی
چہ کلال آفتاب جہان تاب از مردن چو انچی چہ تیر کی زاید و خاطر والا ی
رفسج ارکان را از بر خاستن غباری چہ کدورت انوار امانت
برینم کشنہ ساز لازم و تعمیر بای مردم تین منہدم متعمم است و چون
بسبب انہدام آن قصر معانی رکنی از ارکان سلطنت محتاج
بتمیر و بنامی از ابنیہ دولت منفق تجدید بود آگاہ دل صاف نیست
روشن ضمیر نیکو طوبی زبان دان صوت قرع تیغ و صریح قسم نیش
چہنیش بی نیزہ و قلم رنگ آمیز حکمت و شجاعت کدش جلالت لیس
و در ارت صلاہت تیزی پلاک حکم رانی قوت ناطقہ و خانہ زبانان
رفیع خطرات بلند مقام سہمی حضرت خیر الانام مخلص بلا اشتباہ
حضرت ظل آل عمدہ مقربان در گاہ محمد سبکت ناظر ہیونات کہ در دقیقه
شناسی از بار یک بینان بغایت پیش و از سالکان طریق
قرب و حضور بر اصل شہی و در پیشین بود باین منصب والا سزاوار
کشتہ لباس امتیازی جدید و پیرایہ اعستباری تازہ آراستگی
باقت جامعہ خلعان پر و ہش خلائق پوشید دولت دیدن کارنا

جلای و بکر یافت و خدمت نظارت بصفتی عالی بیاول صحبت
غلام خاصه شریفه مفوض گردید و همبرین آوان علی قلی خان پسر
و سایر امر او غیر هم که از قندهار مراجعت نموده بودند بزمین بوس
بندگی سرافراز گردیدند و بانعامات و احسانات و خدمات
سرافرازی یافتند و چون خرمغان بکر بکی شیروان درین آوان
استمال دعوت راجعی نموده بود بختا خان با زاد خدمت بکر بکی کری
شیروان ممتا ز گردید و چون هواهای مازندران از منج اعتدال
عدول نموده روی بکر می بنساده بود در ایات جهان بینی بقصد دار
قزوین در حرکت آمد و چون ابلجیان پادشاه اروس نیز درین اوقات
بسیار تحت سلطنت آمده بودند بعد از آنکه تخت و هدایا پیشکشها ایشان
بنظر گیمیا اثر رسید ایشان را روانه دار السلطنت مقرر گردانیدند
نسخ روان شدن ربابات نصرت آیات از مازندران بهشت نشان
بخند بترین دار السلطنت قزوین چون از تاریکی که نهضت همایون بقصد
نخیر دار الفراقندار واقع شده عرض سپاه نصرت پناه و لشکر
قیامت اثر دیدن نشده بود متعجب و تشخیص آن بر ذممت ماکمال
از فرایض و لوازم مینمود این امر اهم و مطلب تم در دار السلطنت
قزوین که وسط ممالک محروسه و بوفرا جناس و ارزانی ماکولات
و مطومات از سایر محال امتیاز دارد بحصول می پوست بست
همون و طالع همایون بقصد در السلطنت مقرر گردانده و دار السلطنت

فرخ آباد و ساری متوجه گردیدند و چون تعریف بار فرود آمد و عمارت
آنجا که یکی از امثال ما زنده است مکرر سماع اشرف رسیده بود از منزل
علی آباد متوجه محل مزبور گشته سیر باغات و عمارات آنجا کرده نسبت
مراجعت کرده روانه فیروزکوه گشتند و دو سه روز در یلاق فیروزکوه
بجته آسودگی و رفاهیت دو ای توقف فرموده از راه قران جایی
متوجه ماوند شدند و چون هوای الکا، فرور در نهایت خوشی و اعتدال
بود در محل مزبور اقامت واقع شد و از آنجا متوجه بلده طهران شده
در بلده فرور نیز چند روزی آسایش فرمودند و چون خاطر شرفیست
ادری سن را از مقوله فرایض واجب میدانند از بلده فرور بقصد
زیارت امام زاده واجب العظیم امام زاده عبدالعظیم در حرکت
بر اسم طواف و زیارت قیام نمودند و هم در آن مکان شریف
در ساعت مسعود شروع در دیدن عرض سپاه نصرت پناه فرمود
همکاب دولت و همغان اقبال روانه دارالتسلطه فرود
در ساعت مبارک داخل شدند و زبان خاضعانه را قلم باین ابیات گویا کردند
سه فرود فرودین را که شد ریات منصور اشک را نو بهار رو یک آید رفت
که فصل بهار را بینی غلط زین مرده فصل رفته کل با زکشت ما تا بگیرد بوز
گرد راه شاه کامکار داشت گویا روز استقبال شد در نظر
بوی گل وقتی که شد بر باد نوز و نوبی سوار از روز اول کرد فرودین جبر
نقصانهای خویش را همچو مخموری که یک طیش بر آرزو خمار الجون زبانا

از و عارضه منجاب یوسفی، اعم از کف رفته باز آمد بدست این پادشاه
خاست قزوین روز استقبال شاهنشاه ز خاک؛ پس که شد ز آمد
شد مردم بلند از جا خبار؛ اعتبار افزود مردم راز کرد راه شاه؛
آبرو شد بر رخ هر کس که نشست این خبار؛ میرود بالاد عا و فیض
نازل میشود؛ کار کا بهی شسته کردون بسته بروی بود و تار با
شرح و قایع ایام توقفت از سلطنت قزوین و دین سان عساکر نصرت
بعد از ورود داخل شدن دار السلطنت قزوین و آراستن شاهان
آن ملک به پرایه تزیین همه روز از طلوع آفتاب جهان آرا
تا وقت صبحی اوقات شریف صرف ملاحظه عرض عساکر نصرت
تاثر میفرمودند احوالی انجام این کار بر آرزو دکان و قایع لیل و نهار
بسیار دشوار بود چه دیدن عرض شکر ظفر اثر انموله شماره
قطرات امطار بحر زخار ممتنع می نمود با وجود این ارقام شرف
بهر یک از محال ممالک محروسه نیز صادر شده و جمعی را سقز
فرموده بودند که از ایلاف و خانات جمعی را که قابلیت ملازمت
داشتند باشند بنظر کمیاب اثر رساند و فوجی بسیار و کرد و بهی پشما
زین رهگذر نیز هم رسیده بود آن برگزیده رحمن و خانی
نس و جان بنفس نفیس متوجه گردیده بحقیقت احوال احاد شکر
افراد عسکر رسیده عراض و مطالب ایشان را بنظر امعان
لاحظه نموده هر یک را فرآورده ماتی که از ایشان بمنصه ظهور رسیده

بشمول انعامات خروانه میفرمودند و در اثنا، ملاحظه عرض سپاه
بمقتضای عدالت و رعیت پروری بحقیقت احوال رعایا و برای
نیز رسیده داد عدالت و مظلوم نوازی میسر دادند و چون رعایا
اکثر سپاه و رعایا مشتعل بر ظلم و تعدی و سلوک ناهنجار علیقلیان
سپهسالار بود اکثر اوقات غیور و فغان شاکیان او بسامع
و جلال میرسد از آنجا که ظالمان مظلوم نما که با وجود ستمکاری
در لباس ستمدیکان در می آیند بسیار می باشد بمقتضای ششم که
احتیاط که ستوده و پندیده ارباب دریافت آرقم اشرف
بجهت تحقیق چگونگی سلوک آن مست غفلت با اسم ائمه در السلطنة
تبریز که به نیول او مقرر بود صادر شد تا قلجان بیک علام خاصه
به تفییش آن مامور گردیده و قسم دیگر با اسم امرا و حکام و عمال
خراسان شرف ضد و ربافت ابراهیم بیک خلاصه شریفه باین
خدمت نامزد گردید و در اندک فرصتی حقیقت مظلومان با صفا
مضاعف آن از طرفین معروض گردید و آن مدیر اثر تبادول
اعمال انصواب گرفتار آمده از منصب معزول و در قلعه الموت
محبوس شد و حکمها یون نهاده بیست که آنچه از هر کس بخلاف
حساب تساهل باشد بعد از نبوت اموال او باز دهد و باین
برادر زاده او نیز که در دار السلطنة تبریز نسبت عم خود کان ظلم
کشوده بود بر خافت عم خود مخصوص گشت و عیسی برادر او نیز که

سر و از خراسان و مهرباب دار السلطنة ما صغیران و در سلوک
ناخوش برادر اعیانی عیسی مزبور بود و مغضوب گشته متفرقه
که بقعه کلاست برند و پیش از آنکه بقعه رسد با جل طبیعی سالک
طریق فتن گردید از وقوع این امر بآزگی صیت مظلوم نوزری و
رغبت پروری این خرد عدالت کمتر با طراف و جوانب اقتضا
یافت نهال اعمال ضعیفان در چمن امید واری بیخه در هم بافت
و بعد ران اوقات بر ذمت همت عدالت پرور لازم گردید
که در ایام هفتمه سه روز دیوان عدالت فرموده بگردن زحاک و لشکر
و افراد حشرو بندگان و غلامان بعضی مطالب حصول آرب
مستفیض کردند و بگور بنایا و بریایا و مظلومان و ملهوفان ^{لک}
محو سه مطالب خود را بعضی رسانیده از چاشنی مظلوم نواز
و ظالم گذازی شیرین کام شوند و یک روز مخصوص گذرانیدن
پیشکشهای ملوک و خوانین و سلاطین اطراف و انبار
باشد بشهادت کتب پیر و اخبار سلف بنیوت می پویند و گنج
از فرمان دمان از من سابقه را بنحشاینده سعادت دارین این
توفیق ارزانی نداشتند و هیچ فردی از افراد کامجوبان طواری
داد بنحشی باین عنوان که کافه نام از ان است ظلال نمایند
بنفرشته نادت ضعیفان بدادن عرایض دراز است اقویار ^{عزایا}
تسلط کتاه و ناقص حجاب از چهره خورشید فروزان داد کسری

نفع نشه روز سکران مسبله است بمقتضای طلعت حضرت رحمن
افراد انرا چنانچه عرض مطالب بحجاب کبریا به سهولت می بود
ادای مقاصد بخیر و کامکار میر و رسیدن بفرغتهای امانی و امان
را تبه مقرر است توجه را بابت نصرت بابت بشکار کلنگ
در اوقاتی که در السلطنه قزوین موقوف آیات طفر آیات بود
و نسبت بشکار کلنگ مستویه بود کات دار السلطنه قزوین شده
در دفعه نخست مزاج هیا چون را از رنگد بر تصرف هوا رخوابی
روی نموده مراجعت فرمودند و بحسن مذا بصرحت مانتر حکمت
و مذاقت پناه جالبینوس زمان و انیس خلوت برای قوت و اختصاص
حضرت ظل رحمن صاحب درایت و دید میرزا محمد سعید قمی طبیب رفیع
آن عارضه شد چون حکمت و مذاقت پناه جالبینوس اقلیم حکمت
محمد ذکرای جهان حکمت بار با فته ریزم اختصاص هر روز خیران صاحب حکیم
میرزا محمد حسین حکیم برادر بزرگ حکمت پناه مومی البیر روانه زبانه است
بیت احرام شد در بار حاضر نبودند جناب حکمت مآب مزبور نیز تنها
ار کتاب علاج نموده ذات مقدس بر اید صحت پوست سیده و در
تاسال و خیار ج توجه شده بجای معلومه و دوام کوه کلنگ ساری
مید فرمودند و در اثنا سواری و جولان بکران با حمان را احتیاط
رسید و از مرکب مانند فیومات آسمانی بر زمین نزول فرمودند
و در اندام هر توانی گفت که بر غلامان و فدویان که پروانه آن شمع ابد بود

گذشت ابا بجم آمد و المنة که بفرمایست فرشته ات بدوست و عا
نکند اردو بآن و ایه عظمی و واقعه کربلا بخیر و خوبی گذشت و کز نیک
بآن کامل التجیات نرسید بعد از مراجعت ایلجیان بادشاه اردو
که در درگاه جهان پناه بودند با نعامت و صلاح کرانایه
بر او از ساخته رضت انصاف ارزانی داشتند و خاندان
سلطان حاکم سابق دورق یا یلیکی اروس مخصوص گشت ثروت
اموری که در بصره درین سال روی نمود همدران او ان که دار السلطه
قرین مجیم سادات اجلال بود احتمال در احوال حکم بصره بهم رسید
به نیروی انتساب این دو دمان خلافت مکان با صلاح آمد فیصل
این اجال آنکه حسین پاشا ولد علی پاشا که از زمان افراسیاب
جد مومی الیه محاکک بصره در تصرف ایشان بود و در حقیقت
والی و حاکم مطلق العنان آنجا شده اطاعت خواند کار روم نمی نمود
در عرض خود که اجابت دعوت ارجعی نموده متعقد شغل حکومت
گردیده بود و چون عناد و سرخشن او با ستمی نیست که تبرایق سلوک
علیج تواند شد احمد بیگ فتحی بیگ اعام پاشای مزبور بدو
انتزاع حکومت او زودانه مشمول شده تحصیل زمانی از کار گذاران
همام خواند کار با ستم پاشای بغداد کرده مراجعت نمودند و حسین پاشا
بعد از اسخای این خبر حکومت محبت کینز مشعل بر آنکه اگر از طریق مخالفت
مجانبت و زریده روانه بصره کردند و پیر حکومت اسیم و شریک

خواهند بود در سلک تحریک کشیده نزد ایشان فرستاد و ایشان نیز
از طریق ظراف رجعت نموده روانه بصره گردیدند و بنا بر تحریر یک باب
فنا و دیگر باره کعبه تین با مال ایشان بر تخته حصول درست نشسته
عبار فتنه بد نسیم انفاس سخن سازان در هجران آمد و حسین پاشا در
صد و قتل ایشان در آمده بعد از آنکه بنا بر موانع ارتکاب آن امر
مستکن نتوانست نمود مقرر داشت که ایشان را با اسباب و متعلقان
حمل ششها نموده نقل الکا، هند و ستان نمایند و آن دو خون گرفته
کا با عث عن چغه عطف عمان از سمت طرفه هند و ستان بجا
اشا کرده از آنجا بصوب بغداد روانه شدند و پاشا بغداد که پیوسته
شترنج عشق غایبانه بصره میباخت و رود ایشان را منصوبه تکمیل
شمرده با سپاهی ابنوه و توپها از در شکوه متوجه تخریب بصره گردیدند
حسین پادشاه را از ملاحظه این حال و میلان خاطر بعضی از مردم بصره
بجانب احمد بیگ و فتح بیگ بای ثبات از جای رفته عرضیه
مشتمل بر پنج بدگی و تسلیم نمودن آن ملک و پسند بر بغداد مان خسر و خیر
برگاه فلک پیشگاه فرستاد چون در زمان نواب خاقان
مکانی علی بن اشیمانی مهابانی صلح و صلاح بجهت رفاه و فلاح خلق
فیما بین نواب خاقان رضوان مکان علی بن اشیمانی و سلطان
مرا در خواند کار مردم مشید و مسکون گردیده ستور نامه از نظر فین در سلک تحریر
در آمده پیمان پیمان تا مکید یافته بود علی حضرت ظل اللهی از نقص

و بیشتر اقبال نمودند و بعد از ورود
پاشا بغداد فتحی بیک و احمد بیک بجزار قلعه دار آن حدود:
بقدم اطاعت و انقیاد ایشانرا استقبال کرده قلاع را تسلیم نمودند
وحین پاشا را مجال قامت در آن ملک نمانده روانه دوزوق و جزیره
که داخل ممالک محروسه است گردید پاشا ای بغداد آن ملک را برز
خواستند برانی میانجی منازعی در تصرف دیده و فتح احمد بیک فتحی بیک
که رقیبان معشوق حکومت او بودند وجهت همت ساخت و شجری که
داخل بصره میکردند روز حیات ایشان را بنام مہمات رسانیدند
و این شعر را نم حالی آن دو خون گرفته کردید شری آن همه سبیل
و آن تک دو همچو پروانه بجز سوختن جویش نداشت و اعیان
بصره را در موقوف بازخواست اموال اسباب حسین پاشا داشته
بشکنجه هتک عرض ناموس رسانید و کما شکان و منصوبان او نیز
در قلعه جوار زبان شیوه ناستوده را دستور العمل ساختند در صد آزار
و امانت و بمطالبات زیاده از قدر وسع و مقدور درآمدند و از
ریکتر قتل آن دو بیگناه و آزار و امانت خلق الله عموم خلیاتی از آن
ماخذ ارس بر کشته بخت اهل جوارز اتفاق نموده حکام هر یک از قلعه
انجارا با تبعه و لحقه بدارا بوار فرستادند و قلاع را بدستور سبانی
بسیط ضبط و تصرف در آورده کوس فاق حسین پاشا را بنوا
خالف مخالفت پاشا بغداد بلند آوازه ساختند و حوام موعوم

بصره نیز طریق اهل جوارز را مسکون انستند و شتجات مشتمل بر استعداده
براجت حسین پاشا در طی تحریر و در آورده نزد مشایخ کبار سال نمودند
در آن هنگام حسین پاشا وارد کوه کیلویی شده عزم دریافت تقبیل آن
عش نشان داشت و عبدالرحیم بیک خود را با تحف و هدایا و عرضه محتوی
براستعداده که یک برکاه فلک بارگاه فرستاده بود بعد از ورود
بدغدغه آنکه مبادا فرصت از دست رود با جمعی از ملازمان امر آن
برسبیل ایضاً روانه بصره کردید و پاشا بغداد و قبل از آوازده و هو
جمعی از ملازمان خود را به تنبیه و تادیب مردم جوارزان صدور و در
نموده بود و کافران جوارزان اتفاق نموده با آن جماعت در مقام
و مقابله و داده آتش بکار از دل سنگین و پیکان سهام همگرگین
افروخته از درگاه و اهدای عطا با عطاء فتح مبین سرافرازی یافته بود
بقایای آن لشکر میرشته راه مراجعت بصره نیافته روانه بغداد گشت
و بعد از رسیدن خبر وصول حسین پاشا که ثانی جز شکست بود ساز لطیفان
و اصطبار پاشا بغداد از نو افتاده در پرده شب آهنگ فرار نمود
و حسین پادشاه با و انت اقبال بیروال حضرت ظل الهی بر ملک سرور
که کشتنی بود از خار نفاق مدعیان دروینی و برینی پرداخته در اخل شد
شرح انخراح آلتی که نواسب ایران مدار می نمود و اند
بر آباب دید و دریافت و صاحبان تحقیق و مشناخت که کنایک
انظارشان گوشه کشف غوامض عالم ایجاد و مینمایند و صفا و محاد

پوشیده نیست که شرافت نوع انسان و تفوق و برتری این نوع
بر سایر انواع حیوان بآنت که بقوت عاقله که محک عمایر خطا و صواب
و جوایب و مسبات از اسباب تا مل در مصنوعات الهی نموده جوایب
مکتومه امور غریبه را بمفاتیح شعور بعرضه بروز کار و پیشگاه ظهور آورد
و غور اساطین حکما و دانش پشته و فلاسفه در دست اندیش بر صبح
مسلم است و امتیاز بدان است که پیوسته طایر بلند پرواز انظار
کردون مطارشان بر سدره المنتهی امور دقیقه طیران دارد و آنچه
امروزه نموده بهره نهای حسن افکار آن طبقه جلیله تواند بود آلت
بسط است که با جلال و کوری اندیشه دقت پیشه احوال فدا کلمه
و جزئی و کواکب نایبه و ستاره و ابیات می عروض الحوال و یکی تقویم
و احوال در مقدار کف دستی مندرج گردانیده اند بنا بر عظم قدر این حجم
صغیر کرم از بدایت انشاء و اختراع آن کلاسی نشینان چهار پایه در
در سلفگان اهل پیش که عروه و ثقی صاحبان و کاسونیک و علوم با ام لامها
و ابوالابا اند علقه تفهیم آن در ضمیر دارند و تعیین عناکب بی اعتبار
برز و ابایی آن ناممکن پیشمالند فرس فراست و جیاد درایت هر یک
در صحایف صفای آن در جولان و طایر انظارشان از نقصین
بلیدین بر شاخسار عضاوه آن در طیران است خانه در نشخ
بین آن آبادان میدانند و سایر علوم طننه غیر مفیده را فلسفی
بستانند و الحی ازین آلت ضیفه الساحه مانند آفتاب و ماه

از تفرغ شمس مضیه تفکر و اصناف آن معلوم و علوم در این
شان مفهوم میگردد و هر چند از فطرت انسان وضع آبی چنان
از غریب و نادر است اما با وجود تفرغ علوم هوی و مهارت
فنون هندسی و تلاحق افکار و تعاضد آنرا چندان غریب نیست
که صاحب در یافتی بمعلم فطرت و استمادی بصیرت بی آنکه سابقه
باین قسم علوم داشته یا مشقت تحصیل آن کشیده باشد در صد و ابداع
و اختراع این قسم امری در آید بلکه چندانیکه دیده را در نمودن
بر آینه عزیمت حاصلت آن موضوعه منحصره آن صاحب در یافت
زیادتی بر آن حاصل باشد صل این معما و محاصل این مرعا آنکه
منتخب چهار ارکان نظر یافته علی حصر ^{ظلم} رحمن اعتماد الله و الله العلیه
انحافاتی که خلیفه مکتبها ندر فطرت اند با وجود کثرت اشتغال بواجب
و توافل اشتغال بر آن در مبادی اوقات استراحت چنانچه ناکرد
ابناء نوح ^{الصلوات} است که تا بردن خواب متوجه نصیح اموری که در خاطر
جلوه گرد آید میباشند متوجه اختراع الکتی که مستغنی از اسطرلاب
جامع کثرت منافع و غلت مؤنه آن باشد گردیدند و آنچه بدقت
و تدویج دیده بصیرت شان از لوح عقل کل در انار لیبایی دیگر بر سرشان
شیخ مشهور مطالعه میفرمودند علی الصبح همعان طلوع خورشید
بیانجی عبارات رابطه بر توفیق بر روزن استماع اهل این فن می انداختند
و با وجود مهارت مستمعان و جودت ذهن ناظران از قنایت دقت

مطلب محتاج بتکرار استماع می بودند تا آنکه بعون القصد صورت اتمام یافت
از جمله زیادتی که این ماده مجموعه غرائب را براسطرلاب حاصل است
و خاصه فاصر میان تعدد احصای اندکی از بسیاری آن می تواند نمود
آنت که ارتفاع قوس خیال شامخات و اعلام راسیات و اعتلاء سوسک
جدران مرصوه البیان بدو نشخص مسقط الحزب و تقصیر اودی و آثار و قوس
و بعد مسافات یکت علو ثوابت و سیدرات مجض ویت ازین تیه
حقابن نما مجض دیدن بچشم حساب و نشان کردن کتاب معلوم میگردد
اگر این امر غریب باینر از نتایج اقبال بی زوال اعلی حضرت طلع و اجلال
شمارند و راست چه در عهد هیچ یک از اساطین سلاطین ممولو و بی
جنین از امهات انکار قبول رجال که آبا کمال اند در وجود نیامده
امید که هوان آثار فزونی و برتری اقبال این سلطان بهمان دور نزدیک
و کلب بخت اعادی از انقی پس ای در نقاب تباعد باد شرف
تقدیر منصف مرداری با اندر در پنجگون بشری که در قفس کلمات است
شد علقی پس سالار را مقتضای شیوه ستوده عدالت در حقیقت برتر
و شمه گریه منطوقم نوازی و داد گسری از سپه سالاری و کلگری
آذربایجان و ایالت دارالسلطنه تبریز و نواحی معزول فرمودند
اتوال سپاه و لشکر اسباب نظام پادشاهی و آلات سیزند با نظام
مهام خطه دلاویز تبریز بر ذمت همت انتظام بخشی و جهان آرا
لازم گردید و چنانچه تنبیه و تادیب بدکرداران و ستمکاران بر فرمان

رضویان نافذالفرمان فرض است نوازش حق جمعی انظر زدانان مراتب حسن
سلوک و بندگی نیز بر رقبه قلم خدمت دانی و جهان بینی فرض است
لذا منصب الای سروداری سپاه نصرت توانان علاوه مناسب علی
و یافتن دقایق خدمت گذاری دست پرورد تربیت ظل حضرت با
الله در درخشان مصاحب قوللرافامسی و امیرشکارباشی و بکرکلی
کوه کلبه پند و مقرر شد که روانه خراسان گردید جمعی از سپاه
منصور با جلیط اینکه مباد از لشکر همدوسان حرکتی واقع شود نزد او
جمعت نمایند و آن اخلاص شاعر ستوده اطولدر بهر اهی حضرت نمایند
روانه خراسان شد و ایالت تبریز به بندگی براسخ الاقفا و آسان
خلافت مسکان و خانه زاد قدیمی در کاه فلک توانان مرتضی قلیخان قوی
منوبی هزار کثیر الاوز نوابخان رضوان مسکان برضامشایسته و
ترددات بنیاسته شفقت شد و الکا و همان که به قبول او مقرر بود
بشخصه ~~مستور~~ گردیده وزارت آن محال قلیخان بیک تفضل
یافت بی شایسته تکلف که نصیب دوکاروان غذب البیان برجات
سلوک ناهنجار آن مهتک نانویش زبان مرهمی بود شایسته و داروی با
بر دقیقه شناسان صل عقدا مور پوشیده نخواهد بود که هر کاری که
بوقاحت و سفاکی انجام تواند یافت مردمی و بدارا و آهستی نیز شایسته
می باید چنانچه مضمون این شعر اقسام بران ناطق است که توان
کردن به نرزی کارهای سخت کیرنا که از فضل آنچه می آید نوموم مهری آید

کوه بعضی و قلع این بخت و سنام و بتن نظاصات اثر پیوسته
که در آن پنجم هره قلیچ فلکی بزبور تخمین ارباب تیز صورت قبول
میاید پس معیار کار در این آنست که ترازوی عدالت اگفتن بلف
و عفت آراسته بازار دولت خدا داد در ابدان کرم سازد و بان
میزان عدل زبکان کردن است پاز افرازد که عند خالق و کجایان
مرضی و مشکور باشد چون نواب شریع بعضی از قضا بای لرستان
و تفویض آن ملک چون نواب خاقان رضوان مکان در تاریخی که ایالت
الکادر لرستان را بعضی قلیجان بازار حقوق خدمات حسینیان
و شاه وردیخان جد و اله و تفویض فرموده بودند علی قلیجان را او اول او
نشو و نما و او آخر زمان کودکی و صبی بود و معجزاتش کلام و رفت
زمانی با جماعت لرستان سلوک می نمود و مقتضای سه کوهی با بدرا
کردن چنان است که بد کردن بجای نیکو دان با رفته رفته پله پله جرات
و مراتب جارت آن قوم بالا گرفت هر شرارتی می نمود که کشی هر
اخروی آرزوی خرمن آشی شد و این معنی ترا بدی پذیرفت تا آنکه
بجای رسید که کار آن ملک منحل و وجود او در آن ولایت منحل شد
و درین ایام که خاطر هما یون حضرت ظل اللہی پیشتر از پیشتر متوجه نظام
و انتظام ممالک بیکران و رفاه هماینان است مومی الیادین منحل
معزول فرموده مفرد استند که در مشهوره قدس بوده بدعا و درام
دولت روز افزون قیام نماید و ایالت آنجا را بنویسند و در آن

که در زمره نغمه‌ها بزم قرب و حضوری مستقیم بود تفویض فرمودند و بعد از
ورود منوچهرخان با کتک برستان بفرمای اتفاقه کالطبیعه الثانی
جمع از بزرگان لرستان که در حقیقت بعزل علیخان از ایالت
معزول شده بودند بمان اینست که عرض تیغ نسق منوچهرخان خواستند
بر خلاف مشارالیه اتفاق نموده با گروهی از سفیدین جمعیت تمام آنک
شیطنت و بی اعتدالی نمودند چون در آن وقت هوا خورمان و ملازمان
منوچهرخان هر یک در طریقی پراکنده بودند با بعد و وی که نزد مشارالیه
حاضر بودند بعد فیما بین ایشان قیام نموده حقیقت معروض درگاه جهان به
کردند و عرضیه اعرار لرستان نیز که ایام و در مقام مجادله بودند
مقارن آن بپایه سر بر گردون میسر رسید و رقم اشرف با سم
آنجماعت غرض دلریافت که اگر از سلوک منوچهرخان شکایتی داشته
باشند روانه درگاه معلی شد بعضی اسنادگان موقوف اقبال رسانند
و تا مین در ورود قسم اشرف سلک جمعیت تبعه منوچهرخان مستظم
و اساس با پداری انوار منهدم شده با جمعهم روانه درگاه معلی شد و در
الکاروان شامان که بنیول شیخ علیخان ز کهنه مقرست گردیدند
و ایالت پناه مزبور حقیقت عرض داشت و مقرر شد که چند نفر از پیش
سفیدان ایشان را بدرگاه جهان پناه فرستند که چون سائر کارهای این
من بعد با منوچهرخان در شورش است و بسبب ولزی الطاعت و انقباض
که در وی بیبرگاه و خلک توامان آوردند از تیغ انتقام استخلاص

یا فزاید و در سلطنت بندهگان منتظم شوند و سایر آنجا است
مسئله ساجده نیز ایالت پناه و سایر تپه فرسند که مجازات مقهور
قیام نمایند و در قسم اشرف با اسم منوچهر خان صادر شد که تقیر این
مقرون بعفو و اعراض نموده در چند وقتانی بنوده باشد و بعون عت
آهی و باقیال بیروال حضرت ظل اللہی امورا بخندند و بخودخواه منتظم شد
تعیین میرخان افشار و همدین آوان ابلات شکوه و شکایت
جماعت افشار که تجلی خان حاکم و راجی ایالت معزول و معزول
بمیر علیخان عم او شفقت شد و محمد قلیخان ولد سید و شخان
نولرا قاسمی که حاکم سابق فراه بود از ایالت معزول شده و ایلیکا کور
باصلانخان یوزباشی غلامان خاصه شریفه معفوس گردید و ابدال
ولد قلندر سلطان در عرض حسن سلطان توکل مد منونی شده بود
بر تبه امارت الکارجام سرافرازی یافته و حسب الایستد علی
پرواح قلیخان سبایت حاکم بنشای بورایالت و الکا و او با بر ایلیخان
ولد او معفوس گشت و میرزا جعفر قزوینی ذریر کیلیان به پیش ابلت
شکایت رعایا از شغل فرور معاف گشته منصب او بمیرزا آقا
له از عداوتی که در سلطنت حضرت شفقت شد با مرز و مولی حضرت
ظل اللہی مولانا فخر الدین قزوینی را بفرج کردن کتابت کتب
چون خاطر بیاوان و ضمیر منیر خیریت مقرون بویستند متوجه بواج
در وقت درین زمین و ملت تعیین می باشد و فضلا و عظام را که بدلتا

علوم انبیا و جانبیان ملت میضالند و توارده تجلیل و تعظیم و اکرام میفرماید
بعد از ورود در دارالطنت ترویج جامع علوم معقول و منقول و کشف
مرسوزات فروع و اصول مولانا خلیل الله قزوینی را که از اجلای علمای عصر
و توحائشند این دهر است با سایر فضلاء و طلباء علوم مجلس اقدس
و بزم مقدس طلب داشته با آن گروه نزاهت سرشت افطار فرمودند
در همان مجلس مولانا خلیل الله را بخطاب مستطاب سرافراز ساخته
فرمودند که کتاب کلینی را که دین قیوم الیما حسن و بنیان و سبب المعجز
دین مصطفوی بدان آگاه است بفارسی شرح نماید که عموم سکان این
کدام اغلب گفت و گوهای ایشان بلفظ فارسی است انتفاع حاصل باشد
و نیز رقم اشرف باسم مولانا محمد تقی مجلسی شریف صدری یافت که
کتاب من لا یحضره الفقیه را بدستور شرح نماید و چون فضیلت نامه
جماعت بر پیشگاه بنیامین بر بر تو و وضوح افکنده بود رقم اشرف
بطلب عالم ربانی و موبد بنا به هدایت آسمانی سالک طریق این حق عرفا
و ولد شواربغ ایقان مولانا محمد محسن کاشانی نفاذ یافت شرح
احادیث تو به چنانه که بخاطر اسم ذیابو علی حضرت ظل اللی رسید
بدریا چنگان و رای استنار امر از سواد مولانا نقوشی الراجح
بیرونهار که مهران محافل انس و دقیقه شناسان عوام مضی عالم قدس
به بینائی دیده بصیرت پرورش نایب عالم حقیقت دیده و در سینه
که پذیرای امور سبک گمان کرده خاک و انما در کمان چنین این بر خاک

بکار گذازی و همسازي است که کانی خللا اعلی و قاطنان عالم بالا
که عبارت از نفوس خلکی و مردوشنان جهان علوم می باشد که گشتی
که در این کارگاه رفسنج و سکا بستند و علم تقویر میگرد و در دنیا با خبر
و صفی بیولی اجسام غلیظت و نور است که می باید و چون ضمیر تمام دنیا
و خاطر خردمند ستای پادشاهان و فریج ایشان از علم و نسبت است که
فلک بنیاد و آسمان پرورد می باشد لامحاله نفوس عالم از این کربان
جیل ایشان و طبقه و بلذت مکان را که از پناه که در یک بود نمایند هر
صفت نعل کابلد ^{طایفه} غرضی جای دارد با صد پیشین این بزم است و گشت
عالم کون و فناء نسبت است که حرکت مبین و معین است و از اینجا است
که از اوجه و انلاهی این طبقه و علمید و آنچه شغل کرده و شاید مطالب
مخسول پوشیده بهر بهر هفت قبولی می گویند و از مکرر حلق اتفاق
علل و اسباب که باعث نظارت و طرافت عالم خاک آب است
آنکه درین سال فرخنده مال بد که را با است جهانگیری و کشف کاشی
از دل سلطنته قزوین در حرکت آمد و در الامونین قم مقرر یاب است
نصرت که زوید و در این مکان تربیت بنیان و بعد از ورود و در سلطنته
اصغمان اموری که موجب فاعل جهانی و انشراح بال بیرون
کرد و جملگی های این پر تو ظهور افکند و آنچه نخت با اتفاق علم غیبی
بقر نخت درخت نبت نقش و قوح است آن بود که متعجب کرده شود
که مانند دل شجوان که با وجود محصور بودن خصم را بدانت قلم در

و پیر سرداران و پرولان خواند بود و این فرمان والا و حکم جناب امضا یافت
پذیرفت که چندان عوالم که شیر حاجی حسین حسن آهین صفت جنود
مستحق و تامل بود ترتیب داده بر هر یک چند قبضه ذوب آهین که
بسهولت با خود نقل و تحویل و کثرت اثر از تو بهای کلان امتیاز داد
و آن نیز از نتایج طبع و قیود و ذهن نقاد است نصب و بر بنجرها
بر یکدیگر متصل نمایند که در وقت پیکار و هنگام کبر و در هم دور با
من پناه اشک و هم پناه مرصومه البنیان لشکر جزا بوده باشد
حق این کارنامه را بجز پیکاری بغایت حضرت با تری در اندک فرصتی
نیز در تمام پوشید و بعد از تمام در در المومنین قسم برکنار رود
فضای و سنگ و مکان فتح جهت ملاحظه عرض این لشکر فتوح تقریباً
توب و تفنگها و با و از بلند زبان بهترین و اعلا و دعا بی فتح
و حضرت شاهنشاهی گشوده شد و از بر آمدن و دو و در ^{خوش}
آتش روز روشن نمودار شب و بجور چراغان گشته گردید و ^{اواز}
این آواز چون صیت اقبال پادشاه جهان نواز زور گوه بلند کرد
بچند و از صد مه این صدا و لهای مخالفان چون همیشه ^{حجاب}
از زور نفس شکسته گردیده و هم درین اوقات بمقتضای ^{دین}
و پیرمکاری که بموجب رضا جوئی خالق و ترغیب عموم ^{تبعیت}
مسجد جامع ^{مستقر} شده است با جمیع الفضائل مولانا محمد مجتبی کاشانی
نموده با و ای نماز جماعت قیام نمودند بغزای اناس علی دین ملک

صف صعلقه جهانت این خسرو خدا شناس پیرایه اتفاق این جهان بعبادت
وطاعت و لری این محکم شریف بونه، اخلاص خلوص نیست ارباب
ملت و خلقت گردید و از دست دعای دعا کاران و اجنه ملائکه منت
آسمان لباس خود دوام بر قامت عمر این پادشاه خدا شناس یافته شد
چون تحصیل رضای جناب الهی با طریقه مستفیده می باشد دخولین دارالامان
که درج آهین جان و ایمان است از راه ویک وجه بهمت ساخته مقرر فرمودند
که سه روز متوالی غریبان محتاج و متوطنان کشور احتیاج را بخوابان
احسان و مایه بر او امتنان میمان سازند که ثواب آن بروج مطهر
و نفس منوره ثواب خاقان رضوان مکان که ساکن آن مکان کوا
دژی آن خاک آسمان نشان است عاید کرد و در مطمان اجابت
دعوات زیارت آستانه مقدسه معصومه که محل قضا و حاجت
رفته بسود در کاهلی نیاز جبهه والا را نوزانی کرد و اینست
فولخ اشتغال ایچی سیر باجاست جوایی و انباشت مکان عیش و نشاط
و محافل جشن و انبساط و سیر متزوات بیرون حصار و کرم کردن کما
بجز و سکار شادی اند و از عیشت افروزی بود و حساب بدو
که ولد المؤمنین تم شرط نیست نصرت آیت بود و غریب اللطیف نشان
روح و بذل مؤمنان امر از نشان جان حوتن مزاج و فلان اشخاص
صحت و مرض حقیقت فلان جوهر و عرض صاحبان فرنگ و
و دید حکیم محمد حسین و حکیم محمد سعید از اشعه نوزانی بنایه پروردگار

و بهین نتیجه که در پیش این و بنا بر رشک فرمای بر تو خوشتر شد که جهان را
سر پای دیدست که دیده نور روز فیروز جهان افروز نیز در آن مکان
جشن طوکانه و بهنگام خسروانه ترتیب فرموده بخوشدلی گذرانیدند امید
هر روز ایام عمر طبیعی این سایه حضرت رحمن نور روز و پوسته بر افادی این
و دولت نبط و فیروز با و تمیم داستان بر کشته بختان لرستان
چون شرور و غیرت بر کشته بختی و سعادت در کلفتن مکان صحرا
و سیح الا جاری کن فکان نندیش و ماه و پروین توام رسته و شادی
هر یک از افراد انسان با اندوه دیگری مقابل نشسته است در سینه سینه
بشری که سمت نگارش یافت ابالت و حکومت محال جنت نشان
لرستان که بهشتی است اشخون بعفارست جموج و بیما طیت با راستی
صحیح آسمان خضایی پراز سوکان روح بنو چرخان لر و لو حسین خان
تفویض یافت جمعی از صاحبان اختیار آن ملک که در ایام است
علیقینان حاکم سابق بسبب رخای خان و مدارای زیاد از صد با
اینچ این لغزهای سه با بدان پیشگی به بی بار آوردن آن حیوان در خان
لمر که در وقت و بارها کوس نام و لا غیر زوده خان را از جمله چاکران خود
میشود و در ضابطه و در ابط و قواعد و معاهد خان لاسی با زندان
بزرگ و عقاب سرنگ دانسته با آنکه در آن اوقات چون تاب
رشتهای مختلف هر یک برای میرفتند مانند رشتها که بعد از بافتن
برای آنجا می پوشند با هم گلی گشته لطیفی با خنجر و آتباری

نهال بی و عباد اشتغال نمودند و مدتی کوس رسوائی و بدنامی خود
در پرده لواحت بعضی از بدباطنان را ندان با خود بهلاستان
ساختند و بعد از آنکه بافتن و ناقص خود داده سودا در دیکه دماغ
بخت آن کار را بجام و آن مقدم را بسر انجام تصور نمودند چنانکه
شاخ بر شاخ کل کرده و طبعین تنبانی صدای پدای بر آورده و کما
عم خان با اتفاق پشاه بار و منصور ولد قباد برادرزاده خود و املا
برادر خان وزالی ولد پهلوان زالی سایر مفسدین جمعیت عظیم نموده
با سپاهی آراسته که عدد ایشان از دویست هزار متجاوز بود
بر در سزای خان از دعای نموده بر خاشق و غوغا و شور و شوی و ماجرا
آغاز نمودند و صلاهی ایالت با اسم ابدال با و عا و نگه از عیان سپاه
حضرت لایزال مآب سرافرازی یافت در روز دوازدهم و عریضه مشتمل بر
عجز و سکت در بگاه و الا فرستند تا ندخلند و سو باطن این
نفاق ذاهل و از جنس طینت ارباب شقاق غافل در بر جمعیت غلظت
آسوده و غار خیال مرفه و منشرح الحال غنوده بود که ناگاه صدای
سواران و صهیبل سپاه سلطه جیان در جهت کشتن پناجا
با چندی از ملازمان که ملتزم خدمت شهباز و زی جمیل بودند
بخدمت دفع سائل حصاری شده بمداقمه مشغول گردیدند و آن خلعت
تو اما آن بانداختن تفنگ دست و قاحت کشته و دو سه نفر مانده
شراب ناکواریستی میوشی بخشیدند و آنروز تا شام عین راه

و همیشه شب که پروه صلواتنازعین و موجب اصلاح ذوات البین
میباشد میان در آمد لران که درین امر شیخ با یکدیگر خلیف سازنده
اجاراراجیف بودند جمعیت نموده مشاوره آغاز نهادند که عترت
بقو در وی اندو آکا ذیب ما بر محک افتار سپید و پرده سخنان
مناخنة ما بصرف انفا س مجازان صحیح القول برهم دریده عقد جمعیت
لران برآکنده و نهال اراجیف که از جو بار دروغ مالا کشیده افکنده
خواهد شد مصلحت حال دران است که طبل رجیل کو قبه بجانب بغداد
نمایم یکی این رای را مستحسن شمرده همان شب در حرکت آمده عازم
مقصد میگردند و روز دیگر جمهور سکیه لرستان را بر مواضع ایشان
اطلاع حاصل شده بخان می پیوندند و مانند خرمن آتش که از جراح
افزودخته کرد در فتنه رفته جمعیت خان افزود و احوال لران فزاید گرفته
جمعی از ملازمان را با نسا و طرق و نسا فخر و ج ایشان تعیین نموده
خود برین خن نسیه حال روانه می شود و طلبها بوز قهارا بسبب
فست از جاده اندیشه کوتاه شده لا علاج نزد شیخ علی خان
نزدیک حکم کلمه تنبیه می برند بعد از وقوع این امر بشرحی که سابقا
بجلا پرا بیلک پوشیده و شیخ علی خان و منوچهر خان شرح حال
آن بخت بکشتگان را بتفصیل معروض بار با ننگان سرادق
خانه و بطلال گردانیدند و فرمان والا نفاذ یافت که وجوه و اعیان
لراند شیخ علی خان بر نگاه جهان پناه فرستاده منوچهر خان نیز شخصی

ایسی از جانب خود تعیین نماید که دیوان عظام بحقیقت احوال الامرا
طرفین رسیده احقاق حق نمایند و شب بخوابان منصور و نزال و
از سرکشگان باو بیخندان را بزرگراه جهان پناه خواستاده
وزیر المومنین قسم که جناب ایران مداری حسب الامر المالی
باتفاق امر اعظام اجلاس نموده بحقیقت رسیدن برات دست
منوچهر خان و جنت طیبت ایشان ظاهر گشت و آن گروه را در
جسد را آورده فریاد یافت که نزد عالم ایشان بی بوند و این قسم
آتش فتنه و شورشی که بسبب خا و خس خیالانت ظاهره ناما
اندیشان زبانه کشید و بود بزلال المظالم ای بی آنکه اسب
از خدای اول پیام جاری کرده اطفا پذیرفت زو از نشدن ولایت
نصرت آیات بدار السلطنه صفهان چون خاطر خیر و قیقه سستاس
و ضمیر منور شید ایناس از رکذ را عادی بی دین و غیره دکان
یاری از نوزده ایت و یقین عموما و گروه ظالمی هند و ستانی
خصوصا جمع گردید نهضت صوب مراب مفر سلطنت و محلا
رجال خلافت یعنی دار السلطنه صفهان از خاطر اشرف
سر بریزد و بتاریخ میمون و زمان نمایان این عزیمت و الا
نصیم یافته متوجه مقصد گشتند چون در او فاتی که الویه دولت
و اعلام سعادت و عزت در مختصات فرخ آنا و بهشت بنیا و
و کشتن جنت قرن و دار السلطنه قزوین پیرایه خلک و میمون افلاک

بود اخبار ملوک و نجاران بر ما منعم بیک باغب دار و نعمه دار السلطنة
اصفهان چه ملاز که در عدم اتهام منع نثراب که در آن با بکلم
شاهنشاهی با منصفه فرمان الهی نفاذ یافته و چه از مرقعات
یجا که متنا و بخان و خردوشن رعایا شده بود و بعضی معترضین
و از وزارت السلطنة قزوین بخت قلبی نیک ایضا اول صحبت بجهتین
امروز در معین و فوج آن بشواید و ذلالت معین شده بود
بعلاز و در وزارت السلطنة کاشان برستور بخت قلبی بیک
بجهت متبینه و نویسیک و ساز و سامان جرافان لغز و واژه
خودت ایل کلان و مستحق است نواب کیتی ستان شده و
اصفهان شد و در تصاریفی بعدی اواز و کسب رعایا تعمیر نموده
مرا انجام امور بچراغان چا بچه شاهانه اتهام خدمت سکا لان
باشد نموده و بالوید دولت و اعلام فتح و نصرت نیز بصورت
دارالت سلطنة اصفهان نهضت نمود و نور سعادت سعید ساکنان
لکن نماید از اظلال اعلام جاه و جلال جیش جدید برترانی فر
روز و خول نوکب منصور و اعلام بغیر و زنی بمشهور اصناف ام
و افزونی آرم از وضع و شرف و اکابر و عالی و افاضی ادا
کرده که در فرامین بنوده با استقبال نوکب مسعود شش تا فتنه نشکان
دیدار آفتاب آثار بر از چشمه امید ابحیات بچوش آمد و تیز
دزان جوان خدمت بهایون و اجرائع آسمانی یعنی آفتاب

نورانی روشن بگشت زین پادشاه و چنان خاکین مایه که در روز ^{سپید}
دیدار خوشدلی بر سیلابت بر آسمان سووه از خاک بر آفتاب
و نقش در دروست شد سالک عالم بالا که چشم بر محل اجواهر غبارها
اعلی حضرت ظل الله داشتند موافق نشست سرود سرایان و مهر که
طرازین بشعرا و نواز نوای زیر و بم ساز در کوی بهکانه نشاط کز
و پرو جان مانند بزرگ و شکوه دست و آواز صدغای دوام دوست
گشوده بر شاخاریات جوشیده آمد کار ساکنان آن دیار
بهر اینی اعلام نصرت شعرا آمد و در وقت رقصی متوطنان این
با قلم تو بیدی مردم رفت خروشی که طایران بر بستای ترا بنگام
و میدان صبح صادق در آهنگ از آرد محوم سلیاق از خواجگان
پیدا بساخت و انعکاس و شگفتی که هنگام رسیدن نوبهار از
جانب خضری که در زار و بیرون آوزد و لاهی جا به جلالت زامانند
اوراق گل از سینه بیرون انزاخت بسعادت در باغ مبارک
تو شخانه نزول فرموده هنگام عصر تماشای چراغان خانه ازین
ز شاد نوای بیت الشرف خورشید ساختند و بعد از ورود
چشم چراغان چون چراغ چشم مردم اصحاب روشن کرد و فلان
برافروختن چراغها هنگام عیش و نشاط گرم شد ساغرهای بیخ
از رشک چشمتی اشک از رویه شمعها روان میساختند و در
تشنه یان صهار از مناج بر و اصطلاحی بر و اعتقاد برین

وژود وقت همین که ساعت بیزایه سعادت در بر میگردید
در تمام این تخت بهنگامه آراستگه بعیش و نشاط مشغول
فرموده برنجی با طرتمان کلاه کلاه بر سر امر خیا بان چراغان نمود
و بعد از رسیدن ساعت و التذات از عیش و عشرت بهر و تها
ها بون تشریف شریف از زانی فرمودند امید که همون چراغ
میش این خسرو اقلیم روشن و محضش ویش از سیاهی لاله هزار
سرو قد گلشن باد

بعد از ورود و در سلطه اصفهان و آنجا بر چهار بالشت فرمان
بطریق یعنی که شیمه کرمه عدالت و قزاداد سبجیه مرضیه جلالت
از روی عدل و احسان آبادی بز و امتنان بر روی جهات بان
کشوده سه روز ایام اسبوع را مخصوص ادربی و مظلوم نوازی
فرموده بنفس نفیس فرادس پناهی و امادی رحمت را بصورتی
کام و استنفاذ شهید حرام شیرین کام میفرمودند و در همه اوقات
رضا جوئی حضرت خالق و زرفاه حال حسلیق را نصب العین صبر
انور داشته بقوت بازوی حاشنا می و حقیقت دانی و دست
موشکافی در موز خانی میزان عدل سموت و قسط است
خفیف و میل عدالت را بر پای داشته و اولیای داد و در
عوض از جانب الهی هر دو دولت و ینکامی و عدم ستاده ذخیره
باقی می انداختند و بعضی از اوقات ساهی را نیز بلا حذر عرض

باقی سبها که بنظر کینیا اثر نرسیده بود معروف میشدند
روزی بطریق مقرر و قاعده مستمر بر مسند عهده التظار از نو غیر
نشسته قطع و فصل میام چون رشته آمال و احوال ظالمان نموند
درین اثنا بلای از سوطان ایگار اوری که به نسبت والای سیادت
امیل داشت از محمد علی خان حاکم آنجا شکایت آغاز نمود که برنج
جو رو سبدا قطع بدشته بهیاست برادر او نمود و کاسی مراد شد
جو رو جفا با تخاشی بروی پیوده با وجود ارتکاب این امر شیخ فضل
قبیح احوال اسباب او را با تشنیب و بیداد سوخته و از سودای
سود و زیان نشانی خود اندوخته پاوشا داد او کتر و شهرت بر رعیت
پرور بعد از اصحاب این خبر با صیاط انگه سادان بعد قلبی قابل کاذب را
بروی اندودی نظم بعبار صدق گفتا خنجر نموده باشند امر فرمود
که ژان والا با سم و زهر نایب بکلی بچی آذربایجان عهده اصدار یابد که
بحقیقت صدق و کذب امور معروفه رسیده معروض باید بر سر
خلافت و قواعد کرسی سلطنت نمایند چون بعد از نقیض و تحقیق محمد
مقال آن منکر البالی بر مرآت ضمیر بار با سخنان همراهت چله و چله
صورت وقوع پذیرفت محمد حسین بیگ و لید با و کار سبطانی
رو طوب آوردن آن بدینجهت درگاه پادشاه اسکندر صدر فرمودن
معین کرد و آن بدینجهت با زوی جهل فانی طالب بنیان
ایالت و حکمرانی خود کرده بود در اندک فرصتی بدرگاه خلیفای پناه

حاضر گردانیدند بعد از آن چیزی مجدداً بنفس نفس از دقایق آن کارها بهنجار
استفسار فرموده بعد از ثبوت حکم بها نطاع بنفاد پیوست
که در عهد تاهان اموال آن مظلوم که در عرصه نیست و نصیبش هیچ دور
باشد بیرون آنده بعد از آن خند و جلالت آن وجه بمقتضای شریعت
مطلوبه مضطربی بدست و ارشاد مقبول سپارند که بحسب قانون
شمس الؤدی بر سر و جزای خود رسد از تقدیم بشود. ممنوعه که باعث
اذا خساعات جا و دانی و منشا نظام و نشن امور بهمانجا
و کشورستانی است دست ظالمان اطراف و انکاف از لرسیان
چون رشته آمال خود کو تاه و بهره بدبختان چون مانده اعمال سیاه
اکنون از بیم عدالت شاهنشاهی نقش با پی آهوی زرادمان مار سبز
در می آید و از بیم آنکه مملوک او سفند را در خواب بید کرک بر شمشیر کانی
می آواز بخار از رفتن به پای برهنه پایان چون پارسیان همبگردان
دارد اگر سیلاب گذرد ویرانه افتد چون قطره در شوره زار قدم جرات
پیش نینکند از در و ترکف نکویان بر خوانده و لبرگی از هیچ و تاهب خود
زنجیری و با پی سرکشی جو دل ربائی که تمام پریشان و دلکیر است
و غن ظالم چون دایخ پلنگ سیاهی نمی اندازد و آب و هوا ای کشور
دور سی جز مظلوم و طرف یا مزاج دیگری نیست از او و عجز و نادر ای
زمان تسلط و اقتدار بر سر سینه و ناب حیوانات خاره چون نشن
عقارب بر در لرسیان و زودید مار با پی ظالمان از خواب محض برتر آ

پرسشنگ پادشاه است که هرگز نیست او اگر کشتن نماید نبرد
انجیات در کفر و کفر و هموم افغانی را با صاحب شربت چون نیت علی
مظلوم نواز می آید است دست عمر و دولت می باشد یقین که هر دو
آن ضرر عدالت نیت باطل و دود و دود هم آغوش و خلاف کاری بود
کردن از خاطر فراموشی خواهد بود شرح سبب سد بر زاینده رود
و اجابت در پاسخ از بردن می که نهال است و بود این خایه
کاشن و بود از ما معین علیت الهی با کشته و رنگ جانش
و بوی زندگی در تار و بود ادراک از کار که لبه حضری این خاک
دمیده دست و دمان جز به امید رانست کفایری در زنده باز نموده
و روز فریم بگوت را جز به کلام صدق منتظم کشوده هرگز
در شیر صدیقی که از پستان خامه بچونند آب خلا فضاصل کرده و
بدین شیوه نامستحق عرض و فوج صدیق و آبروی سخن را
بزرده پوسته قلم در بنان بیجان پیش جان بوده و آنچه
از طریق صباغ و انهای کوشش الفا یافته آنرا هیچ وجه از دل
نشوده از ایزاد قایل کاذب و باور چای می چون نوزد چرخ
از بلور زمان و از کز افسانه می بود استمان پیرانی نه
صحت از ستم که نزل است از تبیین این مرام و تفصیل آن
کلام مطالب است که آنچه درین صیغه توجیهان علمه میسازد
دور و نزدیک و مشاهد غایب میسازد از محبوب محرم و قبیح

مالي و معروف نقوش و قوال الفلظ از مغز برستی کفقا بر مالیت درین
اوقات نجا و نمدان و زنان ابرجدان که در ازل خلقت ساخته شده
مقرابیت دولت آسمانست همواره اعلی حضرت ظل الرحمن و خلاصه تالیف
و از آن بقتد سخا رسوا شده میر اطراف و جوانب می نمودند و
عمده اموری که زنک ای کلفت از آئینه ضمیر و حرکت طبیعت تواند
ملاحظه آبروان که در اشخاص نبات و حیوان طرازانده بر این جان
می تواند بود بخاطر الهام ترجمان خلوص فرمود که اگر سدی بر زنده رود
بسته شود که بیندگان اموات تماشا و حازمان فرج امیر ایمانیه
زراعت پوسته میا باشد و هم موجب سیر نیر کجا بوستان
انتعاش نظر کیلک و هم باعث آبی اصفهان خواهد شد لهذا حکم
مانند از مکن فرمان واجب الایمان بصدور پوست که کار کرداران
درین کار گشایش بعمل آید به نیروی فرمان واجب الایمان در کمال
از آوردن سنگ و سایر محتاج کوهها در حوالی رود و سرعت
بر آسمان سود و هم در اندک وقتی بیانی سبک دستی محتاج آتش
صرف بسن سدر کرده بازین هم از غش از فور فتن این کوهها
در خاک آبرود و چون کوه بلند سر رفت از غش چنانچه بیند
کمان شد که زنده رود دریا در بغل داشت ریشه طول نگاه از
دیدن بعضی آن کوهها و بازوی امیر و طی منافات آن در
فرسوده مشنماست سحاب بهاری و آزارتی ترا راه دور و دراز

رفتن در میان پیش پا رخاست و شیرینی اجناس کراهنها
از وقوع این معنی غلبه نشکر در آب کاست چنانچه کثرت آب
مشترک کثرت منبهاه آبار و چون اطراف میگردو زلال معالی از
جویا بر زبان مردمان بهر تاریخ این کارگاه تماش در برش آورد
و آوازه این انجوبه کاری چون صیت گلشن بلاری سحاب بهاری باقطعا
و آن ف عالم دوید از جمله تواریخ که عامه بنکارش آن رطوبت لسان میگوید
تواریخ مسطور هست امید که پوسته آب سعادت اقبال این سایه
زواجلال در جوی فصل فیوضات و سعادات برود با این خرمیشت
در تردد و تکاپوی باو شرح منکار کندان و نزول پرفه باران
رای انتظام بخش جهان ظل حضرت رحمن و ضمیر واقف رمزها
فرمان فرمای دوران که پوسته در فکر اصلاح احوال جانیات
اغلب اکثر اوقات مصروف تدابیر صایبه امور ملک و ملت
و انتظام معاملات دین و دولت میباشد و چون منتظران
انام را از کثرت اشغال و تراکم فضل اعمال چون شیخ آبدار که از کثرت
بریدن محتاج فسان شود با چاره است که تشخیص همین جمله امور
افزایند بر بفرمای اتمع انیا اطلعت ظل سبحانی در خلال اشغال
فردتیه گاهی بسیر و مشکارا بود و شواری دیو تر ایدان بری کا کل
مثل موقیاق اندازی و جرید، بازی رغبت میفرمودند و زمانی
از تاشای کره اسپان خان زاد و وفاتت بر عازبان خرویت

اخلاص نهادن و نسق آفرینیدن امور سپاهیان میبودند چون نانی
بشغال شاهل میند کردید و قطع و فصل مینام نام باخر رسید
رسیدن فصل گذار یکجان و کثرت بشکار را و در مزاج و کزمان
با تمام سوادین و سکار خرو جهان و عین اعیان نوع انسان بر خاست
چون اعلیٰ روحیه این مریه با جمع و موافق و حوائق با کلیه مرفع بودین
استدعا بعد از آنج و شرف قبول رسید و در اثنا تصدیق این عنایت
و رسوخ این نیت بار یافته محفل ضمیر اقدس موزدان خاطر مقدس
القدس و روحان که رسم اشرف آمدن او صادر شده بود وارد
کردید و از آنجا که قرار خاطر والا آن بود که پیوسته کیان استعاره
و پیش نیده رویین خرد عصمت که در تحقیق فرقان قفس نهاده با
شرعیات انوار قید حصار برآمده بال و پرافتخالی نشاء و انباط
توانند نمود زنده مختصان خدمت پیشه و نقلوه بندگان دست
اندیش صفی قلبی یک نظر بر نایب مقرر کردید که با تفاق جمعی از
مین باستان و یوزباشیان و تفنگچیان خاصه شریف پیشکش
مکلب معهود در خند اطراف و جوانب از تو کور و انان شایان
و عالیجاه امیرالاعزاء و العظام مرتضیٰ قلیخان قورچی با سینه
و بکلر کی آذر با بجان هنگام سوادین اعلیٰ حضرت ظل رحمن بهمین سوره
پرورازد بعد از آنکه پادشاه فرمان روایان با بردگیان حرم سل
بمنزل رسیده رخت آویزید که اندازند بندگان و ملزمان گاه

سعادت نشانیان بر او این شدن منحصراً از غیرها از خروج و ابر
السلطنة اصفهان بجای است بقول الله تعالی اولئك هم القانتون
عمارت کرسکان را از غبار موکب سپون و نزول هاپون چشم پوشید
و چون زیاده از یک شب توقف در ظرف حوصله او نیکبختی روزی
عمارت با سعادت جوچیل که مکان شکار و جای جسد انگلی و پراشت
جوانخ اعجوبه کار است حال دولت و معدن این سعادت شد
دوروز آن مقام و منزل اعلی حضرت ظل رحمن گردیده روز سیم بزم
اجسلان پیاغ کوه واقع شد و بعد از دو سه روز توقف در آن باغ
و عمارت که در حقیقت جای خوشدلی و فراغت عمده مختصان
حرم دولت و مقدم بزم بزرگی و عظیم است و الله فله العالمیة العلیه
محمد بیک ابجد تمشیت مهمام نام و ملاحظه جمعی از مردم و اهل
اصفهان که مقرب شده بود که در سنگ تفنگچیان عظام نظام
در بند و اندیشه فرموده ببارکی و سعادت از راه مبارک
بابا شیخعلی و کتلی رخ متوجه رار و مزوج و کتلی مان گردیدند و در
اتنای طی راه و بعد از رسیدن بشکارگاه در هر منزلی از اوقات
شکار بجهال مید و دام قید در می آورده و در هر منزلی از مجال
رار و مزوج که باصناف حیوانات شکاری منجون است یک روز
و در روز اقامت می نمودند تا بهمان دولت و همکار قبایل
قریه چقا حوز محل حال قبایل شد و چون خوش شکار و گرمی گذارند

مزمور و گندمان بود و هر دو در کمال غلبه و اعتدال میگذشت مرکز خط
والا این بود که هر دو یکسایه ازین دو فصل چند روزی تا جهت واقع شود
از آنجا که غلبه چگونگی هوا در دست کار فرمایان قضایا باشد و
بجای این غلبه ای بود وقت امور قبل از وقت میسر نیست در او خط
عقب که هنوز در آنها بزمان نزول برف وقوع سرما مانده بود و آسمان
از مویج سحاب نمودار چهره سر که چینیان شده و تنگی هوا حکایت
از دم سردی و ام خوانان نمودار در زم لغا چون زمان دشوار را
آداب آورده که هر ریزان قطرات باران چون کج قارون در
طبقات زمین فرو رفت و شب و یکدیگر باران برین عنوان
باران و سول از سینه خیال بدانان جواران بود بنا بر آن که
خیمام اقبال شایسته ای بر کسب از دو و مجری سیل واقع بود اراده
نهضت بجایب گذمان که مشتمل بر چهار رات آسمان بنیان است
تصمیم یافت و صبح همان روز که نقل و تحویل واقع میشد سردی هوا
باران را کسوت بنده در برف پوشید و شدت باران و سرما
روی در نژاد و ترقی نهد و بعد از نهضت هوک مسعود کج
جریان فرمان قصه چند نفر از مردمان بی سرو پا از بر کله زل
و سرما تلف گشته اند حتی در آن روز سبلا بی شرف از کثرت
ریزش باران و برف جاری و برده پوش او و بیوه چهار بی
بود چنانچه بینندگان کمال میگرد که اجزای ارضی و هوایی

بسیار کاری نیم روی اندود برف کسوت آبی بود مشید و
و مانند عرق از اندام مهربان با لایحه چای از هر جنبه نور و بین چشم
جوشیده با وجود چنین امری باینکه از هر گذر بازش سحاب
و این بهم رسیده با وجود نواب اعلی حضرت ظل الله بیا سخی
سفینه حفظ خان سفید دست باه بمنزل مقصود نزول جلال
فرمودند و ملزمان در کاه و احاد سپاه بعضی معارف در
پادشاه فیروز و بر جی فردای آن روز رخت اقامت بسال
منزل رسانیدند و شاه خود رشید عالم افروز بنمودن روی کرم
ملانی چند در راه اختفاء اختجاب نموده سپاه سفید پوش بر
از شهر بسبب وجود به تیغ درختان فروغ بیرون کرد و قوی
و حواس که چون آفتابان سر ما خورده با وجود قرب جوار تک
آمینش نموده بودند بجان سخت خویش باز آورد و بعد از اطعام ناره
برودت عزم مراجعت مقر سلطنت عطف عنان یک آسمان جولان
بجان خست صفهان نمود و در ساعت مسعود رجوع واقع شد و بعد از
استقرار در مرکز خلافت بلاشبه فغان همایون اسامی جمیع را که در کتاب
برد و سر ما در دایره پاس دادی و کشت خرد و فغان روانه بجلال
کوش بر آواز خدایان لا یؤذنا تعصیل نموده بنظر کیمیا اثر مستانیدند
و هر یک فراخ حال بنا نهادند و اعانت سزا فریزی یافتند و جمعی از
امراء عظام نیز که در کشت بودند بجلال کوانامه سزا فراز گشتند

و در آن زمان جمعی که در آن روز خلوت کرین ز اوییه خاک شده بودند ازین
چو دیا مجدود انکسک بر فایستند حکایت ابی بن امر مکرده نمای جز
آن عالم تخم مزروع که منتا رود و صبار و ر میگرد و دستخ معوری لحوال
جهانی نمود اسپد که بای وجود دشمنان این دو دمان خلافت
مکان پیوسته از سیل بی امان حوادث دوران خسته و خونشان
در عروق مانند بقم بقیغال سرد مری دوران بسته باد
شرح ابن سبند چشم بدور که نوع و مسل صفهان را
هر هفت نای حاصل و بر ایست یاز و بیشتی کامل است چون
زیب را از تمام و حرزی که منع اسابت عین اکمال نماید با چار
و تحسین واقع گردند ضرور در کار است لهنذ لثقتضای رسم پاستان و طریق
پیشینان در هر سال گرمی هنگام جشن سپند سو بدای قلم عیشیت
دوستان را پسند آتش شوق میگرداند آواز و عشرت و سرور و کوشش
نماید میرساند و طریق گرم کردن این هنگام آنت که در هر سال روز
اول ماه اسفندار سد مناخذ و داخل شوق کرده شب و صلی
در عین روز روشن ظاهر بسیارند و بساط عیش و نشاط در هر یک
و کالین می اندازند و بهشتی طلعتان حوری الفا و بیری سرشتان
ماه سیما مانند کاکب در کنگشان و لعل و با قوت در رک کان در
رشتهای بجای پدران در دکان نشسته بدل ذادن عاشقان و دل
برون اسیران مشغول میباشند و کثرت فادیل و شمع و جویان

بجز نبه میرسد که درون اسواق مانند باطن فانوس روشن دارد.
غزابت و صفای آتش در شک برف خرمین هموز نوهار و گلشن میگرد
هر چند تماشای این جشن مکرر میگرد کشش بدو بیانی که دیده در
اوقاتی که پروانه مثال ریافت بزم قرب و حضور است سرمد
این آیین بدیده جان بین رسیده اما هرگز بدین نیبایی نشاهد
این تماشای چهره تیغ فروخته و خوشدلی بدین ارزانی و وفور مینامی
بمشربان خواهش مند نفروخته بود درین سال در سه موضع بساط نشا
بجته جلوس علیحضرت ظل رحمن انداخته و اسبابی بیانی که از سرکار
ترتیب فته و از کثرت ظروف مرصع و فروشن طرح نمود در حین آسمان
و کواکب درخشان گردیده بود و بساط جشن دگر در برابر در قیصریه
بصدور کینی کلان ارم حیده طراز مجلس سوم در کنگره درون قیصریه
باین شایسته به جانب کشیده خوشی و از زبان و معرکه طرازان و لیلیا
و اوزاب اصول نغامت هر جنس دسته دسته و خواستین بازاری
مانند کلهای دسته دسته بنوبت برقص و سماع نوربخش ابصار در
افزای استماع میکشند و شیشه و پیمان با ده کلر کانت مثال در شیخ
و شنگ مجلس آرای قیام داشت این جشن ارم مثال از در و درگاه
مبارک که در مدرسه مرحوم ملا عبدالقادر کشیده و بساط انبساط چند
بود درین سال بهر مخزن که از غلظت امرای کربستان است در مکانه
مزبور بزم بساط نشاط بود و از غزابت آن جشن دلپذیر که نظر آن

در آینه خانه تجلی و تصویر ملاحظه کردید. تعجب بر تعجب می افزود
امید که همیشه چراغ عیش این سر و رخ این خسرو بهمثال تابان
و قلوب دشمنان پروانه این شمع درخشان باد شرح شکار خوش
و بران شدن تیراوشاه بهرام زور از دو کوره ه
بعد از مراجعت از شکار گدمان و نزول جلال بدار السلطنه صفهان
خاطرهایون اعلیحضرت صاحبقران ظل الرحمن متعلق انتظام مهمام عساکر
بصیرت تو امان بوده بعضی اوقات فرخنده ساعاتی صرف
ملاحظه عرض غازیان طفرغان که از نظر کیسای اثر نگذاشته بودند
بقانون مقرریاوسی و مظلوم نوازی اشتغال مینمودند و بمصقل
عدالت رنگ که در دست از آینه قلوب صخره و کبیر میزد و در چو
زمان بر آمدن شاه محبوب نوهار از نقاب تراب نزدیک رسید
و جد اول را بر خط بر کرد لب نودمیده بود کیت آسمان بر
فلک جولان شکار باغ کوم و وحش کران رکاب و سگت
کردید و چند روز در باغ کوم بسیر و شکار اشتغال فرموده بعد از
التذات شکار مرغان آسمان جولان خواهش شکار کوزان
و کران عطف عمان خسرو صاحب قران بجانب باغ وحش نمود
و با جمعی از خاصان و میرمخندان و سایر عظام در حستان که مقرر
رکاب جایون بودند داخل باغ شده فوجی از کوزان و آه و کران
پدایره احاطه در آورده سخت بشیران شکاری صید کوزان توی

بنووه تعجب افزای بزرگان کو چوستان کسیر که چنین حکام
در صیدگاه خیال ندیده بودند گردیدند و بعد از آن متوجه کماندار
شده امر اعطام و بزرگان کو چوستان این امر بکمانداری بنویسند
و در حینی که خیل کور مجازات خسر و شیر افکن بهرام زور رسیده بجان
کمان دزد آمدند سه جو در جریخ چاچی کمان رفت شاه ماه نو کشتی که در
برج قوس سه ماه با جواز شست بخشا و خسر و کره باز هر گوشه بر خفا
آواز زده و او خدنگ جان ستان خسر و صاحبقران مانند سوز
از حیرت از دور صاف جسته بر خاک نشست و درین حال از
سرعت انتقال خدنگ چارپرو و ناوک جگر دوزخ را گذر
بکمان را کمان شد که بگرشهاب قب آسمان اصابت از رهگذر
سرعت سیر که خط افتاده با عفا بسم جان ستان و زراغ کمان
پیش از وقت بال صید افکنی کشاده تا آنکه جتن خون از دو جانب
کوران کلکونه ز رخسار حن اصابت و طراز بهارستان اچو کار
و غرابت گردید و بدیده را قمر حروف را این بیت بنماظر رسید که
سه مینجد پیران بدانسان ناوک شاه از دو صید با کز دو عینک
نگذرد صاف آبخنان نور نگاه از ملاحظه این امر غریب طراز
که در ثانی اثنین اعجازت صدای تحسین و انکشت تعجبها
بیجا بلند گردید و صیت این امر غریب از کران تا کران جهان
رسید امید که پوسته سینه دشمنان در فای این سهام جان ستان

وزیرت انفرای و درونی بخش امور جهانین باد شرح محاربه حاجی
منوچهرخان بکگر یکی استرآباد با جماعت قلاق و شکست یافتن اهل نفاق
بر کشتی نشینان سفینه وجود و ماضیایان بحر هستی و بود که غواصی
کو هر تجارت نموده پوشیده نیت که در اطراف و جوانب
ممالک بی پایان سلاطین سلیمان نشان که بخت و وسعت
ثانی در ریای محیط و عمان است گاه گاه بسبب هبوب براج
آراء مخالفان که بطریق راه زنان و دزدان جویای فرصت می باشد
مانند کنارجار شورشی حادث میگردد تفصیل این اجمال آنکه نفوذ
مردۀ قلاق که با ابنا ی نوع انسان مشابهت صورتی یو با سابع
و بهایم استخوان مغوی دارند بسبب استیلا و کجکه بر بعضی از اوسات
ترکمان ایشان را حاصل گردیده بسبب غرب جوار سبلی استرآباد و سنا
و اینچون هم رسد سنا نیده اند و در سوانی که کثرت نزولی امسطار و سب
خفیه حال خدیو بیشتر میگردد و ایشان در آمدن محدود استرآباد
میسرعت اند و درین سال باغرا و اغوی جماعت ترکمان آن
بی بریان بقصد تاخت بعضی از اوسات ساکن استرآباد و درو
و در حرکت آمدن به شرفه روانه درون شده بقیه آن محاذیل که
بخت و اوست صوف بودند انداده استرآباد می نمایند و چون
طایفه طایفه مزبور در سرعت میر با صبا و شمال خویش و از کرد
و لک خود در پیش میباشند بنیان حقیقت اراده نا بجز از

بعد از آنکه بعضی از مجال و الواسطه ما نخت کرده مراجعت نموده
بودند بجای منوچهرخان بگلربی استرآباد میرسانند و حاجی منوچهرخان
با تفاق جمشیدخان سالم سمنان و طایفان حاکم استرآباد را با آن
کرایه و جمعی از قورچیان و علمایان خاصه شریفه که بجهت منوچهرخان
جماعت مزبور در سرحد استرآباد جمعیت نموده بودند بدون آنکه
چند واسباب و آذوقه سفر همراه داشته باشند اکتفا
به نوشته لوکل کرده تعاقب آن طایفه نمودند و یکماه مسافت را
بسته روز قطع مینمایند و در یک منزلی پیرانشقاق بان که کشتگان
حضرت بیات بادیه ضلالت میسرند آن گروه خذلان پزوه بعد از
ملاحظه رایات عساکر فیروزی ماثر بقله کوهی که راه صعود بر خارج
جوان طریقی روزی بی نایمان تنگ و از کثرت شمشیر فرزند
نمورار از پشت تنگ پناه می برند و پاهای شباست می فرار
افشوده منتظر جنگ و پیکاری باشند حاجی منوچهرخان پادشاه
امراء مزبور و بعضی از اعا و لشکر که اسپانیان را در آنجا
بی قوتی پایداری رفتاریشکال بی قوتی همیشه بود و پاهای آن
فوج و جبل منیع میسند و بعلت دشواری آن مضیق میسند
طریق تفکر و وقت هم کرده که پاهای منوچهرخان و جمشیدخان و
مقرر نمیدارد که از آن راه تملک شدن بر تعاقب خطراتی مینماید و خود
پایه شده اند است و یکبار بعد و می چند ما شد خطراتش

سرگرم بود و چون بگفتند با جرم میگرد و او را تا در استحال لغوه نمودند و
پانزدهم از حقن غیر و انگشت و سایر آلات بگفتند و در مقام حماقت
در واقفند بر می آیند و استیجابی منزه هر خان با کدو سگک صفای
آن کس بلبل خان بوده بفرستد مهره خشک از پای در می آورند و
معذمان نورستان و سایر عازمان سپهر حفظ الهی و در مجال
بی زوال علی بن علی (علی) را و قایم خود ساخته روی از طلب
مقصود یافته بقوله آن کوه گردون شکوه بر می آید و از علم سا
آتش بکار کوی فتح و نصرت بر می افرازد دست را با کربان
انصال تیرانه کمان حاصل میگرد و دوزخی لغو و اسلام بر آید
الوان بر عمامی پوشت و مسلمان و کافرانند دیده و عینک تکلیف
تعالیست چشم بر خیمه میزد و بر بی نیزه و تیر آتش بجای می افروز
منسوب بلال همیشه فریب این مشرکان خورشید غیر وزی نام
تیغ فرجه را بجهت اهل اسلام می باشت بود اندک گشت درون
آن طلبتم بر سبب تنگ مای صدق با ستم چون هر تنگی
و مصیبتی و هر مصیبتی را بچرخ بر وقایع باشتند نسیم نصرت از
حرب باشت بر چرخ ستم اعلام و اهل اسلام و بزرگوار
با عادی که گشتند در روز حیاتشان تیر و تیر میگرد
و تیری از شمشیر حاجی منزهندان در اشتهار دارد و کبر بر عقل
در پیش و اسلام را اهل تفریق با لک طاق لود و مسافر اعلم

بمیں اقرار کیا کہ وہ کفرہ یا از ملاحظہ این حال تیغ سبز باور کند
بمطابق قرآن شد کہ دیدہ کہ نیز سبز اختیار می نمایند و لغت
و فیزی قریباً اولیاد دولت برود افزون می شود و حال
و افعال و دواب و اقسام و شتران شکرکان را با برده واسیر
و غیره کہ از اوقات تاخت نموده بودند بدست آورده آتش
بجہت آسودگی غاریان در آن مکانی توقف نمودند و روز دیگر حاجت
می نمایند و در آن سخن و ضرب و زور و خوردن از امراء قلیہ جان طلبی
یکدیگر خم رسیده و یکیش میرزا علی بیگ یوزباشی قوریجان می
بینون بضرر مسلمانان مخالفان از ضلع پشانی عازی گردیدند
و بپاداشش با نقاشی ہر یک از احوال و غلبہ این بخلایع و اعمال
سرافرازی با خستہ میرزا علی بیگ بر تہ مبارک سجده متماز کرد
و آنچه از فحوائی کلام جمعی کہ در آن معرکہ حاضر بودند مستقیماً
آن بود کہ عدد حاضرین سپاہ نصرت پناہ از در دست کثیر و جمعیت
کفرہ از در تہارتجا و زبونہ ہا بہ نیروی اقبال بزوال آنہم
غریب است و نمود و جمعی از آن کردہ و نملان پشورہ کہ قاعدہ اہل
عطف و مخالفی بجانب الملکہ درون نموده بودند چون صحنی قلی بیگ
ولد ذوالفقار بیگ خان بکارگی و اسرار اقرانہ تہ نامہ نہ نیابت
ہوالمشعلکاء درون نمودند و بمجاہت اہل شتغال است لہذا
کفرہ مزبورہ لظاہر یافتہ و سپاہ خود را دنیا ساختہ مستحق بود ایشا

بوده علی الغضنه بر سر آنجا همه ناخست آمده در صحنی که باران در آن
از کعبت و سوره آمده بودند نفیر و کما با موج شریک میسر مانند و مراکت
آن قوم که محتاجان مانند صاحبان در دست خود میری بود بعد
که تا زخم کرده و کفر و پاوه و جرت زده بر جای میمانند و سواهی نیز
که در اصل ایشان تا خیری بوده و رخت حیات از آن در طرا بر خطر
بتا اصل حیات می برند تا می آن قوم عرصه تیغ هلاک بگردند و بعد از
جوش این فتح مبین بار بار یافتگان حریم این دولت بدترین صفتی
و فانیان جملگی که آثار جلالت از ایشان بنظر رسید بود
باغضامات و خلایق سر بلند که دیدند امید که اخبار فتوحات متوالی دولت
تصرت منسوبان این دولت در نشان و تملای با و تقابلی منسوب
درین سال محمد قلی خان بگری ابرو ۲۰ از ایاالت آنجا میرید
بگری بگری آنجا بخت قلی خان شفقت شد و کلب علی سلطان
پیر با بگری روم معین کردید روانه شدن ریات نصرت ایت بیلا
بودن سال ایل حضرت صاحبقرانی ظل رحمن بنا بر آنکه در اغلب نامه
در و تسامنه اصفهان تا بگری می باشد عازم ملاقات لکار
تسمیرم توانی کردید و در ایام بهار و بهنگام طراوت و فضات
کار در روزگار که مسرت و گلشن مینو نظام اصفهان اهوای
و بهنگام زیبای می گریه بود و کله مار در کنار کت مانند شاهدان شوخ
و شک و لغبتان فرکت تا از نقاب اکام روی نمود نام کت

از دناك حاضر جوابي بوي خوشش كشيده بودند امر فرمودند كه تمام
سكان دارالسلطنة اصفهان كه دست پرورد انبساط فهم هر يك
عيش و نيش طمانند شايكار و لادن كل و قافله بنيل خيام كامروا بياي
و قباب عشرت آرايي در باغ جنت بنا و عباس كل و بريايي
خورد و بزرگ چون سرو و كل مست و بيايدر دست بزم نشاط آرايند
و بعد از كشودن دام صحبت و صيد كردن نذر و عيش و عشرت صاحب
كامران با جذبي از مخصوصان بهماشاي آن بزم لدم نشا طمانند
و بعد از ذكر و فروع اين تماشاي خوشي هوايي صحرا با التماس برك
خر و شب كم نشا بزفاست و دلايات فلكتا متوجه ملاقا سمرم كويد
و در چيست روز بجهت بنر كل در باغ عز و بر توفيق و جشن كل زرين
فرمود با افراد اعيان حضرت بكشيدن اقداح راج بزم اغر و خوشي
كردند بعد از ظمي بساط نشاط و بيعت مسعود از باغ عز و بر
دولت و همركاب اقبال متوجه مقصد گشتند و در هر كل زرين كه
كثرت از ناز و رياصين دام نظاره شكار در خاك داشت
فرغ و قابلت مكان توفيق فرمود و چون طريق طمانند فرمودند
و قبل از وصول محال سمرم چون معروفين كه ديده بود كه شكار كويد
جبال آنحد و در بسيار است امر فرمودند كه قلندر سلطان تفنگچي آقا
كه عالم آن محال و بلد مرم و مصل شتاب جبال است بفرستد
سنگا رجه كه قسام ناپيد و بعد از در و ديو كيب مسعود قلندر سلطان

احراز زمین بوسه بندی نمود و میرویش داشت که بجز مستحقان جزو تمام
گروه و خوشی از دایره جرکه در حلقه دوام در آورده اعلیٰ حضرت
طلی رحمن ایمنه جان و طهرمان رکاب ایمنان جهان بر تیر افکنک
شکار چرکه نموده در صید افکنی و کمانداری حیثیت افزای دیده و در
بل نظار کیان سفینه فروزه قام جریخ کرد آن کردیدند و بعد از اجام
غزوات و طمان مواکب معروض سده و الا شد که چشمه بلخ بعلت
غزابت وضع دیدنی و نمان کلشن غزابت بدست مردم دیده چشید
بنام برین لشکر منصور که افزون از بلخ و موراند بصوب چشمه بلخ در حرکت
کنند و فرمان دالانفاذ یافت که آفرق و اجال و افعال را در سیم
کنند آشته جمعی از خاصان و طهرمان رکاب سعادت نشان که هر
پشتوایی مستوی مقصود کردید المی چشمه مزبور از غزابت بدینی
و بعضی مویات آن رسیدنی کیت خوش عنان قلم را سخت طی
باد دیده تسمیه بدینود تا بکاشن غزابت بنام شرح خصوصیات
این مکان است بیان رسیده بر مستمعان حکایات غریبه
مستور زمانه که ببار صدفی این کلام بر محک تو اتر رسیده که
قد بر کیت از بلا که جو و حوا و بالی غارت و بنید او کشاید
سکان آن ملک با چون خط احوالت ناچاره و صبا نیت
از ذاق که در حقیقت جبارت اتر بکانه است حیات است در
مسرعی نزد ساکنان چشمه مذکور بطریق ابر حال مبداء و در تاز

برخصت مجاوران آن هر چه شسته شسته آب از آن سر چشمه بود
کرده بخوبی که تا حین عبور و در بمبول نمهر او از دست بر زمین نماند
و روی باز پس نماند بمنزل میرساند و در آتشی راه در هر منزلی
که اقامت نماید باید که شسته را از شاخ درختی یا مکان مرتفعی که شسته
کمال صیاط بجای آورد که شسته آب همان خاک نکرده که اگر
این احتیاط جانچه باید کرده نشود اثر مطلوب باطل و آب شسته
از اثرات آنرا عاقل میگردد و بعد از آنکه این فہام عزیز را بشاید
و آداب بمنزل رسانند معارف رسیدن آن مردگان سیاقم
که زبان فارسی از اسامی گویند در ولایت مرز بوجین جنود فوج از
موضع ساطا هر شسته بعد نام منتظر و لشکران مخلب تا رخصیات جنگ
از هم بکشتانند و اگر هجوم بیست پانچ روز زیاده از نیروی توالتی
جمع از مرغان که بجلج استحال سالک آن سفر دور گردید
بوده باشد دست از جنگ باز داشته فرقی در تولد و تناسل
پنجاه روز در اندک زمینی با اتفاق تولد آتش خرم زمینی جوی
بیکر و ندر محصولات ابلغ و بار سیرین و سنجیدگی از آنرا
لشکر بی زمین را محفوظ می ماند و شرح حسب کنگر آن چشمه و مکان
بزهیت که در علیتی در چهار کوه و تابناقت بی سی و چهل شرح
و شرح گوید و در او دی عظیم از آن ننگها جاری است و بحسب اصل
ظن نیستی ازین دو کوه یکی بی بیات بی که در آن سلسله و جلی

و معمار ما هر بند و اتصال و بار و در و در و در و در از زیر آن بلخ باد است
و چشمه مرز و باران و فصل که بمقابل و نا جو ششیده بر روی این بلخ خدا
آفرین میریزد و از هر جانب کشتی و از هر طرف قطعی حاصل بطریق مختلف
برود و خانه مرز و بار منسوب می شود و کثرت منبت سقظ بل با نوعی پوشش
که بهر چه سنگ بر پی میگذرد و تا شامی از زیر بل مکان می شود که
بل رک ابریت مدار را با جوی مجره است که آب را در آبشارهای طراف
و جوانب بعضی چون پنجهای بشم و بعضی چون جدول کوه بر و ششم
بدان رود و عظیم اتصال می آید با عظمت مباح قرآنی بعد از ملاحظه
رود و چشمه بجانب سیرم مراجعت فرمودند و تبریز صحرا و شکار
خرقان آسمان بنام تک کلفت لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت
عشرت این خردی نظیر وجود و با ده کامیا همیشه در سبب با وجود
شدن ریات نصرت آیات بر چشمه زاینده رود و کنگدان
بصدا و مراجعت ریات نصرت آیات از چشمه طرخ چون لذت و ریای
کشتان سیرم از رکذ کثرت و از دام ملزمان اردوی کباب
پوی روی پروردگار کذاشته و هوای ولد اسطوره اصفهان
هنوز به حال نگرا شده و ما مبارک رمضان نزدیک سیده
و زباب داشتن صیام و خوردن آن استغفار از علماء اعلام
اصفهان نموده امام علی یک ریال صحت و لذت و لذت و لذت
کله یکی مالک سابق بیوان بر جناح استغفار بر و انبوه در و در

قبل از دخول رمضان خبر رسانید که جوان غرض نوبت چهارم از حق
از نیت سفر و غیره بود و فرمود که در صورتی که در نظر و ملا
مطرح نظر تهنیت بر معنی بوده داشتن روزه لذت نیست و این
از صمیم متوجه بسلامت کدمان و هر چه شده فایده بود و محمود
که در خوشی آب و هوا نظیر خسته و کوفت کردید و بعد روزه
در خواب گشتن کرده بخوری و غش لای روانه است و گشتن
و هوش با امر از نزدیکان بساط قریب و حضور بریم عشرت آرا
طبی منازل برستور ساین بقورق میفرمودند تا آنکه شبی از لیلیالی
بزم شراب و سیر عالم آلب که سفاین اعمار را از تنبیه نیم انفاک
خطر میباشد بکلیف نشا ساغرمای دوستگامی و باوه برید
جوانی بجنبه قلبی یک ایمل خور با شبی سخن که زبانه از پایه او بود و با
نیت یکی از هم زبان بر زبان آورده بود و اعلمی حضرت ظل الرحمن
م در آن شب م فرمودند که بدون چوبت با شان کرد و معصیت لذ
ذوال اعمال و بیفتانند و چون بسج روزه و یک سالک طریق مضر
رودید در نقاب حجاب سوی او بختی نشاندند البقیه و پس
شار الیه م فرمودند و مقرودا شدند که یکی از فلامان خاصه شریف
و با بقاء الویت بر ذوق و الدوا و حقوق خدمات در دمان
ملافت مکان ناهست بود خدمت مزبور را بعضی فرموده اند که
شکری بی بیله با چلیغ یک و در عزم قراق خان عیاش

و در بی در سر خیمه نایبده رود اقامت فرموده در پنج و صفر و در
که خلیفان بختیاری و یغما ری تصرف طریقت بر انجام نموده بود
بجمله این استند و بعد از رجوع دارالتسلطه اصفهان باعتبار ^{طبیعی} آن
نیز و بکس رسیدند و بوسیله فضل خرفی که هر یک از منزهات ^{که بود} پیوسته بود
هنوز مراجعت مقر سلطنت عظمه جهان کبیر آسمان جولان ^{نموده}
متمومه محط رحال اقبال گردیدند و امر فرمودند که خلیفان نیز ^{بمثال}
غیر هم رکاب سلطان بود و باشد و باز احسن خدمات الکاتبان
پرتیول ایالت پناه فرمودند و متحقق شد و تا محمدیه در رکاب ظفر
انتخاب بود از منزل بکوه خلاج فلخره ترازوی یافته روانه الکا
تیبی شد که در بد آن ایلی سلطنت پناه عبدالعزیز خان بدرگاه جهان
جرت در سنه سابقه ابوالبخاری خان و ابی اورنگ صبیح در آن زمان
سجای بقی سلطان و ابی الکامل برادر عبدالعزیز خان و سبب ^{بمثال} سلطان
بوسیله پیوسته انفس مفسدان و زریحان آمده بود و از ابوالبخاری
بعصدهت و پشت کرمی مطهرت بجلان طلیحان انتها فرصت ^{نموده}
ناخت الکا بجارا و قرشی نمود و خرابی بسیار در آن رخداد کرده بود
بعد از وقوع این اتفاق که نسبت بعبدالعزیز خان عین ^{نقش}
عبدالعزیز خان قاسم سلطنت با در زاده خود را که از جانب سلطنت
عربی الیه گامه خود و حکمت و میند تولد بود و با ایالات و احشاش
مقرر داشت که بر سر پنج رفته آن ملک و پیر پیرا از ایادی تصرف

بجای نقلی مستخلص سازند و قاسم سلطان با جمعی از مردم او از یک
و اختیار یافت که نزد او جمعیت داشتند و گوی که در بخارا
حب الامیر عبدالعزیز خان نزد مشارالیه جمعیت نموده بودند بار ^{سیک}
تمام سواد این بلخ گردیده بود و بیست بار آنکه زبان بعضی از مردم
قاسم سلطان با سجا نقلی خان یکی بود جمعی از تبعه و لشکر قاسم
سلطان بعد از ملاقی فریقین و تقارب قایمین از وروردن
شده اردوی او را بخار سف نموده بودند و قاسم سلطان بی مثل
مقصود راجع به خبر فتح با قاسم سجا نقلی شایع گردیده بود و عبدالعزیز ^{خان}
بهوس خبر آن نقصان بوسئید فرستادن ایلیه بدیل اعانت
صاحبقرانی توسل نموده عرض محمد چورلتا سی پو با پذیر بعد بندگی
بزرگاه فلک پیشگاه فرستاده بود و در بخارا بشکل آن نموده بود که یکی
از واران ملکه او سر کج ماله در درگاه آسمان آشتیله ابد
بزرگ بود کی جماعت ترکمان ساکن در تریلید و بلخان به اسم ایلان ملک
او با غازی خان تعیین نمایند و بعد از ورود این بلخ خرد و در سینه
نامه احکام منضمون میخورد چون او از غازی خان مدتی در سلک
واقعیت خواران این استبداد منظم بود و پیروی ابداد کارگزاران
این ولایت و الا بر سینه حکومت ملک مورد وقت استقرار یافته
بود و چون آنکه از کتاب امری محتاجت بندگی نماید از راه او در شرح
بزرگت مظهر و از قانون دور بود و جواب نامه سلطنت

مومی المید را بموجب قلم را از قلمین حروف بدین طریق در سلاک
نقل نامه زبان حمد مرا که یک برگ از حدیقه وضع نخل طراز
کاشن ایجاد اشبایهت چگونه عرض بهارستان شکر گذاری نماید
و بکدام طرف و امان بیان باند از کجی این روضه زجنت عنوان
کتابت زین علم که مقدم نو بهار و تالی تابستان را منج انما را وان
نموده و از موهبت و محمول تلخ و ثمر تا مستان بیان باغ قدرت را
کام معرفت شیرین فرموده و جهت ذاکلم که در کافه خطای
او راق لالا از در میرمه عیب های نظار کمان پیچیده و از حسن کتب
بر قدرتش فصول چهارگانه تریاق اربعه مزاج خوش نشینان
و ما برستی کرده مشهور و بیخ و نموز خویش با راستن و پیراستن
در وسط حکم مینماید باغبان از بهانه و شناس و با وجود
تجربین ظاهری در نظر تحقیق مثال جوارح و اعضاء نظام عالم
امکان که آستان کبر عبارت از انانت با هم در مقام اشبایهت
حدیث بیان خوش اینک این کتاب را در مقام مدح سگالی
منیر سائرانه تمام بیانی و طوطیان شیرین کلام این شکرست
چاشنی سخن خاموشی و بی زبانیت کلمهای بیخیز یک حواس ظاه
ناس از فیض لطفش اشکام صفای باطن باور زمال و در ایام طرف
از فیض رشک است سحاب ارادش در ریاض قلوب غریقی و سابه
کسرت انما را این باغ غریبه الا از مار یکی میوه پو غنی در سقا

گودر ریاض کوه چیت وقت تا سکوب و و هستانان هم بدوان
کتابی به کار نسبت این ارم برای کرمی از لمر اهلما بر طلب
که از خنای خا و در سطحی مبلد و مید و شتیب این اشتهار و طوت آثار
و کله کله این انور بدایع سخا و اعنی نامه حضرت کانی سلطنت
خیزد المغزیز خان با ابطابه در وقتی که بعون غنایست چنین آدای صافی
عزت و اعطای سلطنتان افروز خوارین مجد و اقباب هم کلای
حضور ارم برابر و هم انمار عیش ارم رسیده و نایبار بودند
آتش نای را بشیرین و به هم یکت دلی وارنگین ساخت شرمی که
در باب سلوک ابوالفضل می خان پرا یه اعتلا و اعلان پوشیدند
که چون بدم سردی فریبنا هم مریجب بزم روی کلش جو ناخاست
برگزیند قرون و بود و در بلاد و الا تنبیل آن بند قدر رفیع مقار
کر دیده و هم در تحریک بعضی از اقطان بود بار خیزد
فقار و صنایع مسکان آن ناکت کوشیده جمعی از مقتضیان در میان
ولایت نشان پیا و نینب اوله مولا کردند در نظر ابقان بطوره عیان
بر آئین ضمیر نیز که از مفضل غنا با شله آبی مصفاست نه طبع خواهد بود
که سلطنت پناه فرور مدنی در سلکت را تبه خواهد این دو دولت
ابدولمان انتظام داشت و به نیروی استظهار ناظران این
دولت قوی بنیادین حکومت موروثی آنها و اجداد استعاضا
و از تدریجی که بر فاش غنایت کارکنان این دولت پرا

حکومت اربنی نرتی نموده الی یومنا هذا در حکام سرور شسته بنا بر
ساعی و سلوک طریق رضا جوئی را مراقبه معراجیت و در کوشش مرآت
آزار و اضرار بشخصی که همواره بر خط فرمان چشمه میقتضی
پاسداری عموم و جبهان داشته باشد بدون صدر و جریه
تخطرات از قاعده محبت ذاتی و مروت جلی دور است لیکن بنابر
مراعات مبانی و وقتی آن ناظم مناظم سلطنت و بانی مبانی
صدقات که صحت پرور است که بموجبی کردار و صد و نهب و بدخوا
و اضرار و جنای ساکنین آن و بار آورده یکی از زندگان درگاه
خلایق پناه را بقین فرمودیم که سلطنت پناه مومی الیه را از ارتکاب
و انبغص امور ممنوع و متقاعد سازد و بقین حاصل است که بعد از
ورود سنی نبی دیگر باره پانزدهم خود ادوی بیرون نگذاشته
بمقتضای اینست که بنابر فرمان ضبط خان کیت اندیشم از ارادته
چنان خواهد نمود و احتیاج بتعین طوره و باری کرده ترکان
شخا هر بود ریاض همیشه بهار طبیعت از ارض و خاشاک خلیجان
این امور مصفا خواهند داشت که من بعد اینهمه حرکات از مشا
صا و شخا هر شد شرمی که در ذیل این مدعا و بباب تردد تجاران ملک
باین دیار فیض الفضا بر زبان جامه بلاغت ترجمان گذشته بود
بنیاد است که در ضد و نقصان و منع جلب نفع این گروه که در حقیقت
از انفلج طریق آمد شد مقلح ایوباب روزی ایشان است در

چندان سودی و در دیده و لای جمعی که انظار ایشان بکلیت
کلیت امور مقصودست نمودی ندارد و آنچه در باب عدم
نعین جمعی بجهت تحصیل این مطلب بکلیت بلکه موجب نصیح هموا
ومرعی و اغنام سکان ممالک محروسه خواهند شد گزارش یافته
بود هرگاه با موری سر از ربه اطاعت سجده بر خلاف فرموده
آن فاعده دان امور سلطنت اراده ارتکاب این امور نمود
علی لمضمون آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التملکة نماید بر اورد
عنايات جناب کبریا و معاضدت دولت والا منسوبان این
دولت محکم بنا در تقصیر ابدی ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت
و خلافت پنا در طین نامه مودت عنوان اشعاری آبدن فرساده
پادشاه هندوستان شده بود که طالب وفاق و اتفاق
از ان پیکانه آفاق شده بود بنا بر پایداری دوستی
دوستان بی نیل ممول رایج که دیده مشاهده دریافت و الا انوار
بود که برای خیر ملت نامه استرداد ملک دارا القرافند فارس
پادشاه مذکور با مستغرق بحار رحمت حضرت آفرید کارا عینی سرچشمه
مجد و برتری آن منظور انظار لطف کرد کار بود که بعد از وقوع
دوستی فیما بین خان عظیم پشان و الامکان و این نیازمند کار
بی نیاز که ریاض و ملک ای ایران را از فیض قدوم ز شک گلشن
چنان ساختند خبر نقصان و الا شان مینو مکان برین کار

سلسله جنبان کردید و بعد از آن نزاع الحی میر بهبه الا و بلع سر سینه
آمده و زرد و خورده قایت کشید و خلال انگه باد شاه مزبور دست
امید را از چاره کار کوتاه دیدیم و تیهب ای خود را نسبت با آن
دودمان و الائمه را بر کن گشته و آنچه در آن آوان
کرده بود نسبتاً مینیا انکاشته در کنایه شب بکل بر آورده دوستی
ادعایی میگوید در دیده خرد بین مربع و بعید می نماید که منهل دوی
با وجود شوریدگی چنان دیگر باده صاف و طبع و المای حیرت
ماند و زلفی جدیدی لا بدغ المومن بین حجر واحد من بین فرقی
لاصف و کراف تو اند شد اموال مرحوم بندی کوش یک کوش که زبا
کوشین خانه با ستر جلع آن کو باشد بود مصحوب بلا زمان آن
سفر کزین ملک بقا من حیث لا یثمنه شی من الا شیاء اسباب
چون کویا یثمنه حقوق حضرت یزدان و خدمت بیکران
بندگان ایرات مواریث با ولاد ایشان است یقین که اموال
کما فرض الله بقره مزبور خواهد رسید چوسته مرکب کام
سمند حصول مرام خوش عنان در مضاربی آنها بهر دوام در حواله
با و شرح مغزولی میرزا نادی و مزیر فارسس چون اوقات سخن
که وزارت الکاء فارس بمعین الدین محمد خوبه ازان بهیرا گاد
ولاد او شفقت شده بود او اوجه نویس فارس را در باب بعضی
از انفکال که در نسخه تشخیص زمان نواب کینیستان فرانس مکانه

که بر ممالک محروسه نوشته شده داخل بوده و زراعت مزبور بواسطه
جمع نموده بودند با وزیر مزبور مناقشه و گفت و شنید بود
حقیقت گفت و شنید مزبور مکرر مباحث با ریافتگان سردار قاسم
جاه و جلال رسیده و در حین نهضت آیات جاه و جلالی بصورت
یلاقات رقم اشرف در باب احضار مشارالیه اشرف صدور
یافته و بسبب این سریر خلافت میر حاضر شده بود و بنا بر آنکه
منظور ورود و ملاقات الکادشیراز میشد و وجود وزیر مزبور
ضروری بود تنقیح و تشخیص این امر در عقد انعقوت اتفاق بود لهذا
بعده از مراجعت آیات حضرت آیات مرکز خلافت چون
از دحام و شکایت رعایای فارس اعلا و گفت و شنید مذکور شد
امر فرمودند که مستوفیان عظام بحقیقت از مزبور رسیده بحقیقت
معروضه اند بموجب فرمان و بوجب الاذعان جناب ایران
نمایند مستوفیان عظام دیوان اعلیٰ را جمع فرموده بحقیقت
گفت و شنید مطرفین رسیدند و مشخص شد که هر ساله وزیر مزبور
و والد او را تغلیبات و تصرفات در مالیات دیوان واقع
بنابر آن مشابه الیه را مبلغ غصب خروایه فرموده مقرر داشتند
له استوال و اسباب و ممالک او را بعد عرض باقی دیوانی ضبط نمایند
و خدمت مزبور منقسم به پنج قسم شده بلده فارس و طومه یا بویه
لرچی غلام خاصه شریفه و یکصد حصه از حصص مزبور بحمد اسمعیل

برادر وزیر فرزند و سایر حصص در وجه سایر اعمال مقرر شد رفتن
علی بیگ بسرداری خراسان چون بعضی رسید که سجا بقلی خان
پای از دایره خدمت تاسی بیرون گذاشته بعلت خالی بودن خراسان
از سردار صاحب وجودی اراده نموده که جمعی از بی سربانان
اوزبک را باخت الکا خراسان فرستد تا برفع مفسد
آن کرده علی بیگ غلام خاصه شریف میراب در السلطنه
بسرداری خراسان تعیین و روانه شد و مقارن مومنی الیه
با بکاز مشهد مقدس فوجی از گروه بیجاقت المان اوزبک تفرغ
کار بریز آمده بودند و چون قبل از ورود آن گروه مضر و آل مراد
عظام خراسان اندازدیم آنجماعت مطلع گشته رعایا و جماعت
اخصامی هرولایت را از کیفیت اراده آنجماعت خبر مطلع ساختند
و جماعت مزبور سپه ایام اموال خود را بجاها کشیده بودند و حرکت
آن گروه مخدوم بسنج اثری نکرده بود و نیز خبر ورود علی بیگ
بمشهد مقدس و جمعیت عساکر منصوره پای اصطبار و قرار
آنها مخا ذیل از جای لافته مراجعت نمودند و علی بیگ
با جمعی از عساکر منصوره که در مشهد مقدس قسطنطین قتل شده بودند
تا قسطنطین منزلی کار بر رفته اند و خبر مراجعت جامع آورده نموده
باز کرده و چون ماسور بود که با سپاه نصرت پناه مشهد مقدس
لا زمان امر و عظام خراسان روانه رنسانده بجهت دفع مفسد

جماعت فلما قوتها بوده باشد که اگر حرکتی نمایند بدفع و رفع
ایشان اشتغال نماید باغیا که متصوره روانه ناسده کردید
بعد از رسیدن خبر جلالت جماعت بی‌علفیت اوزبک بعضی مقدس
چون خبر حرکت لشکر هندوستان بجهت تنبیه و تادیب سجانقلی خان
و احتیاط و توجع لشکر هندوستان مقرر شد که اله وردی خان
مصاحب سردار است که فتنه‌ها را در قولدرافاسی و امیر شکارباشی
و بگلر بیگی که کسب کرده و آنه الکا خراسان شود و ارقام مطا
بعده مخلصان سماعی بد شد که عا که منصوره کوزو
در مشهد مقدس حاضر سازند و مخلصین استعاره سرعت
از شرار و برق و باد نموده روانه کردند و چون در ثانی احوال
ظاهر شد که جلالت اوزبک بی‌نیلی معصوم و مراجعت زوده اند
بجهت تعایش سپاه نصرت پناه مقرر شد که اله وردی خان که
در الکا بخوار توقیف نموده بود با چسب کربتی در زندان
خاصه شریفیه و امر اعطاء وانه مشهد مقدس شده
باقی عا که نصرت ماثر را مرخص سازد و تا بیع متوجه درین سال
شاه وردی سلطان حاکم ذوق بعلت بدستگیری معزول
و سپردن داتی خان بر ناک ترکمان که حاکم بندر عباسی استعفا
نموده بود در عرض تعیین شد و حکومت بندر اقبال بیگ غلام
خاصه شریفیه و رچی زده تفویض یافت و نظر علیان حاکم و متو

